



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

دانشگاه ها

بحار الانوار

محمود ناصری

جلد ۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

داستان های بحار الانوار

نویسنده:

محمود ناصری

ناشر چاپی:

دار الثقلین

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	داستانهای بحارالانوار جلد ۸
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	فهرست
۲۳	یادداشت ناشر
۲۴	پیشگفتار
۲۹	بخش اول: چهارده معصوم ، چهارده دریای نور!
۲۹	اشاره
۳۱	۱ - کلید درهای بهشت
۳۳	۲ - اگر عاقلید...
۳۴	۳ - همنشینی با خوبان
۳۵	۴ - خطرناک تر از همه چیز
۳۷	۵- عیب جویی ممنوع
۳۸	۶- خود بزرگ بینی ممنوع
۳۹	۷-رفتار ذلت آور ممنوع
۴۰	۸- تجسم اعمال
۴۳	۹- راهنمایی ازدواج
۴۴	۱۰- بسیج افکار عمومی بر ضد خلافکاران
۴۷	۱۱- رمز برخی از بلاها
۴۸	۱۲- شهادت خالصانه
۴۹	۱۳- امنیت در اسلام
۵۰	۱۴- نامه ی پیامبر به کسری پادشاه ایران
۵۲	۱۵- احمق ترین احمقها

- ۵۳ ۱۶- نقش محبت خدا و پیامبر در قیامت
- ۵۴ ۱۷- خواهان اعدام و مرگ
- ۵۶ ۱۸- شعله های جنگ به خاموشی گرایید
- ۶۰ ۱۹- نماز در بحران جنگ صفین
- ۶۱ ۲۰- ترسیمی از چهره زیبای برادر علی ((علیه السلام))
- ۶۳ ۲۱- موعظه ی علی (علیه السلام) بعد از نماز صبح
- ۶۴ ۲۲- رمز موفقیت
- ۶۵ ۲۳- حق الناس در قیامت
- ۶۶ ۲۴- علی (علیه السلام) و جوان محکوم به اعدام
- ۶۸ ۲۵- راه تأمین روزی
- ۷۰ ۲۶- دختر پنج ساله از علی می گوید
- ۷۱ ۲۷- پرهیز از غرور و ذلت و خواری
- ۷۲ ۲۸- رمز پایداری اسلام و موانع خلافت علی ((علیه السلام))
- ۷۳ ۲۹- سیمای شیعیان
- ۷۵ ۳۰- مقدس نمایی در عصر علی (علیه السلام)
- ۷۷ ۳۱- ذوالفقار علی ((علیه السلام)) سخن می گوید
- ۷۸ ۳۲- اندرزهای جاویدان در بستر شهادت
- ۸۲ ۳۳- گرفتار غل و زنجیر
- ۸۳ ۳۴- احترام پدر از دیدگاه فاطمه ای
- ۸۴ ۳۵- نمونه دیگر از احترام فاطمه به پدر
- ۸۵ ۳۶- تقسیم کار با فضا
- ۸۶ ۳۷- نوازش های مادرانه فاطمه سلام الله علیها
- ۸۷ ۳۸- حضرت فاطمه و دو پیراهن بهشتی
- ۸۸ ۳۹- شمه ای از فواید ذکر حضرت زهرا
- ۸۹ ۴۰- دو مین رکن سعادت در هم شکست
- ۹۰ ۴۱- سیمای بانوان در قرآن

- ۴۲- سخاوتمندان ۹۳
- ۴۳- سوگند دروغ ۹۵
- ۴۴- آگاه بر وقایع جهان هستی ۹۶
- ۴۵- شهادت کودک شیر خوار ۹۸
- ۴۶- خیر دنیا و آخرت در چیست ؟ ۹۹
- ۴۷- خاکی که تبدیل به خون شد ۱۰۰
- ۴۸- سخنان بیدار کننده ی امام حسین (علیه السلام) ۱۰۲
- ۴۹- سر مقدس امام حسین و مجلس شراب در شام ۱۰۳
- ۵۰- زیارت امام حسین در شب جمعه ۱۰۴
- ۵۱- دعا برای زوار امام حسین (علیه السلام) در زمین و آسمان ۱۰۵
- ۵۲- خاطره ای عبرت انگیز ۱۰۷
- ۵۳- ارزش تعلیم و تعلم در اسلام ۱۰۹
- ۵۴- روش بهزیستی از دیدگاه امام سجاد ۱۱۳
- ۵۵- سه امتیاز ارزشمند ۱۱۵
- ۵۶- غریب و کمیاب ۱۱۶
- ۵۷- یک نقطه ی سفید و یک نقطه ی سیاه در قلب ۱۱۷
- ۵۸- پاداش اطعام ۱۱۸
- ۵۹- پندهای امام باقر (علیه السلام) و اخذ فدک ۱۱۹
- ۶۰- معجزه ای از امام باقر (علیه السلام) ۱۲۲
- ۶۱- هشدار به ثروتمندان و ریخت و پاشهای خود نمایی ۱۲۴
- ۶۲- شرایط دوستی ۱۲۶
- ۶۳- یک مهمانی ساده ۱۲۷
- ۶۴- آفرینش مگس ۱۲۸
- ۶۵- جایی که باید نشست ۱۲۸
- ۶۶- حقوق برادران ایمانی ۱۲۹
- ۶۷- ماجرای شگفت انگیز ۱۳۱

- ۶۸ - کارشیطانی ۱۳۳
- ۶۹ - مهم تر از طواف کعبه ۱۳۴
- ۷۰ - نشانه هایی از او ۱۳۶
- ۷۱ - سه دعا در پیشگاه خداوند ۱۴۱
- ۷۲ - پیروان حقیقی امام صادق (علیه السلام) ۱۴۲
- ۷۳ - ازدواج یک ارزش معنوی و الهی ۱۴۳
- ۷۴ - فلسفه ی تحریم زنا ۱۴۴
- ۷۵ - آنچه را جانان پسندد ۱۴۵
- ۷۶ - اهمیت امانت داری در اسلام ۱۴۶
- ۷۷ - عقل چیست؟ ۱۴۷
- ۷۸ - پیام امام صادق (علیه السلام) به شیعیان ۱۴۸
- ۷۹ - شفاعت در قیامت ۱۵۰
- ۸۰ - قضاوت در بارهی برادران مسلمان ۱۵۲
- ۸۱ - امام کاظم (علیه السلام) در زندان ۱۵۳
- ۸۲ - امام کاظم و شقیق بلخی ۱۵۵
- ۸۳ - پرهیز از لقمه ی حرام ۱۵۹
- ۸۴ - امام رضا در راز و نیاز ۱۶۰
- ۸۵ - سخن جالب از امام رضا (علیه السلام) ۱۶۱
- ۸۶ - امام رضا و حفظ ناموس ۱۶۳
- ۸۷ - بخشندگی و بزرگواری امام رضا (علیه السلام) ۱۶۵
- ۸۸ - احترام مهمان ۱۶۷
- ۸۹ - پندهای امام جواد (علیه السلام) در کنار بستر بیمار ۱۶۸
- ۹۰ - یک معجزه از امام جواد (علیه السلام) ۱۷۰
- ۹۱ - اعتراف دشمن به عظمت امام هادی (علیه السلام) ۱۷۱
- ۹۲ - دعای مخصوص امام هادی (علیه السلام) ۱۷۲
- ۹۳ - گناه نابخشودنی ۱۷۳

- ۹۴- امتیازهای امامان (علیهم السلام) ۱۷۵
- ۹۵- توسل در مشکلات ۱۷۶
- ۹۶- ظهور امام زمان (عج الله تعالی و فرجه الشریف) و زنده شدن مردگان ۱۷۹
- بخش دوم: معاصران چهارده معصوم علیهم السلام ۱۸۱
- اشاره ۱۸۱
- ۹۷- بهترین راه خدانشناسی ۱۸۳
- ۹۸- استقامت در راه هدف ۱۸۴
- ۹۹- سخنان ارزنده اویس قرنی ۱۸۵
- ۱۰۰- ابو جهل چگونه کشته شد ۱۸۶
- ۱۰۱- قاضی هوشمند و گمراه ۱۸۸
- ۱۰۲- شکیبایی در مصیبت ۱۹۱
- ۱۰۳- مناظره ی دانشمند و دیوانه ۱۹۳
- ۱۰۴- خوشه چینان علوم اهل بیت (علیهم السلام) ۱۹۸
- ۱۰۵- گفت گویی ابن عباس با عمر در پیرامون خلافت ۲۰۰
- ۱۰۶- شناخت قاتل به وسیله سگ مقتول ۲۰۲
- ۱۰۷- مختار در کوفه ۲۰۳
- ۱۰۸- رفتار با بدهکاران ۲۰۴
- ۱۰۹- زیارتگاه ابویوب انصاری در ترکیه ۲۰۵
- ۱۱۰- آفتابه به گرو رفت ۲۰۷
- ۱۱۱- ابو لبابه و ستون توبه ۲۰۸
- بخش سوم: پیامبران الهی و امت های گذشته ۲۱۱
- اشاره ۲۱۱
- ۱۱۲- نمونه ای از رستاخیز ۲۱۳
- ۱۱۳- شیطان سرکش کیست؟ ۲۱۵
- ۱۱۴- قصاص با زنده شدن دین ۲۱۷
- ۱۱۵- ارزیابی حوادث زندگی ۲۲۰

- ۱۱۶- خطر تکیه بر غیر خدا - ۲۲۲
- ۱۱۷- راستگویی در وعده - ۲۲۴
- اشاره - ۲۲۴
- عدل الهی - ۲۲۵
- ۱۱۸- در خواست های خاضعانه و قلب های آلوده - ۲۲۶
- ۱۱۹- حضرت عیسی و گریه ی گناهکاران - ۲۲۷
- ۱۲۰- داستان شگفت انگیز حضرت موسی و خضر پیامبر (علیه السلام) - ۲۲۸
- اشاره - ۲۲۸
- کارهای حیرت انگیز حضرت خضر (علیه السلام) - ۲۳۰
- رازهای نهانی که عیان گشت - ۲۳۲
- لوحی در زیر دیوار - ۲۳۳
- درباره مرکز - ۲۳۵

مشخصات کتاب

سرشناسه: ناصری، محمود، ۱۳۲۰

عنوان و نام پدیدآور: داستانهای بحار الانوار / محمود ناصری.

وضعیت ویراست: [ویراست ۲].

مشخصات نشر: قم: دار الثقلین، ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری: ۱۰ ج.

شابک: ۵۰۰۰ ریال: ج. ۱: ۹۶۴-۹۱۶۰۴-۸-۵؛ ۷۰۰۰ ریال: ج. ۳: ۹۶۴-۶۸۲۳-۶-۲۶-

یادداشت: ج. ۱ (چاپ اول: آذر ۱۳۷۷).

یادداشت: ج. ۴ (چاپ اول: ۱۳۷۸).

یادداشت: ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۷۹).

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: داستانهای مذهبی - قرن ۱

شناسه افزوده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ ق. بحار الانوار. برگزید

رده بندی کنگره: BP۹/ن ۲۵ ۲۳۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۷-۱۳۱۳

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

داستانهای بحار الانوار جلد هشتم

ترجمه و نگارش: محمود ناصری

ص: ۳

سرشناسه: ناصری، محمود، ۱۳۲۰

عنوان و نام پدیدآور: داستانهای بحار الانوار / محمود ناصری.

وضعیت ویراست: [ویرایش ۲].

مشخصات نشر: قم: دار الثقلین ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری: ۱۰ ج.

شابک: ۵۰۰۰ ریال: ج. ۱: ۹۶۴-۹۱۶۰۴-۸-۵؛ ۷۰۰۰ ریال: ج. ۳: ۹۶۴-۶۸۲۳-۲۶-

یادداشت: ج. ۱ (چاپ اول: آذر ۱۳۷۷).

یادداشت: ج. ۴ (چاپ اول: ۱۳۷۸).

یادداشت: ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۷۹).

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: داستانهای مذهبی - قرن ۱

شناسه افزوده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ ق. بحار الانوار. برگزید

رده بندی کنگره: BP۹/ن ۲۵ ۱۳۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۷-۱۳۱۳

ص: ۴

فهرست مطالب

بخش اول: چهارده معصوم علیهم السلامحضرت محمد صلی الله علیه و آله

- ۱۹ ۱ ماجرای شهر طائف
- ۲۱ ۲ محکم ترین دست گیره
- ۲۲ ۳ مسئولیت در خانواده
- ۲۳ ۴ ماه رمضان
- ۲۴ ۵ سرآمد گرفتاری ها
- ۲۵ ۶ شب قدر
- ۲۶ ۷ سه روز گرسنه در سنگر
- ۲۷ ۸ انسانهای نالایق
- ۲۸ ۹ رمز بهشتی شدن
- ۲۹ ۱۰ اولین فرشته ای که وارد قبر مردگان می شود
- ۳۱ ۱۱ اعجازی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
- ۳۳ ۱۲ نصیحت های گرانبها
- ۳۵ ۱۳ بدترین انسان ها
- ۳۶ ۱۴ کناره گیری از علماء صالح
- ۳۷ ۱۵ پیامبر صلی الله علیه و آله در شب نیمه ی شعبان

- ۱۶ □ سخنان حکمت آموز ۳۹
- ۱۷ □ ضمانت بهشت ۴۰
- ۱۸ □ نوری در ظلمت ۴۱
- ۱۹ □ عکس العمل عمل ها ۴۳
- ۲۰ □ عمومی بد سرشت ۴۶
- ۲۱ □ وصیتهای پیامبر ﷺ ۴۷

امام علی علیه السلام

- ۲۲ □ رابطه‌ی تنگاتنگ امامان علیهم السلام با شیعیان ۴۸
- ۲۳ □ گفتگوی امام علی علیه السلام با برزخیان ۵۰
- ۲۴ □ رفتار مهر آمیز با دشمن خطرناک ۵۱
- ۲۵ □ ضوابط، نه روابط ۵۲
- ۲۶ □ زیبا سخنی ۵۳
- ۲۷ □ علی علیه السلام و یادگیری اذان و اقامه ۵۴
- ۲۸ □ کلیدهای بهشت و جهنم ۵۵
- ۲۹ □ مشورت شوم و گرفتای خالد ۵۹
- ۳۰ □ خالد از جنایت خود می گوید ۶۰
- ۳۱ □ قلبی پر از مهر و محبت ۶۲
- ۳۲ □ مشتاق دیدار ۶۳
- ۳۳ □ پرهیز از غرور و ذلت و خواری ۶۴
- ۳۴ □ دنیا بر سه پایه استوار است ۶۵
- ۳۵ □ از علی آموز اخلاص عمل ۶۷
- ۳۶ □ سخن گفتن از دها ۶۸
- ۳۷ □ ای کاش می دانستم! ۷۰

فهرست مطالب	۷
□ ۳۸ لعن علی <small>علیه السلام</small> در منبرها	۷۳
□ ۳۹ بازتاب عمل	۷۵
□ ۴۰ جنگ جمل	۷۷
□ ۴۱ کوری شفا یافته	۸۰
□ ۴۲ بهترین انسان	۸۱
□ ۴۳ هزار در و هزار حرف	۸۲
□ ۴۴ قضاوت با اژه	۸۳
حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>	
□ ۴۵ ماجرای انگشتر و تخت بهشتی	۸۵
□ ۴۶ چهار جمله‌ی زیبا در هنگام سختی‌ها	۸۷
□ ۴۷ فاطمه، نوری در ملکوت اعلی	۸۹
□ ۴۸ گردنبند طلا	۹۰
□ ۴۹ فاطمه <small>علیها السلام</small> مجمع کمالات	۹۱
امام حسن <small>علیه السلام</small>	
□ ۵۰ اعجازی از امام حسن <small>علیه السلام</small>	۹۲
□ ۵۱ یک مسأله‌ی قضایی	۹۴
□ ۵۲ شرط شفاعت از ابوسفیان	۹۶
امام حسین <small>علیه السلام</small>	
□ ۵۳ گریه‌ی پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small> بر حسین <small>علیه السلام</small>	۹۸
□ ۵۴ گریه‌ی جهان هستی	۹۹
□ ۵۵ من او را دوست دارم چون حسینم را دوست دارد ...	۱۰۱
□ ۵۶ درس‌های از مکتب امام حسین <small>علیه السلام</small>	۱۰۲
□ ۵۷ بوی خوش تربت حسین <small>علیه السلام</small>	۱۰۴

- ۵۸ □ سفارش به عزرائیل در لحظه های مرگ ۱۰۶
- ۵۹ □ شیعه از دیدگاه امام حسین علیه السلام ۱۰۷
- ۶۰ □ اعجازی از امام حسین علیه السلام ۱۰۸
- ۶۱ □ عذر بدتر از گناه ۱۰۹

امام سجاد علیه السلام

- ۶۲ □ فرازهایی از نامه امام سجاد به عالم درباری ۱۱۰
- ۶۳ □ چو ایستاده ای دست افتاده گیر ۱۱۳
- ۶۴ □ نجوای دل انگیز ۱۱۵
- ۶۵ □ امانت داری ۱۱۶
- ۶۶ □ رهبران خوش اندیش ۱۱۷
- ۶۷ □ نیکوکاران ناشناس ۱۱۸

امام باقر علیه السلام

- ۶۸ □ مناظره امام باقر علیه السلام با دانشمند بزرگ مسیحی ۱۱۹
- ۶۹ □ تهمت نابخشودنی ۱۲۳

امام صادق علیه السلام

- ۷۰ □ خدمت به خلق ۱۲۵
- ۷۱ □ زندگی امامان در محیط خفقان ۱۲۷
- ۷۲ □ مجالس مذهبی ۱۲۸
- ۷۳ □ روش یادگیری زبان پرندگهان ۱۲۹
- ۷۴ □ روش دعا کردن ۱۳۱
- ۷۵ □ شکایت از فرزندان و برادران ۱۳۲
- ۷۶ □ معجزه های از امام صادق علیه السلام ۱۳۳
- ۷۷ □ راستگویی و امانتداری ۱۳۴

- ۱۳۵ مدارا با دشمن □ ۷۸
 ۱۳۶ فحش و ناسزاگویی اکیداً ممنوع □ ۷۹
 ۱۳۷ همانند سایه است □ ۸۰
 ۱۳۸ کلید روزی □ ۸۱
 ۱۳۹ آشتی □ ۸۲
 ۱۴۰ قضا و قدر □ ۸۳
 ۱۴۱ مگر خداوند حکیم نیست؟ □ ۸۴

امام کاظم علیه السلام

- ۱۴۳ عبرت □ ۸۵
 ۱۴۴ سرپوشی بر جنایت □ ۸۶
 ۱۴۵ اثر صدقه در زندگی □ ۸۷
 ۱۴۶ حدود فدک □ ۸۸

امام رضا علیه السلام

- ۱۴۷ پاداشی هفتاد برابر حج □ ۸۹
 ۱۴۹ آیا خداوند می تواند...؟ □ ۹۰
 ۱۵۰ شیعه ای واقعی کیست؟ □ ۹۱
 ۱۵۲ پاداش نیکوکاران □ ۹۲
 ۱۵۳ ندای ملکوتی در شبهای جمعه □ ۹۳

امام جواد علیه السلام

- ۱۵۴ عصا سخن می گوید □ ۹۴
 ۱۵۵ رفع بلا □ ۹۵

امام هادی علیه السلام

- ۱۵۶ دیدار با امام هادی علیه السلام در زندان طاغوت □ ۹۶

داستانهای بحارالانوار ج / ۹ ۱۰

- ۹۷ □ فرق ایمان و اسلام ۱۵۸
 ۹۸ □ درسهای امام هادی علیه السلام ۱۵۹
 ۹۹ □ جوانی بی تربیت ۱۶۰

امام عسکری علیه السلام

- ۱۰۰ □ انسان شناسی و الگوهای زندگی ۱۶۱
 ۱۰۱ □ اعلامیه ماندگار ۱۶۴

امام زمان (عج)

- ۱۰۲ □ عنایت امام زمان (عج) و شفای یک مریض ۱۶۷
 ۱۰۳ □ ازدحام در بغداد ۱۷۲

بخش دوم: معاصران چهارده معصوم علیهم السلام

- ۱۰۴ □ گفت و گوی دو جغد ۱۷۷
 ۱۰۵ □ شکسته نفس ۱۷۸
 ۱۰۶ □ پندهای مرد ناشناس ۱۸۰
 ۱۰۷ □ مناظره‌ی جالب ابن عباس با معاویه ۱۸۵
 ۱۰۸ □ عهد و پیمان در مکه ۱۸۸
 ۱۰۹ □ پلیدترین انسان ۱۸۹
 ۱۱۰ □ گرسنه‌ای در کنار کاخ شکوهمند ۱۹۲
 ۱۱۱ □ تبلیغات شوم ۱۹۴
 ۱۱۲ □ پستان به گاز گرفته ۱۹۶
 ۱۱۳ □ گفتگوی فضال و ابو حنیفه ۱۹۷
 ۱۱۴ □ نکته ۱۹۹
 ۱۱۵ □ نکته ۲۰۰

بخش سوم: پیامبران الهی و امت‌های گذشته

- ۱۱۶ □ گفتگوی جالب یوسف و زلیخا ۲۰۳
- ۱۱۷ □ تغییر سرنوشت ۲۰۵
- ۱۱۸ □ داستان عبرت انگیز ۲۰۷
- ۱۱۹ □ دلباخته‌ی دنیا ۲۰۹
- ۱۲۰ □ قلب پاک و زبان راستگو ۲۱۱
- ۱۲۱ □ از هواپرستی تا بت پرستی ۲۱۲
- ۱۲۲ □ درسی از حضرت عیسی علیه السلام ۲۱۴
- ۱۲۳ □ آهوان‌گریان ۲۱۵
- ۱۲۴ □ بهتر از پادشاهی ۲۱۶
- ۱۲۵ □ لقمان را حکمت آموختند ۲۱۷
- ۱۲۶ □ روش کشف حقیقت ۲۱۹
- ۱۲۷ □ کفران نعمت و احترام نان ۲۲۳

- ۱۱۶ □ خطر تکیه بر غیر خدا ۲۱۲
- ۱۱۷ □ راستگویی در وعده ۲۱۴
- عدل الهی ۲۱۵
- ۱۱۸ □ درخواست‌های خاضعانه و قلب‌های آلوده ۲۱۶
- ۱۱۹ □ حضرت عیسی و گریه‌ی گناهکاران ۲۱۷
- ۱۲۰ □ داستان شگفت‌انگیز حضرت موسی و خضر پیامبر علیه السلام ... ۲۱۸
- کارهای حیرت‌انگیز حضرت خضر علیه السلام ۲۲۰
- رازهای نهانی که عیان گشت ۲۲۲
- لوحی در زیر دیوار ۲۲۳

بی شک، الگوهای شخصیتی وقتی در قالبهای داستانی تجلی می یابند، به نحو بسیار مؤثری در ناخود آگاه تاریخی بشر رسوخ نموده و زنده ترین پیامها و روشن ترین شکل تربیت و تعالی فرهنگی را در روند تکامل روحی جوامع طرح میریزند.

فرهنگ اسلامی تاکنون مرهون نمایه های الگویی مشخص از مسیر طرح واقع گرایانه و بی پیرایه رفتارها، سخنان و منش کنشمند رهبران دینی و بخصوص خاتم پیامبران و ائمه بزرگوار شیعه بوده است.

گستره بسیار باز فرهنگ شفاهی در کشورهای اسلامی و نهادینه گشتن آن توسط مناظر و مجالس مذهبی، همواره از آبخور داستانها و تصویرهای رفتاری و همین طور بیان حوادث تاریخی و حماسه بزرگ دینی تغذیه نموده و از این راه، گفتمان دینی در میان ملت های اسلامی و به ویژه شیعیان به طور فزاینده ای تقویت و تعالی یافته است.

انتشارات زائر مفتخر است با چاپ مجلدات داستانهای بحارالانوار، زمینه سهل الوصول تری را به شکل فرهنگ مکتوب جهت مطالعه کنش و شخصیت بزرگان دین و رهبران الهی فراهم نماید.

در پایان، لازم است از محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج شیخ محمود ناصری به خاطر ترجمه و نگارش داستانهای این مجموعه، تشکر و قدردانی نماییم.

ناشر

ص: ۱۳

داستانهای بحارالانوار را در واقع باید جزو خواندنی ترین و آموزنده ترین بخش های کتاب ارزشمند و معتبر بحارالانوار علامه بزرگوار مجلسی قلمداد نمود. محتوای معنوی و علمی کتاب براساسی تداعی گر معنای عمیق نام آن «دریاهای نور» است.

علامه فقید محمد باقر مجلسی در تاریخ هزار و سی و هفت هجری قمری در اصفهان دیده به جهان گشود و پس از هفتاد و سه سال خدمت به اسلام و عالم تشیع و گردآوری بزرگترین مجموعه روایی شیعی، به دیدار حق شتافت و در اصفهان جنب مسجد عتیق به خاک سپرده شد. مرقد ایشان اکنون مورد توجه و عنایت دوستداران و شیفتگان آن عالم ربانی است.

علامه مجلسی به عنوان فردی پارسا و عامل به آداب اسلامی، همواره احیاگر مجالس و مراسم دینی و عبادی شناخته می شده است. علی رغم نفوذ آن عالم جلیل القدر در دولت صفوی و میان مردم، از تعلقات دنیوی مبرا بوده و با تواضع و معنویت و

تقوای کامل زندگی می کرد.

علامه مجلسی (ره) جامع علوم اسلامی بود و در تفسیر، حدیث، فقه، اصول، تاریخ، رجال و درایه سرآمد روزگار خود محسوب می گشت. برخی مانند صاحب حدائق ایشان را از بعد شخصیت علمی در طول تاریخ اسلام بی نظیر دانسته اند. محقق کاظمی در مقایسه می نویسد:

«مجلسی منبع فضایل و اسرار و فردی حکیم و شناور در دریای نور و ... بود و مثل او را چشم روزگار ندیده است!» درست به دلیل همین فضایل و خصوصیات بوده است که علامه بحرالعلوم و شیخ اعظم انصاری او را «علامه» می خواندند.

آگاهی علامه مجلسی به علوم عقلی و علمی چون ادبیات، لغت، ریاضیات، جغرافیا، طب، نجوم و ... از مراجعه به آثار و کتابهای وی به خوبی معلوم می گردد.

چنانکه ذکر شد، کتاب بحارالانوار جزو بزرگترین آثار روایی شیعه محسوب می شود و خود در حکم دایره المعارفی عظیم و ارزشمند و گنجینه بی پایان معارف اسلامی است.

در این کتاب، روش مرحوم علامه آن بوده که تمام احادیث و

روایات را با نظم و ترتیب مشخصی گردآوری نموده و در این راه از مساعدت و یاری گروه زیادی از شاگردان و علمای عصر خود بهره مند بوده است. وی از اطراف و اکناف برای تدوین این کتاب به جمع آوری منابع لازم می پرداخت و از هیچ تلاشی فروگذار نمی نمود. موضوع اصلی کتاب، حدیث و تاریخ زندگانی پیامبران و ائمه معصومین (علیهم السلام) است و در تفسیر و شرح روایات از مصادر متنوع و گسترده فقهی، تفسیری، کلامی، تاریخی و اخلاقی بهره گرفته شده است.

کتاب بحارالانوار تا کنون بارها به زیور طبع آراسته گردیده، اما مأخذ ما در این مجموعه، بحار چاپ تهران بوده که اخیراً در صد و ده جلد به چاپ رسیده است. در ضمن، این کتاب شریف اکنون به شکل برنامه کامپیوتری نیز موجود است و علاقه مندان برای سهولت دسترسی به روایات مورد نظر می توانند از این امکان جدید بهره مند گردند.

نگارنده، طی سالیان دراز در پی بهره گیری از داستانها و مطالب مفید این کتاب نورانی و انتقال آن به هموطنان و برادران دینی بوده است. از آنجا که به هر حال، متن کتاب به عربی نگاشته

شده است و غالب عزیزان نمی توانستند از مطالعه جامع تر مطالب آن - حداقل در یک مجموعه مشخص - بهره مند گردند، لذا اقدام به ترجمه داستانها و قطعه های ارزشمندی از این دایره المعارف عظیم، تحت عنوان داستانهای بحارالانوار نمودم.

اکنون بر آنیم جلد هشتم از داستانهای بحارالانوار را تقدیم طالبان تشنه معارف الهی و بخصوص اخلاق و زندگانی بزرگان عالم تشیع نماییم.

داستانهای این مجموعه در سه بخش تدوین گردیده است:

بخش نخست به داستانها و روایتهای مربوط به چهارده معصوم از اختصاص دارد.

بخش دوم با عنوان معاصرین چهارده معصوم علیهم السلام (نکته ها و گفته ها) می باشد.

پیامبران (علیهم السلام) و امتهای گذشته نیز عنوان بخش سوم کتاب را تشکیل میدهد.

لازم به ذکر است، در ترجمه این داستانها گاه با حفظ امانت، از ترجمه تحت اللفظی گامی فراتر نهاده ایم تا به جذابیت و همین طور انتقال معنای حقیقی عبارات افزوده باشیم، در این مسیر

بعضا از پاره ای ترجمه های موجود نیز بهره گرفته ایم.

به طور قطع، اینجانب از کاستیهای احتمالی در ترجمه و ارائه مجموعه حاضر مطلع بوده و ادعایی ندارم، ولی امید است اهل نظر با پیشنهادات ارزنده خود، ما را هر چه بیشتر در تکمیل این جلد و مجلدات بعدی یاری نمایند.

قم

محمود ناصری

[پاییز ۱۳۸۱]

ص: ۱۸

بخش اول: چهارده معصوم، چهارده دریای نور!

اشاره

ص: ۱۹

۱ - کلید درهای بهشت

مرد سالخورده ای به نام شیب الهذلی خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد:

یا رسول الله! پیرمردی هستم که در اثر پیری نیروی بدنم از بین رفته و قوایم فرسوده شده است و دیگر توان انجام عبادت های مستحبی (نماز، روزه و ...) که به آنها عادت داشتم، ندارم. به من کلامی از خداوند بیاموز که با گفتن آن بهره مند باشم و خداوند نیز بر من آسان گیرد.

پیغمبر فرمود:

سخنت را دوباره بگو.

آن مرد سخنانش را چند بار تکرار کرد.

پیامبر فرمود:

ای پیرمرد! همه ی درختان و قطعات گل، کلوخ و همه ی (هر چیز) در اطراف بود بر تو ترحم کرد و گریست، اینک هنگامی که نماز صبح را بجا آوردی ده مرتبه بگو: سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

ص: ۲۱

در اثر گفتن این کلمات خداوند تو را از کوری، جذام، فقر و بی حالی نجات خواهد داد.

پیرمرد گفت:

یا رسول الله! این کلمات برای منافع دنیاست، پس چه چیز را برای منافع آخرت انجام دهم؟

فرمود: بعد از هر نماز میگویی؛

اللَّهُمَّ اهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ وَ أَفِضْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَ انْشُرْ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ أَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ (۱).

پیرمرد برای اینکه این کلمات را حفظ کند، با انگشتانش جملات را می شمرد و سپس برخاست و رفت.

آنگاه پیامبر فرمود:

اگر این پیرمرد مرتب این کلمات را تا هنگام مرگ بگوید و عمداً آن را ترک نکند، تمام درهای هشتگانه بهشت به روی او باز خواهد شد و از هر کدام که خواست داخل می شود. (۲)

ص: ۲۲

۱- خدا یا! مرا از جانب خودت هدایت نما، و از بخشش هایت بمن عنایت کن، و رحمت را بر من بگستران.

۲- ب - ج: ۸۶ ص ۱۹.

اسامه بن زید یکی از اصحاب پیغمبر کنیزی را به صد دینار خرید، به شرط این که پس از یک ماه، پولش را بپردازد.

پیامبر خدا فرمود:

آیا از اسامه تعجب نمی کنید که کنیزی را خریده بعد از یک ماه پولش را بپردازد. إِنَّ أُسَامَةَ لَطَوِيلُ الْأَمَلِ: به راستی اسامه دارای آرزوی دراز است!

سپس فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، پلکهای چشمانم را از روی هم بر نمی دارم، مگر اینکه گمان کنم مهلت روی هم گذاشتن آنها برای من نباشد و پلکهایم را روی هم نمی گذارم مگر اینکه گمان کنم دیگر مهلت باز کردن آنها به من داده نشود و در این بین از دنیا بروم، و لقمه ای در دهان نمی گذارم مگر آنکه گمان می برم که به حلقومم نرسد و همان دم جان بسپارم. سپس فرمود:

یا بنی آدم إنکم تعقلون فأعدوا أنفسکم من الموتی: ای فرزندان آدم! اگر عاقلید خود را آماده ی سفر مرگ می کنید، سوگند به خدا! آنچه را که از جانب خدا وعده داده شده اید، خواهید رسید و شما قادر بر جلوگیری آن نیستید(۱).

ص: ۲۳

۳- همنشینی با خوبان

از پیامبر اسلام پرسیدند:

کدامین همنشین خوب هستند؟

حضرت در پاسخ فرمود:

۱. مَنْ يُذَكِّرْكُمْ اللَّهَ رُؤْيْتَهُ

کسی که دیدن او شما را به یاد خدا اندازد (نه آنکه دیدار او آدمی را از خدا غافل کند).

۲. وَ زَادَكُمْ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ:

گفتارش علم و دانش شما را زیاد کند و شخصیت آدمی را بالا برد، (نه آنکه گفتار و صحبتش شما را از لحاظ دانش و بینش به سقوط و ابتدال بکشانند).

۳. وَ ذَكَرَكُمْ بِالْآخِرَةِ عَمَلُهُ

عمل او شما را مشتاق آخرت نماید (نه آنکه سبب شود آدمی آخرتش را فراموش کرده و همه چیز را فقط در لذایذ دنیا خلاصه کند). (۱)

ص: ۲۴

۱- ب: ج ۷۴، ص ۱۸۶.

۴ - خطرناک تر از همه چیز

روزی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) حارث بن نعمان را ملاقات کرد و حال او را پرسید، حارث در پاسخ گفت:

یا رسول الله! من به درجه ی ایمان حقیقی رسیده ام.

پیامبر فرمود:

هر ایمان حقیقی علامتی دارد نشانه ی ایمان تو چیست؟

عرض کرد:

من نفس خویش را از دنیا کنار کشیده ام، شب را با بیداری به سر می برم، روزم را با تشنگی (روزه داری) سپری می کنم. گویا عرش خدا را می بینم که برای حساب آماده می شود و بهشتیان را می بینم که یکدیگر را دیدار می کنند و دوزخیان را می بینم که گرفتار عذابند.

رسول خدا فرمود:

تو مرد مؤمنی هستی که خداوند نور ایمان را در دل تو روشن نموده، بنابراین ثابت قدم و پابرجا باش!

عرض کرد:

یا رسول الله! من از هیچ چیز به اندازه ی چشمم بیمناک نیستم،

ص: ۲۵

چشمم از همه چیز برایم خطرناک تر است.

پیامبر خدا درباره اش دعا نمود، چشمانش را از دست داد و نابینا شد. [\(۱\)](#)

«آری، چه بسیار گناهانی است که انسان با چشم و چشم چرانی بدان گرفتار می گردد و چه بسیار نگاهی که حسرت‌های دراز به بار می آورد. خطر چشم و چشم چرانی خیلی جدی است که باید از آن بر حذر بود».

ص: ۲۶

۱-ب: ج ۶۷، ص ۲۹۹.

ابو برده می گوید:

در محضر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم و نماز جماعت را به امامت آن حضرت خواندیم، حضرت پس از پایان نماز با عجله برخاست و خود را به در مسجد رسانید، دست خود را بر چهار چوب آن گذاشت و با صدای بلند فرمود:

ای کسانی که با زبان اظهار اسلام می کنید، ولی ایمان در قلب شما راه نیافته، از عیبجویی و ذکر بدی مؤمنان پرهیزید، فَإِنَّهُ مَنْ تَبَعَ عَوْرَاتِ الْمُؤْمِنِينَ تَبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ تَبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ فَضَحَّهُ وَ لَوْ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ

زیرا هر کس در صدد عیبجویی مؤمنان باشد، خداوند عیوب او را دنبال کند و هر کس را خدا عیبجویی کند، او را رسوا گرداند، اگر چه (عیب او) در کنج خانه و پنهانی باشد. (۱)

ص: ۲۷

۶- خود بزرگ بینی ممنوع

روزی مردی نزد پیغمبر آمد و حاجتی داشت، خواست صحبت کند، هیبت و شکوه رسول خدا آنچنان مرد را فرا گرفت که رعشه بر اندام او افتاد.

پیغمبر به او فرمود: هَوْنٌ عَلَيْكَ فَلَسْتُ بِمَلِكٍ:

آرام بگیر از چه می ترسی من پادشاه نیستم، من فرزند زنی هستم که در ظرف پوست غذا می خورد. (۱)

«من مثل برادر شما هستم هرچه می خواهی بگو».

ص: ۲۸

۱-۱۶: ص ۲۲۹.

۷- رفتار ذلت آور ممنوع

اباذر می گوید:

سلمان و بلال حبشی وقتی که به محضر رسول خدا رسیدند، ناگهان سلمان خود را بر قدمهای پیغمبر انداخت و آنان را بوسید.

رسول خدا به سلمان فرمود: **لَا تَصْنَعْ بِي مَا تَصْنَعُ الْأَعَاجِمُ بِمُلُوكِهَا:**

ای سلمان! آن گونه با من رفتار نکن که عجم ها با شاهان خود رفتار میکنند (خود را ذلیلانه به پای شاهان می اندازند)، من بنده ای از بندگان خدا هستم، همانند بندگان می خورم و مثل آنها می نشینم. [\(۱\)](#)

ص: ۲۹

۱- ب: ج: ۷۶، ص: ۶۳.

قیس بن عاصم میگوید: من با گروهی از قبیله ی بنی تمیم به محضر پیغمبر اسلام شرفیاب شدم.

گفتم: یا رسول الله! ما را که در بیابانها ساکن هستیم موعظه ای فرماید.

حضرت فرمود: ای قیس! عزت های دنیا همیشگی نیست، زندگی دنیا با مرگ و دنیا با آخرت توأم است. (پایان زندگی مرگ و پس از دنیا آخرت است) و پشت سر هر عملی که انسان آن را انجام می دهد، حسابرسی هست.

ای قیس! هنگامی که تو از این عالم به عالم دیگر می روی ناگزیر یک همراه با تو دفن می شود که آن زنده است و تو مرده، و اگر آن همراه کریم و نیکو باشد موجب عزت و کرامت تو خواهد گشت و چنانچه او پست و بد باشد تو را وا می گذارد و کمک نمی کند و تو محشور نمی شوی مگر با او، فقط در باره ی او مورد سؤال قرار میگیری.

بنابراین باید سعی کنی که آن همراه تو، شایسته و صالح باشد تا با او انس بگیری و چنانچه همراه تو فاسد باشد جز او چیز دیگری

موجب وحشت تو نخواهد بود و آن، عمل تو است.

قیس عرض کرد:

یا رسول الله! دوست دارم این موعظه در قالب شعر بیان گردد تا موجب افتخار ما باشد و آن را ذخیره کنم.

حضرت فرمود: حسان بن ثابت حاضر شود و این موعظه را در قالب شعر و نظم بریزد.

مردی صلصال نام، که در آنجا حضور داشت، سخنان حضرت را بدین گونه به شعر در آورد. (۱) از اعمال خود برای خود ریفی انتخاب کن که تنها رفیق هر کسی در خانگی قبر، اعمال خود او خواهد بود.

و باید چنین ریفی را برای روزی که انسان فراسوی مرگ خوانده می شود و ناگزیر باید به سوی او بشتابد، فراهم کند.

مواظب باش که در دنیا بجز آنچه خشنودی خدا را تأمین می کند مشغول

ص: ۳۱

۱- تَخَيَّرَ قَرِينًا مِنْ فِعَالِكَ إِنَّمَا قَرِينُ الْفَتَى فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يَفْعَلُ فَلَا بُدَّ لِلْإِنْسَانِ مِنْ أَنْ يُعَدَّ هَلِيَوْمَ يُنَادَى الْمَرْءُ فِيهِ فَيَقْبَلُ فَإِنْ كُنْتَ مَشْغُولًا بِشَيْءٍ فَلَا تَكُنْ بِغَيْرِ الَّذِي يَرْضَى بِهِ اللَّهُ تُشْغَلُ فَمَا يَصِيحُ حُبُّ الْإِنْسَانِ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ مِنْ قَبْلِهِ إِلَّا الَّذِي كَانَ يَعْمَلُ إِلَّا إِنَّمَا الْإِنْسَانُ ضَيْفٌ لِأَهْلِيهِتَيْمُ قَلِيلًا عِنْدَهُمْ ثُمَّ يَرْحَلُ

مباش.

و این را بدان که انسان پیش از مرگ و پس از مرگ چیزی جز عملش همراهی نخواهد کرد.

آگاه باش که انسان در میان خانواده اش مدت کوتاهی مهمان است و سرانجام باید از این مهمانسرا کوچ کند. (۱)

ص: ۳۲

۱-ب: ج ۷۱، ص ۱۷۰ و با اندکی اختلاف در ج ۷۷، ص ۱۱۳.

۹- راهنمایی ازدواج

پیامبر خدا می فرماید:

ایاکم خَضَاءُ الدِّمَنِ:

پرهیزید از سبزیهایی که در جاهای ناپاک و آلوده می رویند.

شخصی پرسید:

منظور از این دستور چیست؟

پیامبر در پاسخ فرمود:

الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنْبِتِ السَّوِّءِ

پرهیزید از زن زیبایی که در خانواده ی ناشایسته به وجود می آید. (۱)

ص: ۳۳

۱- ب: ج ۱۰۳، ص ۲۳۲ و ۲۳۴. با کمی تفاوت در ص ۲۳۶.

سال نهم هجری به مسلمانان خبر رسید که امپراطور روم قصد حمله به مدینه را دارد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) همه مسلمانان را برای جنگ فرا خواند و بسیج عمومی اعلام فرمود.

و با لشکر حدود سی هزار نفر سواره و پیاده به سوی تبوک (۱) حرکت کردند. گروهی از منافقان و سه نفر از مسلمانان مؤمن به نام: کعب بن مالک شاعر و مراره بن ربیع و هلال بن امیه به بهانه های گوناگون از رفتن به جنگ خودداری کردند.

ص: ۳۴

۱- محل تبوک تقریباً در وسط راه مدینه و شام واقع بود که چهارده منزل به مدینه و پانزده منزل به شام که پایگاه حکومت رومیان بود، فاصله داشت. مسلمانان در فاصله ی این راه از نظر آذوقه و مرکب خیلی در مضیقه بودند، چنانچه یک نفر خرمایی را می مکید و به دیگری می داد و او هم مکیده به سومی می داد، تا به هسته ی خرما می رسیدند. و هر شتری را ده نفر به نوبت سوار می شدند، غذای آنها جوی سبوسدار و خرما ی فاسد و چربی باد خورده بود. جنگ تبو در کرما ی شدید اتفاق افتاد و وقت، از لحاظ برداشت محصول و تهیه ی مخارج سالانه بسیار حساس بود. لشکر کشی در این جنگ به قدری سخت بود که آن را جیش العسره: لشکر کشی طاقت فرسا نامیدند.

وقتی رسول خدا به مدینه بازگشت به نزد آن حضرت آمده عذر خواهی نمودند، پیامبر خدا پاسخ آنها را نداد و با آنان به هیچ وجه سخن نگفت و فرمود مسلمانان با آنان حرف نزنند.

مسلمانان به دستور رهبر بزرگشان با آنها سخن نگفتند، حتی کودکان مدینه با آنها حرف نزدند، همسرانشان که چنین دیدند، نزد پیغمبر آمدند عرض کردند:

آیا ما نیز وظیفه داریم به کلی از آنها قهر کنیم و وظایف خانوادگی را انجام ندهیم؟

فرمود: نه، شما به کارهایتان برسید ولی با آنان حرف نزنید و مواظب باشید با شما نزدیکی نکنند.

این جریان سبب شد که شهر مدینه بر آن سه نفر تنگ و تاریک شد بدین جهت هر سه نفر از شهر بیرون رفته و به کوه های اطراف پناه بردند و به راز و نیاز و توبه و انابه به درگاه خدا پرداختند. تنها همسرانشان هر روز موقع افطار مقداری غذا برای آنها می بردند و بدون آنکه سخنی بگویند غذا را نزد آنها گذارده و باز می گشتند.

مدتی بر این منوال گذشت تا آن سه نفر به به یکدیگر گفتند:

پیغمبر خدا لطف و محبتش را از ما برید و با ما حرف نزد، مردم نیز یکسره از ما بریده اند و کسی با ما سخن نمی گوید، خوب است ما نیز

از یکدیگر جدا شویم.

بدنبال آن هر کدام به سویی رفته و گریه و ناله و توبه شان شدت یافت و پنجاه شبانه روز این کار ادامه یافت تا آیه ای (۱) بر پیغمبر آمد و خداوند توبه آنها را قبول کرد. (۲) هنگامی که آنان خبر قبولی توبه شان را دریافتند، شادمان شده به شهر و خانواده شان باز گشتند و مردم همه، با گرمی از آنان استقبال نمودند.

ص: ۳۶

۱- وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ :
خداوند توبه ی آن سه نفر را که از شرکت در جنگ تبوک باز مانده بودند، پذیرفت. (آنان که مسلمانان با آنها قطع رابطه نمودند) تا حدی که زمین با همه ی وسعتش بر آنها تنگ آمد. و خود را در فشاری سخت از غم و اندوه یافتند و باور کردند برای خلافتی که مرتکب شده اند پناهگاهی جز خدا، ندارند، آنگاه خداوند توبه ی آنان را پذیرفت، خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است. (توبه: آیه ی ۱۱۸)

۲- ب ج ۲، ص ۲۰۵ و ۲۲۱ با کمی اختلاف.

۱۱- رمز برخی از بلاها

روزی یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن حضرت را به منزل خود مهمان دعوت نمود، حضرت پذیرفت. هنگامی که وارد منزل شد، دید که مرغی روی دیوار خانه تخم گذاشت و آن تخم از روی دیوار غلطید و در سینه دیوار بر روی میخی قرار گرفت، نه به زمین افتاد و نه، شکست! پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از آن منظره تعجب کرد. صاحب منزل گفت:

یا رسول الله! از نشکستن این تخم مرغ تعجب می کنید؟ سوگند به آن خدا که شما را به حق به رسالت برانگیخته تاکنون هیچ بلا و ناگواری برایم پیش نیامده است!

حضرت فوراً از جای خود حرکت کرد و از غذای او نخورد و فرمود:

کسی که هیچ بلا و ناگواری نبیند، خدا به او کاری ندارد (لطف و عنایتی ندارد). (۱)

« معلوم می شود برخی از بلاها برای انسان از الطاف الهی است و نباید در برخی موارد ناراحت شد.»

ص: ۳۷

روزی پیامبر گرامی ضمن سخنرانی به مردم فرمود: ای مردم! هر کس خدا را ملاقات کند و با اخلاص به یگانگی او شهادت دهد و شهادت او به چیز دیگر مخلوط نباشد، داخل بهشت می گردد. علی (علیه السلام) برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم به فدایت، چگونه ممکن است کلمه ی «لا اله الا الله» را خالصانه بگویند و گواهی به یکتای خداوند را از روی اخلاص بدهند، به طوری که چیزی به آن مخلوط نباشد؟ برای ما توضیح بده تا آن را بدانیم. .

رسول خدا فرمود: آری، اگر انسان این صفات را داشته باشد:

۱. حریص دنیا باشد.

۲. دنیا را از راه نامشروع کسب نماید.

۳. به زندگانی دنیا راضی باشد.

۴. گفتارش گفتار نیکان و عملش، عمل طاغوتیان ستمگر باشد.

توحید او خالص نخواهد بود.

هرگاه هیچکدام از این صفات در او نباشد توحید او خالصانه است، داخل بهشت خواهد بود. (۱)

ص: ۳۸

پیامبر اسلام در آخرین حج خود، در سرزمین منی، رو به مسلمانان کرد و فرمود: بزرگترین و محترم ترین روزها چه روزی است؟ مسلمانان: امروز (عید قربان) است.

فرمود: محترم ترین و عالی ترین ماهها کدام ماه است؟

گفتند: همین ماه (ذی حجه).

فرمود: کدام سرزمین محترمترین سرزمین هاست؟

گفتند: این سرزمین (مکه).

آنگاه فرمود: براستی بدانید که خونهای شما و اموال شما بر شما محترم است مانند محترم بودن امروز در این ماه و در این سرزمین، تا قیام قیامت که خداوند را ملاقات کنید.

آنگاه فرمود: خداوند از اعمال شما می پرسد، آگاه باشید آیا رسالت خود را ابلاغ کردم. همه مسلمانان حاضر گفتند: آری.

رسول خدا عرض کرد: خداوندا شاهد باش. که من وظیفه ام را انجام دادم. (۱)

ص: ۳۹

۱۴- نامه ی پیامبر به کسری پادشاه ایران

هنگامی که پیامبر اسلام برای شاهان و فرمانروایان کشورها نامه نوشته، آنها را به دین اسلام دعوت کرد، یکی از نامه ها را برای کسری پادشاه ایران، (خسرو پرویز پسر هرمز پسر انوشیروان بزرگترین سلسله‌ی ساسانی) فرستاد و او را به دین اسلام دعوت نمود. (۱) نامه ی پیامبر به کسری که رسید آن را خواند و پاره کرد.

سپس... نامه ای به پادشاه یمن نوشت که این مرد کیست که در عربستان به خود جرأت داده، به من نامه بنویسد و مرا به آیین خود دعوت کنند، و اسم خودش را قبل از اسم من بنویسد؟! فوراً فردی را بفرست او را دستگیر کرده نزد من بیاورد تا او را مجازات کنم.

پادشاه یمن، فرستاده ی پادشاه ایران را با فرد دیگر همراه نامه ی کسری برای دستگیری پیامبر اعزام نمود.

ص: ۴۰

۱- متن نامه بدین شرح بود: بسم الله الرحمن الرحيم از محمد فرستاده خدا به کسرا بزرگ ایران! درود بر کسی که از هدایت پیروی کند و به خداوند و رسولش ایمان آورد، و شهادت دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد بنده و فرستاده اوست. تو را به دعوت الهی فرا می خوانم به راستی که من فرستاده خدا بر همه خلق هستم تا آنها را از خشم او بترسانم و حق را بر کافران روشن سازم، اسلام بیاور تا در امان باشی و اگر اسلام را نپذیری گناه محسوس بر گردن توست.

فرستادگان محضر پیامبر رسیدند، و گفتند: کسری دستور داده شما را دستگیر کرده پیش او ببریم.

حضرت که از نگاه کردن بر سیمای آنان اکراه داشت چون ریشهای خود را تراشیده و سبیل گذاشته بودند. به آنها فرمود:

وای بر شما چه کسی به شما دستور داده ریش خود را بتراشید و سبیل بگذارید؟

گفتند: پروردگار ما (کسری) به ما دستور داده است.

پیامبر فرمود: اما پروردگار من فرموده است سبیل ها را بزنیم و ریش را باقی بگذاریم.

سپس فرمود: برای پاسخ نامه فردا بیاید. صبح که شد محضر پیامبر رسیدند، حضرت فرمود: پروردگار من به من خبر داد شب گذشته، هفت ساعت از شب گذشته بود، کسری به دست پسرش (شیرویه) کشته شد. بعد خبر رسید شیرویه (پسر کسری) پدرش را همان شب کشته است.

آنگاه فرمود:

این مطلب را به فرمانروایان بگویید آیین من بر آنان مسلط خواهد شد اسلام بیاورند.

مأموران به وطن بازگشتند. پادشاه یمن که از ماجرا آگاه شد اسلام آورد و مردم یمن نیز مسلمان شدند. (۱)

«آری در این گونه موارد گفته اند: شب آبستن است تا چه زاید سحر».

ص: ۴۱

۱۵- احمق ترین احمقها

روزی اصحاب در کنار وجود مقدس پیامبر گرد آمده بودند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آنها فرمود:

آیا می خواهید به شما از زیرک ترین زیرک ها و احمق ترین احمق ها خبر دهم؟

همه با اشتیاق عرض کردند: آری.

حضرت فرمود:

زیرک ترین زیرک ها کسی است که پیش از مرگ خود را به حساب بکشد و کردار نیک برای پس از مرگ انجام دهد.

و احمق ترین احمق ها کسی است که از هوس های نامشروع پیروی کند و در عین حال از درگاه خدا آرزوی آرزوها (بهشتی شدن) را بکند. (۱)

ص: ۴۲

۱- ب: ج ۷۰، ص ۶۹.

۱۶- نقش محبت خدا و پیامبر در قیامت

انس می گوید:

مردی از عرب های صحرائشین محضر رسول خدا رسید، ما مسلمانان همیشه دوست داشتیم که از عرب های بیابانی بیایند و از پیامبر به مطلبی را بپرسند و حضرت پاسخ بگوید ما نیز استفاده کنیم.

گفت: یا رسول الله! روز قیامت چه وقت بر پا می شود؟

در آن هنگام وقت نماز فرا رسید، پیامبر مشغول نماز شد، پس از نماز پرسید:

کسی که از قیامت پرسید، کجاست؟

عرب گفت: من بودم یا رسول الله! فرمود: برای روز قیامت چه چیز آماده کردی؟

عرض کرد: به خدا سوگند! من برای آن روز عمل چندانی از نماز و روزه آماده نکرده ام جز اینکه من خدا و رسولش را دوست می دارم.

رسول خدا به او فرمود:

انسان با کسی خواهد بود که او را دوست می دارد.

انس می گوید: مسلمانان از این گفتار چنان خوشحال شدند تا کنون من ندیده ام بعد از اسلام به خاطر موضوعی به آن اندازه خرسند شده باشند. (۱)

ص: ۴۳

زنی از قبیله غامد (۱) به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت:

یا رسول الله! من زنا کرده ام می خواهم با اجرای حق مرا پاک گردانی.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: به خانه ات برگرد.

او رفت فردای آن روز آمد آن مطلب را بازگو نمود.

رسول خدا فرمود: به خانه ات بازگرد.

باز روز سوم آمد و گفت:

ای پیامبر خدا به خدا سوگند، من از راه زنا حامله هستم.

حضرت فرمود:

برو تا فرزندت متولد شود. پس از مدتی بچه به دنیا آمد، آنگاه محضر رسول خدا آمد و گفت:

فرزندم متولد شد.

پیامبر فرمود:

برو فرزندت را شیر بده تا وقتی که از شیر گرفته شود.

زن رفت، پس از مدتی همراه فرزندش آمد در حالی که تکه نانی در

ص: ۴۴

۱- غامدی قبیله ای بودند که در یمن زندگی می کردند.

دست بچه بود و می خورد. عرض کرد:

یا رسول الله! فرزندم از شیر باز گرفته شد و می بینید که نان می خورد.

در این وقت حضرت سرپرستی کودک را به عهده ی یکی از مسلمانان گذاشت. سپس دستور داد گودالی را کنند و آن زن تا سینه اش در گودال قرار گرفت (چون شوهردار بود و زنا کرده بود) سنگسار کردند. به این ترتیب زن که توبه واقعی کرده بود، با قبول عذاب دنیا اعدام و پاک شد).

نکته جالب اخلاقی این است؛ که در میان سنگسار کنندگان خالد بن ولید (که فرد خشن بود) وجود داشت، و به جای سنگ، قطعه چوبی نیم سوخته را برداشت و محکم به سر آن زن زد و خون از سر او به صورت خالد پاشید. و به زن دشنام داد.

پیامبر اسلام ناسزای خالد را شنید و فرمود:

ای خالد آرام باش، خود را کنترل کن، به خدایی که جانم در اختیار اوست آن زن چنان توبه کرد که اگر رباخوار آن گونه توبه کند آمرزیده می شود. آنگاه رسول خدا بر جنازه ی آن زن نماز خواند و او را دفن کرد. (۱)

ص: ۴۵

۱۸- شعله های جنگ به خاموشی گرایید

سالیان دراز آتش جنگ ویرانگر میان دو قبیله ی بزرگ اوس و خزرج که در مدینه زندگی میکردند، شعله ور بود. اسعد و ذکوان که هر دو از سران خزرج بودند، برای تقویت قبیله ی خود، سفری به مکه نمودند تا به وسیله ی کمک های مالی و نظامی قریش، دشمن صد ساله ی خود (اوس) را سرکوب سازند. به خاطر دوستی دیرینه که اسعد با عتبه داشت، به نزد وی رفت. و هدف از سفرشان را بیان کرد.

عتبه گفت: ما در این موقعیت نمی توانیم به شما یاری کنیم، زیرا امروزه گرفتاری های عجیبی پیدا کرده ایم.

اولا از شما زیاد فاصله داریم.

و ثانیه مردی از میان برخاسته و ادعای رسالت می کند، نیاکان ما را ابله می داند، جوانان ما را فاسد نموده و اختلاف در میان ما انداخته است.

اسعد. پرسید: او چه کسی است؟

عتبه گفت: او محمد بن عبد الله است.

اسعد و ذکوان چون در مدینه شنیده بودند که پیامبری در مکه قیام

می کند، متوجه شدند که این شخص ممکن است همان باشد که یهودیان می گفتند که پیامبر آخرالزمان از مکه قیام کرده و به مدینه مهاجرت خواهد کرد. از عتبه سراغ پیامبر را گرفتند.

عتبه در پاسخ گفت :

این مرد در شعب(۱) به سر می برد و در موسم حج از شعب بیرون می آید و در کنار مکه (حجر اسماعیل) می نشیند و مردم را به آئین خود دعوت می کند، سپس اضافه کرد و گفت: هرگز سخنان او را گوش ندهید چون او ساحر است و سخنانش شما را نیز تحت تاثیر قرار می دهد.

اسعد: چاره چیست؟ ما برای عمره آمده ایم، باید خانه ی کعبه را زیارت کنیم.

عتبه: حالا که چنین است، پنبه در گوشهایت فرو ببر تا سخن او را نشنوی.

اسعد وارد مسجد شد و آغاز طواف کرد در نخستین دور خود به گرد کعبه، چشمش به پیامبر اسلام افتاد که در حجر اسماعیل نشسته و عده ای از قریش دور او جمع شده اند. و در دور دوم با خود گفت:

ص: ۴۷

۱- شعب محلی در نزدیکی مکه بود که دشمنان آن حضرت و پیروانش را به آنجا تبعید کرده بودند.

عجب آدم نادانی هستم، آیا صحیح است یک چنین حادثه ی بزرگ در مکه اتفاق افتد و من از آن باخبر نباشم و هنگام برگشت به مدینه از آن به مردم خبر ندهم؟

به دنبال آن پنبه را از گوش بیرون آورده و کنار انداخت و به نزد پیامبر آمد و مطابق رسم عرب جاهلی سلام کرد و گفت: انعم صباحا!

حضرت نگاهی به او کرد و فرمود:

خداوند سلامی بهتر از این، فرو فرستاده است که سخن اهل بهشت است و آن این است که بگوییم: سلام علیکم. اسعد گفت: ای محمد مردم را به چه چیز دعوت میکنی؟

حضرت فرمود: خواسته ی من پس از اقرار به یگانگی خداوند و رسالت من عبارتند از:

۱. شرک و بت پرستی را از بین ببرم.

۲. احسان به پدر و مادر است .

۳. فرزند کشی به خاطر ترس از فقر، جایز نیست.

۴. برای این برانگیخته شده ام که بشر را از کارهای زشت دور کنم و از هر پلیدی پنهان و آشکار باز دارم.

۵. در شریعت من آدم کشی و خونریزی بناحق اکیدا ممنوع است.

۶. خیانت به مال یتیم حرام است.

ص: ۴۸

۷. اساس آئین من عدالت است و کم فروشی حرام است.

۸. هیچ کس را به بیش از توانایی خود تکلیف نمیکنم.

۹. زبان و گفتارهای انسان آینه ی تمام نمای روحیات اوست، باید در راه کمک به حق و حقیقت به کار افتد و جز راست نباید بر زبان جاری شود، اگر چه بر ضرر گوینده باشد.

این دو آیه(۱)، بیانگر درد و درمان ملتی بود که بیش از صد سال در جنگ خانمانسوز به سر می بردند. از این رو اسعد و ذکوان فوراً ایمان آوردند و از حضرت خواستند مبلغی برای ارشاد مردم مدینه همراه آنها بفرستد.

پیامبر اسلام مصعب بن عمیر که جوان شایسته ای بود برای تبلیغ به مدینه فرستاد و به وسیله ی ایشان مردم به اسلام گرایش پیدا کردند.(۲)

ص: ۴۹

۱- سوره انعام: آیه ی ۱۵۲ و ۱۵۳.

۲- ب: ج ۱۹، ص ۸-۹.

۱۹- نماز در بحران جنگ صفین

روزی علی (علیه السلام) در صفین مشغول جنگ و مبارزه بود، میان دو لشکر نگاهی به خورشید کرد که اگر ظهر است نمازش را بخواند.

ابن عباس متوجه حضرت شده، عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین چه کار می کنید؟ حضرت فرمود:

به خورشید می نگرم اگر ظهر شد نماز بخوانم.

ابن عباس: مگر اکنون وقت نماز خواندن است؟ ما سخت گرفتار جنگیم، حالا وقت نماز نیست.

علی ((علیه السلام)): جنگ ما با این مردم برای چیست؟ جنگ ما با آنان برای نماز است.

ابن عباس می گوید:

امیرالمؤمنین نماز شب را هم هیچ وقت ترک نمی کرد، چنانچه در ليله الهرير که سخت ترین شب جنگ صفین بود نماز شبش را بجای آورد. (۱)

ص: ۵۰

۱- عرب به بانگ سگی که از شدت سرما زوزه کشد هریر گوید. «لילה الهرير»، را بدان جهت نامیدند که طول شب از طرفین صدایی شبیه صدای سگ فضا را پر کرده بود. بحار: ج ۸۳، ص ۲۳.

۲۰- ترسیم از چهره زیبای برادر علی ((علیه السلام))

علی ((علیه السلام)) سیرت زیبای یکی از برادران دینی خود را چنین ترسیم میکند:

در گذشته برادر دینی داشتم (۱) که در نظرم بزرگ بود:

۱. چون دنیا در نظرش کوچک و بی ارزش می نمود.

۲. از تحت فرمان شکم خارج شده، از شکم بارگی دور بود.

۳. آنچه در دسترس نبود، آرزو نمی کرد و آنچه را به دست می آورد در بهره برداری از آن زیاده روی نمی کرد.

۴. در بیشتر عمرش ساکت بود (حرف بی فایده نمیزد) اما گاهی که سخن می گفت گویندگان را به سکوت وادار می کرد و بر آنها برتری داشت، عطش سؤال کنندگان را برطرف می کرد.

۵. به ظاهر ناتوان می نمود (جسمش ضعیف بود) و ناتوانش می پنداشتند اما در صحنه ی تلاش همانند شیر بیشه می خروشید و یا

ص: ۵۱

۱- بعضی گفته اند آن شخص پیامبر یا اباذر یا عثمان بن مظعون بود، یا اصلاً ترسیمی است از یک مؤمن شایسته.

چون مار زهر آگین بیابان حرکت می کرد.

۶ به هنگام نزاع پیش قاضی نمی رفت و دلیل و برهان مطرح نمی کرد.

۷. و کسی را که عذر داشت سرزنش نمی کرد، تا اینکه عذر او را بشنود.

۸. از درد و مرض شکایت نمی کرد، مگر پس از بهبودی و تندرستی .

۹. هر آنچه را که می گفت، عمل می کرد و هر چه را که عمل نمی کرد، نمی گفت.

۱۰. او هر گاه در سخن گفتن مغلوب می شد، هرگز در سکوت مغلوب نمی گردید و بر شنیدن بیشتر از گفتن حریص بود.

۱۱. اگر بر سر دو راهی دو کار قرار می گرفت نگاه می کرد هر کدام با هوای نفس مخالف بود آن را انتخاب میکرد.

پس بر شما باد که این صفات نیکو را فرا گیرید و برای به دست آوردن آنها با یکدیگر رقابت کنید اگر توان به دست آوردن همه ی آنها را نداشته باشید، بدانید که به دست آوردن برخی از آن صفات، بهتر از رها کردن همه ی آنها است. (۱)

ص: ۵۲

۱-ب: ج ۶۷، ص ۳۱۴.

۲۱ - موعظه ی علی (علیه السلام) بعد از نماز صبح

امیر مؤمنان علی ((علیه السلام)) در عصر خلافتش، شبی به مسجد آمد، پس از اذان، نماز صبح را به جماعت خواند. بعد از نماز از خوف خدا گریست و مردم را نیز گریانند.

آنگاه روی به مردم کرد و فرمود:

به خدا سوگند! من انسانهای را در زمان دوستم رسول خدا دیده ام که شب را با سجده و قیام به سر آوردند، گاهی روی پا می ایستادند و گاهی پیشانی به زمین می گذاشتند.

پیشانیشان از سجده بسیار مانند زانوی بز پینه بسته بود. حالشان چنان بود که گویا نعره ی آتش جهنم در کوششان زوزه می کشید.

وقتی که نام خدا در نزد آنها برده می شد، همانند درخت در برابر طوفان شدید می لرزیدند (کاش شما نیز چنین باشید) ولی افسوس که گویا این مردم با تو غافلین: در خواب غفلت فرو رفته اند.

سپس حضرت بر خاست و رفت پس از این موعظه تا هنگام شهادتش، کسی او را خندان ندید. (۱)

ص: ۵۳

۱- ب: ج ۴۱، ص ۲۴ و همان: ج ۴۲، ص ۲۴۷ و همان: ج ۶۷، ص ۳۰۲ و ص ۳۶۰، و همان: ج ۶۸، ص ۱۷۸، تلفیق از دو روایت. مضمون آن در همان: ج ۶۹، ص ۲۷۸، و ص ۳۰۷. و همان: ج ۷۸، ص ۷۲

امیر مؤمنان علی ((علیه السلام)) بسیار صدقه می داد و از مستمندان دستگیری میکرد. شخصی به آن حضرت عرض کرد:

کم تصدق الا تمسک: چقدر زیاد صدقه می دهی، آیا چیزی برای خود نگه می داری؟

امام علی در پاسخ فرمود:

آری به خدا سوگند، اگر بدانم خداوند انجام یک واجب (انجام یک وظیفه) را قبول می کند از زیاده روی در انفاق خود داری می کردم، ولی نمی دانم که آیا این کارهای من مورد قبول خداوند هست یا نه؟ اکنون که نمی دانم آنقدر می دهم تا بلکه یکی از آنها مورد قبول واقع گردد. (۱)

«بدینگونه امام (علیه السلام) به ما می آموزد هر چه بیشتر در انجام کارهای خیر بکوشیم و هرگز زیادی آن ما را مغرور نسازد»

ص: ۵۴

امیر مؤمنان علی ((علیه السلام)) در مسجد رسول خدا برای مردم سخنرانی می کرد از فراز منبر فرمود: روز قیامت مردم در دادگاه عدل الهی حاضر می شوند، خداوند می فرماید:

امروز من در میان شما با عدالت حکم می کنم و به هیچ کس در دادگاه من ظلم نمی شود.

امروز حق ضعیف را از قوی می گیرم. امروز به نفع مظلوم از ظالم دادخواهی می کنم (یا از طریق گرفتن کارهای نیک ظالم و قرار دادن آن در پرونده مظلوم و با اضافه نمودن گناهان آنها به گناهان ظالم) تنها آن دسته از ظالمان امروز نجات می یابند که مظلوم از حق خود بگذرد. (۱)

«بنابراین پیش از فرا رسیدن آن روز در فکر نجات خودمان باشیم حق کسی در ذمه ی ما نباشد».

ص: ۵۵

۱- الیوم احکم بینکم بعدلی و قطی لا یظلم الیوم عندی احد الیوم آخذ للضعیف من القوی بحقه و الصاحب الظلمه بالقصاص من الحسنات و السیئات إلی قوله الا مظلمه یحبها لصاحبه. ب: ج ۷ ص ۲۶۸.

۲۴- علی (علیه السلام) و جوان محکوم به اعدام

جوان نارس که غلام شخصی بود، صاحب خود را کشت و خلیفه وقت او را محکوم به اعدام کرد. جوان را به عنوان قصاص به اعدام می بردند که ناگاه با علی (علیه السلام) برخورد نمود، فریادش بلند شد: یا علی به فریادم برس، من بی گناهم.

علی بر فرمود: قضیه چیست، با این غلام چه کار دارید؟

گفتند: او اربابش را کشته است. خلیفه حکم اعدام او را صادر کرده و اکنون می بریم حکم را درباره ی وی جاری کنیم.

علی رو به غلام فرمود:

راست است که تو او را کشته ای؟

غلام: آری من او را کشته ام.

- چرا او را کشتی، علت چه بود؟

- مقتول صاحب من بود، اجبار با من عمل لواط انجام داد و من هم به جرم این کار زشت، او را کشتم.

حضرت از کسان مقتول پرسید:

جنازه مقتول را چه کردید؟

گفتند: در فلان محل دفن کردیم.

حضرت رو به عمر کرد و گفت:

باید این غلام را تا سه روز بازداشت کنی و بازجویی نشود، پس از سه روز اولیاء مقتول بیایند تا من پرده از روی حقیقت بردارم، راست یا دروغ قضیه را کشف کنم سپس تکلیف غلام روشن گردد.

روز سوم که کسان مقتول آمدند، امام (علیه السلام) فرمود: باید برویم کنار قبر مقتول، به اتفاق عمر و جمعی از مسلمانان و کسان مقتول سر قبر رسیدند، امیرمؤمنان دستور داد قبر را بشکافید و جسد را بیرون بیاورید آنان قبر را کردند ولی جز کفن خالی چیزی در قبر ندیدند. در همان لحظه صدای تکبیر امیرمؤمنان بلند شد و فرمود:

به خدا سوگند! من دروغ نمی گویم و دروغ نگفت رسول خدا که فرمود: هر کس مرتکب عمل قوم لوط (لواط) گردد، همین که مرد و در قبر گذاشته شد، بیش از سه روز نمی گذرد، به کیفر این عمل زشت، زمین پیکر او را به خود فرو می برد و او با قوم لوط که بر اثر همین عمل ناپاک به هلاکت رسیدند، محشور خواهد شد. اکنون معلوم شد غلام راست می گوید کسی که مرتکب یک چنین عمل زشت شده است، جزای او کشتن است و غلام نباید اعدام گردد. با این مقدمه غلام تبرئه شد. (۱)

ص: ۵۷

۱- ۴۰، ص ۲۳۰. در اسلام مجازات لواط به یکی از طرق چهارگانه انجام میگردد: (۱) کشتن با شمشیر، (۲) سوزاندن با آتش، (۳) پرت کردن از جای بلندی که بر اثر آن از بین برود، (۴) خراب کردن دیوار با عمارتی بر سر او به طوری که هلاک گردد.

روزی مقدار محضر امام علی رسید و عرض کرد: من سه روز است چیزی نخورده‌ام، گرسنه هستم. در خانه علی (علیه السلام) چیزی برای خوردن نبود حضرت پیراهن جنگی خود را به پانصد درهم فروخت و پنج درهم آن را به مقدار داد. کمی از مقدار فاصله گرفته بود که عربی ناشناس افسار شتر به دست، در برابر حضرت علی ظاهر شد و گفت:

یا علی! اشتر متی هذه الناقه: این شتر را از من خریداری کن.

علی ((علیه السلام)): پول قیمت این شتر را ندارم تا خریداری کنم.

عرب ناشناس: حاضرم شتر را به صد درهم بفروشم و پولش به عنوان نسیه بماند.

علی (علیه السلام) شتر را به همین قیمت خرید و افسار آن را گرفته و از عرب ناشناس جدا گردید. هنگامی که رهسپار شد، با عربی ناشناس دیگر روبرو شد.

عرب ناشناس: یعنی هذه بمائه و خمسين درهم: این شتر را به صد و پنجاه درهم به من بفروش.

حضرت علی شتر را به صد و پنجاه درهم فروخت و پول ها را گرفت و سپس حسن و حسین را به دنبال فروشنده ی شتر فرستاد که پیدا کنند و صد درهم او را پرداخت نماید. در آن حال پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در حالی که تبسم در لب داشت علی ((علیه السلام)) را دید، فرمود:

یا علی! عرب ناشناس صاحب شتر، جبرئیل بود و مشتری شتر هم میکائیل بود.

یا علی صد درهم پول شتر است و پنجاه درهم اضافه عوض آن پنج درهمی است که به مقدار گرسنه دادی، سپس این آیه را تلاوت نمود:

و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب: هر کس تقوا پیشه کند، خداوند روزی او را از جایی می دهد که خود او متوجه نمی شود از کجاست. (۱)

ص: ۵۹

یکی از بانوان مسلمان بنام لیلی عفاریه که مجروحین جنگی را معالجه میکرد میگوید: همراه پیامبر خدا به جبهه ی جنگ می رفتم و به مداوای مجروحین می پرداختم، و در جنگ جمل نیز همراه حضرت علی به جبهه ی بصره رفتم تا زخمهای مجروحان را پانسمان نمایم. پس از جنگ جمل مهمان حضرت زینب (علیه السلام) دختر علی (علیه السلام) شدم فرصت را غنیمت شمرده و به او عرض کردم: .

اگر حدیثی از پیامبر شنیده ای برایم بگو. (۱)

زینب در جواب من فرمود:

روزی در خدمت پیامبر بودم، عایشه همسر آن حضرت نزدش بود، در این وقت پدرم علی (علیه السلام) به محضر پیامبر آمد، رسول خدا در حضور عایشه اشاره به علی کرد و فرمود:

ان هذا اول الناس ايمان و اول الناس لقاء لي يوم القيامة و آخر الناس لي عهداً عند الموت: . این شخص (علی) نخستین کسی است که قبول اسلام کرد، و اولین فردی است که در قیامت با من ملاقات می کند، و آخرین فردی است که هنگام وفات من، با من وداع می کند. (۲)

ص: ۶۰

۱- با توجه به اینکه زینب در زمان رحلت رسول اکرم پنج یا شش ساله بوده است.

۲- ب: ج ۳۸، ص ۲۴۰

۲۷- پرهیز از غرور و ذلت و خواری

بعد از جنگ صفین که بزرگترین جنگ دوران خلافت علی (علیه السلام) بود.

حضرت در حالی که سوار بر مرکب بود به سوی کوفه برمی گشت.

شخصی بنام حرب به دنبال او حرکت می کرد.

حضرت به او فرمود:

ارجع فان مشیتي مثلك مع مثلي فتنه للوالی و مذله للمومن: بازگرد زیرا که پیاده حرکت کردن شخصی مثل تو در رکاب مثل من باعث غرور و فتنه برای حاکم و ذلت و خواری برای مؤمن است. (۱)

ص: ۶۱

۲۸- رمز پایداری اسلام و موانع خلافت علی ((علیه السلام))

روزی عمر در عصر خلافتش با جمعی در مسجد نشسته بود.

علی (علیه السلام) تشریف آوردند و در کنار عمر نشستند. پس از صحبت های حضرت بلند شد که برود، یکی از حضار مسجد نگاهی خیره خیره به آن بزرگوار نمود و با اشاره و کنایه گفت:

چقدر علی با تکبر راه می رود. این مطلب را که اظهار کرد، عمر گفت: والله لولا سیفه لما قام عمود الاسلام: به خدا سوگند! اگر شمشیر علی نبود ستون اسلام پایدار نمی شد. با تکبر راه رفتن فقط سزاوار علی است. او قاضی ترین امت اسلامی، و پیشرو و بزرگوار آن ها است.

شخصی که جسارت به حضرت کرده بود، به عمر گفت:

اگر قضیه چنین است، پس چرا نگذاشتید او خلیفه شود؟

عمر گفت: به دو دلیل! اول اینکه علی جوان بود!!

دوم اینکه بنی عبدالمطلب (پسرعموهایش) را خیلی دوست می دارد.

اگر خلافت به دست علی بیفتد همه پست ها را به آنها می داد، به دیگران چیزی نمی رسید، مانع فقط این دو مطلب بود!!!^(۱)

ص: ۶۲

۱- ب: ج ۳۱ ص ۷۶.

نوف بن عبدالله بکالی می گوید: حضرت علی (علیه السلام) به من فرمود:

ای نوف! ما از سرشتی پاک آفریده شده ایم و شیعیان ما از سرشت ما آفریده شده اند. پس هرگاه روز قیامت فرا رسد آنها به ما می پیوندند.

گفتم: یا امیر مؤمنان! شیعه ی خود را برای ما توصیف کن.

حضرت از این که من نام شیعه ی او را آوردم گریست و سپس پاره ای از صفات شیعه را بیان نمود و فرمود:

ای نوف! به خدا سوگند!

۱. شیعه ی من شکبیا و به خدا و دین آگاه است.

۲. به طاعت امر الهی مشغول است.

۳. و در پرتوی محبت او ره می نوردند.

۴. فرسودگان عبادت و پا بر جای زمان زهدند.

۵. از شب زنده داری چهره هایی نحیف و لاغر دارند.

۶. چشمانشان از گریه فرو رفته است.

۷. لبهایشان از زیادی ذکر به خشکی گراییده است.

۸. شکم هایشان از گرسنگی (روزه داری) فرو رفته است.

۹. رنگ خدایی در سیمایشان هویدا و پارسایی در چهره شان پیدا است.

۱۰. چراغهای هر تاریکی هستند.

۱۱. و هر زشتی را همچون گل می آریند...

اینها پاک ترین شیعیان من و ارجمندترین برادران هستند. آه! چقدر مشتاق دیدار آنها می باشم. [\(۱\)](#)

ص: ۶۴

۱- ب: ج ۶۸، ص ۱۷۷.

روزی حضرت علی ((علیه السلام)) از کنار حسن بصری (۱) می‌گذشت. دید مشغول وضو گرفتن است (ولی در ریختن آب زیاد دقت میکند که اسراف نشود).

امام فرمود: ای حسن! وضو را پر آب بگیر.

حسن بصری با کمال جسارت گفت:

ای امیر مؤمنان تو دیروز در جنگ جمل افرادی را کشتی که به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اسلام گواهی میدادند، و نمازهای پنجگانه را بجا می‌آوردند و وضوی پر آب می‌گرفتند.

حضرت علی فرمود: اگر گفته‌ی تو درست است، چرا آنان را بر ضد ما یاری نکردی، چرا خود را کنار کشیدی؟

ص: ۶۵

۱- حسن بصری یکی از مقدس‌نماهای زمان علی (علیه السلام) بود. آنچه‌ان خود را در قالب زهد و تقدس در آورده بود که یکی از پارسایان هشتگانه به شمار می‌رفت. او در نماز، روزه، ذکر و امور عبادی خیلی کوشا بود ولی در مسائل سیاسی دخالت نمی‌کرد و آن را مخالف پارسایی می‌دانست. در جریان جنگ جمل در بصره خود را کنار کشید و آن را یک نوع خونریزی حساب می‌آورد.

حسن بصری گفت: درست است که خود را کنار کشیدم، برای این که من یقین داشتم که کوتاهی در یاری عایشه کفر است. لذا در روز اول جنگ، غسل کردم و حنوط بر خود پاشیدم و اسلحه برداشتم به عایشه یاری کنم وقتی که به محلی از حزیبه رسیدم، صدایی به گوشم رسید که می گفت: ای حسن! القاتل و المقتول فی النار: قاتل و مقتول هر دو در دوزخند. من وحشت زده به خانه برگشتم، روز دوم بر خود حنوط پاشیدم و اسلحه برداشتم و به سوی میدان حرکت کردم، باز همان ندا را شنیدم که می گفت: ای حسن کجا می روی قاتل و مقتول هر دو در آتشند بدین جهت کنار کشیدم و در جنگ شرکت نکردم.

امام علی به او فرمود: راست گفتی ولی آیا می دانی صاحب صدا چه کسی بود؟

حسن گفت: نه.

امام فرمود: او برادرت شیطان بود، که البته راست هم میگفت. زیرا قاتل و مقتول سپاه دشمن که بر ضد ما می جنگیدند، همه در آتش دوزخ هستند.

حسن بصری گفت: حلا فهمیدم امیر مؤمنان که به هلاکت افتادم. [\(۱\)](#)

«آری در مبارزه ی حق و باطل همیشه باید طرفدار حق بود و گول هیچ کس را نباید خورد».

ص: ۶۶

۳۱- ذوالفقار علی ((علیه السلام)) سخن می گوید

هنگامی که علی ((علیه السلام)) عمر بن عبدود، پهلوان نام آور دشمن را کشت، ذوالفقار را به حسن ((علیه السلام)) داد و فرمود:

فرزندم به مادرت زهرا بگو خون این شمشیر را بشوید. حسن ((علیه السلام)) شمشیر را پس از شستشو به خدمت پدر آورد در حالی که حضرت علی در محضر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نشسته بود. علی (علیه السلام) دید نقطه ای خونی در شمشیر باقی مانده است، فرمود:

حسن جان! مگر مادرت این شمشیر را نشسته است!؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: یا علی ماجرای نقطه ی خون را از خود شمشیر پیرس، خبر خواهد داد. حضرت شمشیر را تکان داد و فرمود: مگر زهرای مرضیه تو را نشسته است؟

شمشیر از جانب خدا به سخن در آمد و با زبان زیبا گفت:

چرا مرا شست ولی با من دشمنی را در نزد ملائکان که بدتر از عمر بن عبد باشد نکشته ای، من این نقطه ی خون را به خود کشیدم، پاک نمی شود. تا هر روز هنگام طلوع آفتاب فرشتگان آسمان این خون را ببینند و بر تو صلوات بفرستند. (۱)

ص: ۶۷

امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرماید:

پدرم در آخرین لحظه های زندگی وصیت هایی نمود، فرمود: اولین وصیت من این است که گواهی میدهم خداوند یکتاست و حضرت محمد برگزیده و پیامبر اوست و گواهی می دهم که خداوند مردگان را زنده می کند، و از اعمال آنها بازخواست خواهد نمود و آگاه بر اسرار دلهاست.

اینک حسن جان! تو را وصیت می کنم به آنچه پیامبر خدا مرا به آن وصیت نموده، البته تو شایسته وصیت هستی.

وقتی از دنیا رفتم در خانه ات بنشین و بر خطای خود گریه کن، مبادا دنیا بزرگترین هم و تلاش تو باشد.

فرزندم! به تو سفارش میکنم نماز را در اول وقت آن بخوان و زکات را در موقعش به اهل آن پرداز.

در موارد شبهه (که نمی دانی حق است یا باطل، حلال است یا حرام) ساکت باش.

میانه روی و عدالت را در هنگام خشنودی و غضب رعایت کن.

همسایه خوب و مهمان نواز باش.

به گرفتاران و اهل بلا رحم کن،

ارتباط خویشاوندان را رعایت کن.

مستمندان را دوست بدار، و با آنان بنشین و تواضع کن که بهترین عبادت هاست.

آرزو را کوتاه کن و به یاد مرگ باش، و در دنیا پرهیزگار باش، که تو در گرو مرگ و بلاها، و در چنگال بیماری ها هستی.

من تو را سفارش می کنم؛

بخشیه الله فی السر و العلانیه: از خدا بترس در پنهان و آشکار.

در سخن و عمل شتاب زده نباش.

هنگامی که با کاری از کارهای آخرت مواجه شدی آن را بجای آور و در انجام آن کوتاهی نکن، و اما اگر کاری از کارهای دنیا برایت پیش آمد دقت کن تا صلاحیت آن را تشخیص بدهی.

إِيَّاكَ مَوَاطِنَ التُّهْمَةِ وَ الْمَجْلِسَ الظَّنِّ : بپرهیز از جاهایی که مورد تهمت قرار میگیری و به تو مظنون می شوند. زیرا همنشین بد، در انسان اثر می گذارد.

فرزندم! کارها را برای خدا انجام بده از دشنام گویی متنفر باش، به کارهای نیک دعوت کننده و از کارهای بد باز دارنده باش، با برادران

دینی در راه خدا برادری کن، انسان های خوب را به خاطر خوییشان دوست بدار، و با فاسقان در ظاهر مدارا کن ولی در باطن دوستشان مدار و عملا با آنان مخالف باش، کیلا تکون مثله: تا مثل و شبیه او نشوی.

پرهیز از نشستن در سر راه ها و جاهایی که بر مردم ایجاد مزاحمت می کند.

گفت و گو را با کسانی که بهره ای از عقل و علم ندارد رها کن.

فرزندم! در زندگی میانه رو باش و در عبادت اندازه نگه دار، سعی کن عبادتی را که توان آن داری و دشوار بر تو نیست به طور مداوم انجام دهی، همواره خاموشی را رعایت کن تا سالم بمانی.

کار خیر پیش فرست تا بهره ببری ، خوبی ها را بیاموز تا دانا شوی.

کن لله ذاکرا علی کل حال: در همه حال به یاد خدا باش، به کوچکترها رحم داشته باش و به بزرگترها احترام نما، هر غذایی را که می خواهی بخوری تا صدقه (حقوق واجبی) او را نداده ای نخور.

و علیک بالصوم فانه زکاه البدن و جنه لاهله : روزه بدار که روزه زکات بدن و سپری از (آتش جهنم) برای روزه داران است.

و جاهد نفسک: با نفس خود مبارزه کن

ص: ۷۰

از همنشین بد پرهیز نما، از دشمن خود اجتناب کن، و از مجلس ذکر و یاد خدا غافل مباش، بیشتر دعا کن، فرزندم من
نضیحتی را از تو فروگذار نکردم. هذا فراق بینی و بینک:

اکنون وقت جدایی است بین من و تو. (۱)

ص: ۷۱

۱- ب: ج ۴۲، ص ۲۰۳ و ج ۷۸، ص ۹۸

۳۳- گرفتار غل و زنجیر

امیر مؤمنان علی ((علیه السلام)) در مورد آیه ی اتقوا النار التي وقودها الناس و الحجارة (۱) می فرماید:

ای شیعیان ما! بترسید از این که شما همیشه ی چنین آتشی باشید، اگرچه کافر نیستید باز از این آتش. به ستم نکردن به برادران دینی، خود را نگه دارید.

هرکس از شما به برادر دینی خود که با او در دوستی با ما شریک است ستمی روا دارد خداوند در میان همین آتش غل و زنجیر او را سنگین کرده و هیچ چیز او را نجات نخواهد داد، مگر شفاعت ما، و ما هرگز کسی را شفاعت نمی کنیم، مگر این که در نزد آن برادرش واسطه شویم، اگر او گذشت و بخشید شفاعت می کنیم و گر نه، درنگ آن ستمگر در آتش زیاد خواهد شد. (۲)

ص: ۷۲

۱- بقره آیه، ۲۴.

۲- ب: ج ۷۵، ص ۳۱۶.

۳۴- احترام پدر از دیدگاه فاطمه ای

زهرای مرضیه (علیه السلام) به پدرش پیامبر خدا بسیار احترام می کرد و در برابر او به طور کامل ادب را رعایت می نمود. بانوی اسلام می فرمود:

هنگامی که آیه ی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا : پیامبر خدا را همانند خود به نام صدا نزنید بلکه (یا رسول الله) بگویید. (۱)

من حیا نمودم که به پدرم بگویم (ای بابا) از این رو، گفتم (یا رسول الله) رسول خدا از من روی برگرداند و این کار چند بار تکرار شد سرانجام به من فرمود:

فاطمه! این آیه در مورد ستمکاران مغرور قریش نازل شده، نه در مورد تو و نسل تو، و تواز من هستی و من از توام.

بنابراین تو بگو: یا ابه لانها احیی للقلب و ارضی للرب. :

ای بابا، زیرا این گونه خطاب تو، دل را زنده کرده و مایه ی خشنودی پروردگار می گردد. (۲)

ص: ۷۳

۱- نور آیه ۶۳

۲- ب: ج ۴۳، ص ۳۳.

۳۵ - نمونه دیگر از احترام فاطمه به پدر

روزی فاطمه (علیها السلام) مشغول نماز مستحبی بود که پیامبر اسلام وارد خانه اش شد. هنگامی که صدای رسول خدا را شنید، نمازش را قطع کرد و شتابان به استقبال پدرش رفت و سلام کرد، پیامبر دست محبت بر سر فاطمه کشید و فرمود:

خداوند به تو عنایت کند و مورد رحمتش قرار دهد، حالت چطور است؟ (۱)

ص: ۷۴

۱- ب: ۴۳، ص ۴۰

۳۶ - تقسیم کار با فضا

حضرت زهرا (سلام الله علیها) کارهای خانه را طبق دستور پیامبر اسلام، به طور عادلانه بین خود و فضا تقسیم کرد. روزی فاطمه (سلام الله علیها) کارهای خانه را انجام می داد و روز دیگر فضا.

سلمان فارسی میگوید:

روزی فاطمه (سلام الله علیها) با آسیاب دستی جو را آرد می کرد و بر اثر زخم دستش دسته آسیاب خونین شده بود و حسین ((علیه السلام)) در آن وقت کودک شیر خوار بود. در گوشه اطاق از شدت گرسنگی بی قرار بود. عرض کردم:

ای دختر رسول خدا دستهای تو به وسیله آسیاب کردن مجروح شده در حالی که فضا خادمه حاضر است که کارهای منزل را انجام دهد. چرا از او کمک نمیگیری؟

فرمود: رسول خدا به من سفارش کرد یک روز کار منزل را فضا انجام دهد و یک روز من، دیروز نوبت او بود امروز نوبت من است. (۱)

ص: ۷۵

۳۷- نوازش های مادرانه فاطمه سلام الله علیها

حضرت فاطمه (سلام الله علیها) فرزندش حسن را روی دست می گرفت، بالا می انداخت و می فرمود:

اشبه أباك يا حسن واخلع عن الحق الرسن:

ای حسن همانند پدرت باش و ریسمان ظلم را از حق باز کن.

و اعبد الهه ذامنن ولا توال ذا الاحن:

و خداوند را که صاحب نعمتها است پرستش کن و با افراد تیره دل دوستی مکن.

حضرت فاطمه حسین را نیز به بازی می گرفت و برای خوشحال کردن وی می فرمود:

انت شبیه بابی لست شبیهه به علی:

تو شبیه پدرم هستی و همانند علی نیستی.

علی با شنیدن این سخنان شاد میشد و می خندید.

بدینگونه زهرای مرضیه با کمال ظرافت کامل نیازهای اساسی کودک را برطرف می کرد و راه و روش زندگی بهتر را از

کودکی به بچه ها تزریق می نمود. (۱)

ص: ۷۶

ایام عید فرارسیده بود، حسن و حسین ((علیه السلام)) پیراهن کهنه در تن داشتند.

محضر مادر رسیده و گفتند:

مادر! روزهای عید فرا رسیده است خاندان فلان برای فرزندان خود لباس نو فراهم کرده اند، آیا برای ما لباس نو نمی دوزی؟

حضرت فاطمه در پاسخ فرمود:

انشالله پیراهن برای شما دوخته می شود؟

روز عید فرا رسید. جبرائیل دو پیراهن بهشتی را نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورد.

رسول خدا فرمود: این چیست ای جبرائیل؟

جبرائیل ماجرای گفتگوی حسن و حسین را با مادر و وعده مادر به آنها را برای پیامبر بازگو کرد. آنگاه گفت:

خداوند وقتی سخنان فاطمه (سلام الله علیها) را شنید که به فرزندانش گفت (به خواست خدا برای شما پیراهن دوخته می شود) صلاح دانست وعده فاطمه به فرزندانش، تا روز عید انجام گیرد و سخن او خلاف درنیاید. (۱)

ص: ۷۷

۳۹ - شمه ای از فواید ذکر حضرت زهرا

شخصی محضر امام صادق ((علیه السلام)) وارد شد. امام با او سخن گفت ولی آن مرد کلام امام را نشنید و از سنگینی گوش خود به آن حضرت شکایت کرد حضرت فرمود:

ما یمعنک و این انت من تسبیح فاطمه؟: چه چیز مانع تو است و چرا از ذکر فاطمه (سلام الله علیها) غافل؟ مرد: فدایت شوم تسبیح فاطمه چیست؟

حضرت: سی و چهار مرتبه الله اکبر.

سی و سه مرتبه الحمد لله.

و سی و سه مرتبه سبحان الله میگوی.

امام بدین گونه تسبیح را به او یاد داد.

آن مرد می گوید:

ما فعلت ذالک الا یسیرا حتی اذهب عنی ما کنت اجده: من این کار را اندک زمانی انجام دادم و سنگینی گوشهایم برطرف شد. (۱)

ص: ۷۸

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

سه روز قبل از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) از آن حضرت شنیدم که به علی ((علیه السلام)) فرمود:

ای پدر دو نوگل (حسن و حسین) سلام بر تو باد. من درباره ی دو نوگل دنیوی خود به تو سفارش میکنم، طولی نمی کشد که تو دو رکن خوشبختی را از دست خواهی داد، من تو را به خدا می سپارم .

هنگامی که پیامبر اسلام از جهان رحلت نمود علی ((علیه السلام)) فرمود: این یکی از آن دو رکن سعادت من بود که رسول خدا به من خبر داد.

و موقعی که حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) از دنیا رفت حضرت فرمود:

این دومین رکنی بود که پیغمبر خدا به من خبر داد. [\(۱\)](#)

ص: ۷۹

خداوند متعال در قرآن کریم از ۱۴ زن به طور اشاره اسم برده بعضی را ستوده و برخی را سرزنش نموده است از جمله؛

۱. حضرت حوا در آیه ی: اسکن انت و زوجک(۱): گفتیم: ای آدم تو با همسرت در بهشت ساکن باش.

۲-۳. همسران حضرت نوح و لوط: ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأه نوح و امرأه لوط(۲): خداوند برای کافران زن نوح و زن لوط را مثال آورد (که در فرمان دو بنده صالح ما بودند و به آنها خیانت کردند...)

۴. آسیه زن فرعون: اذ قال رب اپنی لی بیئا(۳): و باز خداوند برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثال آورد وقتی که از فرعون بیزار شد گفت: خدایا من از قصر فرعون و عزت دنیا گذشتم تو خانه ای در بهشت برایم بنا کن.

ص: ۸۰

۱- بقره، آیه ۳۵.

۲- تحریم، آیه ۱۰.

۳- تحریم، آیه ۱۱.

۵. ساره همسر حضرت ابراهیم: و امرئته قائمه (۱): چون خبر بیچه دار شدن را آوردند، در آن حال زن ابراهیم (ساره) ایستاده بود که از خوشحالی خندید.

۶. زن حضرت زکریا: و اصلحنا له زوجه (۲): یاد کن همسر زکریا را که نازا بود، شایسته ی همسری او، و قابل ولادت گردانیدیم.

۷. زلیخا زن عزیز مصر: الآن حصحص الحق (۳): زلیخا زن عزیز مصر اظهار کرد که اکنون حقیقت آشکار گشت.

۸. همسر حضرت ایوب: و آتیناه أهله (۴) باز به رحمت خود اهل و فرزند ایوب را که از او گرفته بودیم به او عطا کردیم.

. بلقیس ملکه ی یمن: انی وجدت امرأه تملكهم (۵): هدهد به سلیمان گفت: همانا در آنجا زنی را دیدم که بر مردم آن کشور پادشاهی می کرد.

۱۰. همسر حضرت موسی: انی ارید انکحک (۶): شعیب به موسی

ص: ۸۱

۱- هود، آیه ۷۱.

۲- انبیاء، آیه ۸۹

۳- یوسف، آیه ۵۱.

۴- انبیاء، آیه ۸۲

۵- نمل، آیه ۲۳.

۶- قصص، آیه ۲۷.

گفت: من اراده دارم یکی از این دو دخترم را به نگاه تو در آورم..

۱۱-۱۲ حفصه و عایشه همسران پیامبر: و اذا اسرى النبى الى بعض ازواجه (۱): وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به بعضی از زنان (حفصه) راز خود را گفت. آن زن خیانت کرد و به دیگری (عایشه) گفت.

۱۳. حضرت خدیجه کبری: و وجدك عائلا (۲) ظاهره مفهوم آیه چنین است: خداوند تو را فقیر یافت و به وسیله ثروت خدیجه توانگرت نمود.

۱۴. حضرت فاطمه زهرا: مرج البحرين (۳) میان آن دو دریا (علی و زهرا) فاصله ای است تجاوز به حقوق یکدیگر نمی کنند. (۴)

ص: ۸۲

۱- تحریم، آیه ۲.

۲- ضحی، آیه ۸

۳- رحمن، آیه ۱۹. ب: ج، ۴۳ ص ۳۳. توضیح: در اول حدیث ۱۲ نفر عنوان شده ولی شماره ۱۴ نفر می باشند ما شماره را در نظر گرفتیم. ضمنا زنان در قرآن بیش از اینها است زیرا در این قسمت حدیث، از حضرت مریم و ام جمیله، زن ابولهب و بعضی دیگر اسی برده نشده.

۴- ترجمه ی آیات طبق مشی روایت انتخاب شد. برای توضیح بیشتر به تفسیر مراجعه شود.

در یکی از سالها امام حسن و امام حسین (علیه السلام) با عبد الله بن جعفر به قصد حج از مدینه بیرون شدند، در بین راه زاد و توشه را گم کردند و گرسنه و تشنه به خیمه ی پیر زنی رسیدند و از وی آب خواستند.

پیرزن اشاره به گوسفندی که در گوشه ی خیمه بود کرد و گفت: شیر این گوسفند را به دوشید و بنوشید. پس از آن غذا خواستند. پیرزن گفت:

به غیر از این گوسفند چیزی ندارم، او را سر ببرید و من وسایل را آماده میکنم تا برای شما غذا تهیه نمایم، یکی از آقایان گوسفند را سر برید، پیرزن غذایی برای آنها تهیه نمود ایشان پس از صرف غذا و رفع خستگی، هنگامی که خواستند حرکت کنند گفتند:

ما چند نفر از طایفه ی قریش هستیم اکنون به زیارت خانه ی خدا می رویم وقتی که به مدینه برگشتیم، نزد ما بیا تا در مقابل این پذیرایی که از ما کردی به تو نیکی کنیم.

کمی از چادر فاصله گرفته بودند شوهر پیرزن آمد، بعد از دانستن قضیه به زن پرخاش کرد و گفت: وای بر تو! گوسفند را برای کسانی که نمی شناسی سر می بری و میگویی از قریش بودند.

پس از مدتی کوتاه زن و شوهر دچار فقر و بینوایی شدند و در پی چاره، راه مدینه را پیش گرفتند. وارد مدینه که شدند، سرگین های شتران را جمع کرده و می فروختند و از این راه امرار معاش می کردند.

روزی امام حسن ما جلوی درب خانه ایستاده بود که ناگهان پیرزن از مقابل آن حضرت عبور کرد. حضرت او را دید و شناخت.

فرمود: ای کنیز خدا، مرا می شناسی؟ پیرزن: نه، نمی شناسم.

امام: من در سال فلان در روز فلان از مهمانان تو بودم.

پیرزن: پدر و مادرم به فدایت نمی شناسم.

امام: من شما را کاملاً می شناسم.

آنگاه به غلامش دستور داد هزار گوسفند از زکات برای پیرزن خرید و هزار دینار نیز به او بخشید.

بعد او را نزد برادرش حسین فرستاد. آن حضرت نیز به اندازه‌ی عطای برادرش به آن زن بخشید.

سپس غلام، او را نزد عبدالله بن جعفر برد، او نیز دو هزار گوسفند و دو هزار دینار به آن زن بخشید.

پیرزن به به محل خود برگشت در حالی از ثروتمندان بود. (۱)

ص: ۸۴

مردی به دروغ مدعی شد که من هزار دینار از امام حسن می خواهم، حضرت با آن مرد برای محاکمه به نزد شریح قاضی رفتند، شریح رو به امام کرده، گفت:

شما قسم می خوری که بدهکار نیستی؟ حضرت فرمود: اگر این مرد قسم بخورد، من پول را به او می دهم.

شریح به آن مرد گفت بگو:

بالله الذی لا اله الا الله هو عالم الغیب والشهادة:

سوگند به آن خدایی که معبودی جز خدایی نیست، دانای غیب و شهود است.

حضرت فرمود: نه، نمی خواهم این گونه قسم بخوری (۱)، بگو:

بالله أن لك علی هذا وخذ الالف:

به خدا این مبلغ را از تو طلبکارم و این هزار دینار را بگیر، مرد همانگونه قسم خورد و پول را گرفت ولی به محض آنکه از جا برخاست برود به زمین افتاد و مرد. (۲)

ص: ۸۵

۱- چون در آن قسم صفات نیک خداوند ذکر شده بود، غضب الهی به زودی نازل نمی شد.

۲- ج ۴۳، ص ۳۲۷.

پس از آنکه امام حسن با معاویه صلح کرد، در نخيله نشسته بودند معاویه به آن حضرت گفت:

رسول خدا خرمای درخت را به طور تخمینی معلوم می کرد. آیا تو نیز از این علم بهره ای داری؟ شیعیان شما می گویند همهی آنچه در زمین و آسمانهاست، می دانی.

امام فرمود:

رسول خدا خرمای درختی را از لحاظ وزن و کیلو تخمین می زد چون وزن و کیل را از پیامبر می خواستند ولی من خرمای درختی را از نظر عدد تخمین می زنم.

معاویه گفت:

اینک بگو: تعداد خرمای این درخت چند است؟ امام حسن (علیه السلام) فرمود:

چهار هزار و چهار عدد خرما دارد.

معاویه دستور داد خرمای درخت را چیدند و شمردند، دیدند چهار هزار و سه عدد است. متوجه شدند یک خرما نیز در دست عبدالله بن

ص: ۸۶

عامر است. همانطور که امام گفته بود جمعه چهار هزار و چهار عدد خرما شد. سپس امام حسن به معاویه فرمود: به خدا سوگند اگر کافر نمی شدی از همه ی کارهایی که انجام می دهی باخبر می کردم، زیرا رسول خدا در زمانی بود که تصدیق کردند اما تو مرا تصدیق نمیکنی، بلکه تکذیب می کنی.

ای معاویه به خدا سوگند! تو ابن زیاد را به ریاست دعوت خواهی کرد، حجر بن عدی آن انسان خدا پرست را خواهی کشت، سرهایی را از شهرها به نزد تو می آورند.

آری، همان طور شد که امام حسن خیر داده بود! معاویه زیاد را برای ریاست (استانداری کوفه و بصره) دعوت کرد، حجر بن عدی را کشت، سر عمر بن حمق را از موصل نزد او آوردند.

امام حسن می فرماید: ما آنچه را در شب و روز واقع می شود، می دانیم. (۱)

ص: ۸۷

۴۵- شهادت کودک شیر خوار

دو مرد درباره ی یک زن و کودکی نزاع داشتند و هر کدام، زن و کودک را از آن خود می دانست. امام حسین (علیه السلام) از کنارشان میگذشت. فرمود:

چرا سر و صدا میکنید؟ یکی گفت: این زن از آن من است و دیگری گفت: این کودک شیر خوار به من تعلق دارد.

امام حسین (علیه السلام) به آن زن فرمود:

ای زن پیش از آنکه رسوا شوی، حقیقت را بگو.

زن به یکی از دو مرد اشاره کرد و گفت:

این مرد شوهر من است و این کودک هم پسر او است و آن مرد را نمی شناسم.

امام حسین (علیه السلام) به کودک شیرخوار فرمود:

تو چه میگویی؟ آیا این زن راست می گوید؟ به اذن خدا سخن بگو.

کودک زبان گشود و گفت: هیچ کدام از این دو مرد پدر من نیستند.

پدرم چوپانی از قبیله ی فلان است که با این زن آمیزش کرده و من به

دنیا آمدم. امام حسین (علیه السلام) دستور داد آن زن را به جرم زنا سنگسار نمودند.

پس از این ماجرا کسی ندید آن کودک شیرخوار سخن بگوید. (۱)

۴۶- خیر دنیا و آخرت در چیست؟

مردی از اهل کوفه نامه ای به امام حسین (علیه السلام) نوشت و عرض کرد:

سرور من! مرا از خیر دنیا و آخرت آگاه کن (خیر دنیا و آخرت در چیست؟) امام حسین در پاسخ نامه نوشت:

بسم الله الرحمن رحیم هر کس رضایت خدا را در نظر بگیرد گرچه مردم از او ناراضی باشند، خدا کارهای او را اصلاح میکند، خداوند ضامن کارهای او خواهد بود (به خیر دنیا و آخرت میرسد).

و هر کس در فکر رضایت مردم باشد، اگر چه خدا را به غضب بیاورد، خداوند کارهای او را به مردم واگذار می کند. به خیر دنیا و آخرت نمی رسد) والسلام. (۲)

ص: ۸۹

۱- ب: ج ۴۴، ص ۱۸۴

۲- ب: ج ۷۰ ص ۲۰۸ و ص ۳۷۱. ج ۷۸، ص ۱۲۶.

روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در خانه ی ام سلمه بود به او فرمود: مبادا بگذاری کسی نزد من بیاید، ناگاه امام حسین (علیه السلام) که کودک بود آمد و ام سلمه نتوانست از رفتن او نزد پیغمبر او جلوگیری کند، آن حضرت همچنان آمد و تا محضر پیغمبر وارد شد و ام سلمه به دنبال امام حسین آمد دید آن بزرگوار روی سینه پیغمبر خدا قرار گرفته و رسول اکرم گریان است.

حضرت به ام سلمه فرمود:

جبرئیل آمد به من تسلیت گفت. و خبر داد این حسینم کشته میگردد.

ام سلمه می گوید: یک شب پیامبر خدا از نظر ما غائب شد و خیلی طول کشید وقتی که آمد گرد و غبار به سر و صورت مبارکش نشسته و موهایش ژولیده و کف دست مقدسش را گره کرده است.

گفتم: یا رسول الله چرا تو را در گرد و غبار آلوده می بینم؟ فرمود: مرا به محلی بردند که آن را کربلا- می گویند، در آنجا قتلگاه حسینم و گروهی از اهل بیتم را به من نشان دادند. من خونهای آنان را

جمع کردم. اکنون در میان دست من است، آنگاه کف دست خود را باز کرد و به من فرمود: این خونها را بگیر و نگه دار.

من آنها را گرفتم، دیدم شبیه به خاک قرمز است. در میان شیشه ریخته، سر آن را بسته و نگهداری نمودم.

هنگامی که امام حسین از مکه به سوی عراق حرکت نمود، من شب و روز آن شیشه را نگاه می کردم و می بوییدم و برای مصیبت وی میگریستم. وقتی روز دهم محرم فرارسید من آن شیشه را برداشتم، دیدم به حال خود است. وقتی آخرین روز نزد آن شیشه رفتم دیدم آن خاک به خون تبدیل شده! فریاد زدم و گریستم ولی برای اینکه دشمنان نفهمند و مرا مسخره نکنند خویشتن داری می کردم تا اینکه خبر شهادت امام حسین رسید دیدم مطابق با آن روز است. (۱)

ص: ۹۱

۴۸- سخنان بیدار کننده ی امام حسین (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) هنگام حرکت به سوی کربلا فرمود:

راستی این دنیا دگرگون و ناشناس شده و خوبی هایش رفته و چیزی از آن باقی نمانده مگر ته مانده ای که بر ته کاسه نشیند و جز زندگی بی ارزش همچو چراگاه خطرناک.

مگر شما نمی بینید که به حق عمل نمی کنند و از باطل دست نمیکشند در چنین حال باید مؤمن دل به مرگ ببندد و به دیدار پروردگار رغبت کند.

فانی لا اری الموت الا الحیاه و الحیاه مع الظالمین الا برما (۱) به راستی که من مرگ را جز زندگی ابدی، و زندگی را در این جهان با ستمگران جز بدبختی نمی بینم ان الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحطونه ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون راستی مردم همه دنیا پرستند و دین بر سر زبان آنها آویزان است. تا دین برای آنها وسیله ی زندگی است آن را بر زبانها می چرخانند.

هنگامی که به بلا آزمایش شدند، دینداران کم خواهند بود. (۲)

ص: ۹۲

۱- فرمایش امام حسین (علیه السلام) با این عبارت هم نقل شده انی لا اری الموت الا سعاده و الحیاه مع الظالمین الا برما

۲- ب: ج ۷۸، ص ۱۱۷.

۴۹ - سر مقدس امام حسین و مجلس شراب در شام

وقتی سر مقدس حضرت امام حسین (علیه السلام) به شام آوردند. یزید دستور داد سفرهی غذا انداختند و با اطرافیان خود مشغول خوردن غذا و نوشیدن شراب شدند.

پس از فراغت دستور داد سر مقدس امام حسین را زیر تخت گذاشتند.

آنگاه امر کرد بساط شطرنج چیدند. یزید با دوستان خود شطرنج بازی می کرد، در آن حال از حسین نان و خاندان پیغمبر سخن می گفت و مسخره میکرد.

سپس حضرت می فرماید:

فمن كان من شيعتنا فليتورع عن شرب الفقاع و لعب الشطرنج:

هر کس از شیعیان ما است باید از شرابخواری و شطرنج بازی خود داری کند. کسی که چشمش به شراب یا شطرنج افتاد به یاد اباعبدالله حسین افتاده و یزید را لعنت کند، خداوند با این کار گناهش را می بخشد اگر چه به تعداد ستارگان باشد. (۱)

ص: ۹۳

۱- ب: ج ۴۵، ص ۱۷۹ و همان: ج ۶۶، ص ۴۹۹ و همان: ج ۷۹، ص ۲۳۶.

هنگامی که حاج علی بغدادی محضر امام زمان عجل الله تعالی و فرجه الشریف رسید، سؤالاتی پرسید، از جمله عرض کرد: کسانی که روضه ی امام حسین را می خوانند، می گویند: سلیمان اعمش نزد شخصی رفت و در بارهی زیارت سید الشهداء پرسید که چگونه است؟ او در جواب گفت:

زیارت سید الشهداء بدعت است.

سپس در خواب کجاوه ای را میان زمین و آسمان دید، پرسید: در آن کجاوه کیست؟ گفتند: فاطمه زهرا و خدیجه کبری هستند.

پرسید: کجا می روند؟ گفتند: در این شب جمعه به زیارت امام حسین می روند. در آن لحظه دید ورقهای از کجاوه می ریزد که در آن نوشته شده است:

امان من النار لزوار الحسين في ليلة الجمعة: زائران امام حسین در شب جمعه، روز قیامت از آتش دوزخ در امانند.

حاج علی می گوید: به امام زمان عرض کردم: این حدیث صحیح است؟ حضرت فرمود: آری، هر کس در شب جمعه امام حسین را زیارت کند او از آتش جهنم در امان است. (۱)

ص: ۹۴

۵۱ - دعا برای زوار امام حسین (علیه السلام) در زمین و آسمان

معاویه پسر وهب میگوید:

وقتی خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم، دیدم در محراب مشغول عبادت است، شنیدم به درگاه خداوند عرضه می دارد:

ای خدایی که بزرگواری را به ما اختصاص دادی و وعده شفاعت به ما عنایت فرمودی، به بخش ما را و برادرانم را و زوار قبر پدرم حسین را الذین انفقوا مالهم، و اشخصوا ابدانهم ... آنانی را که مالهایشان را انفاق نموده و بدنهایشان را در راه ما به زحمت انداختند...

خدایا دشمنان ما بر آنها به خاطر آمدنشان به زیارت ما عیب گرفتند، ولی این، مانع نشد از این که آنان به زیارت ما بیایند. پس رحم کن بر این صورت های که آفتاب آنها را سوزانده و دگرگون کرده است.

رحم کن بر این صورت هایی که در آستان حسین (علیه السلام) می گردد.

و رحم تلك الاعین التي جرت دموعها رحمه لنا:

و رحم کن بر آن چشمهای که اشکشان به خاطر ما جاری می گردد.

و رحم تلك القلوب التي جزعت و احترقت لنا:

و رحم کن بر آن دلها که به جهت ما بی تابی نموده و می سوزد.

و رحم تلك الصرخه التي كانت لنا:

و رحم كن بر آن ناله ها كه برای ما بوده است.

خدا با من این بدنها و نفسها را به تو می سپارم که آنها را در روز تشنگی سخت به حوض کوثر برسانی.

حضرت همچنان در سجده مناجات می کرد، وقتی سر از سجده برداشت عرض کردم:

فدایت شوم به خدا سوگند آرزو کردم ای کاش که امام حسین را زیارت می کردم، و حج نمی رفتم.

فرمود: کسانی در آسمان برای زوار امام حسین دعا می کنند بیشترند از کسانی که در زمین برای آنها دعا می کنند. (۱)

ص: ۹۶

۱- ب م ج ۱۰۱، ص ۸.

سلیمان بن مراد میگوید:

در کنار خانه ی خدا مشغول طواف بودم که ناگاه دیدم فردی می گوید: پروردگارا! مرا ببخش گرچه می دانم نمیبخشی؟
سلیمان میگوید:

از این گفتار لرزه بر اندامم افتاد، و به او نزدیک شدم و گفتم:

ای مرد تو در حرم خدا و پیامبرش هستی و این ایام هم ایام حرام و ماه با اهمیتی است، چرا از رحمت الهی مأیوس می باشی؟
گفت: گناه من بزرگ است.

گفتم: بزرگتر از کوه تهامه؟ گفت: آری.

گفتم: به اندازه ی کوه های بلند؟ گفت: آری.

سپس گفت:

اگر مایل باشی می توانم به تو بگویم ولی از حرم خارج شویم. بدین

جهت از حرم خارج شدیم، در خارج از حرم اظهار داشت و گفت:

من در لشکر عمر بن سعد بودم و جزء چهل نفری بودم که سر مبارک امام حسین را از کوفه به شام برای یزید بردند. سپس به برخی حوادثی که در مسیر اتفاق افتاده بود اشاره کرد. (۱) «خدا نکند انسان آنچه‌ان غرق گناه گردد که هر گونه روزنه‌ی امیدی را به رویش بسته بیند و از رحمت الهی مأیوس گردد».

ص: ۹۸

۱- ب ۴۵، ص ۱۸۴.

جوانی با قاتل پدرش وارد محضر امام سجاد (علیه السلام) شد و گفت: این شخص پدر مرا کشته است. قاتل در ضمن محاکمه به قتل اعتراف کرد و امام حکم قصاص را صادر نمود و فرمود:

قاتل باید کشته شود. ولی چون قاتل آدم شرور به نظر نمی رسید و جوان نیز جوانی مؤدب و فهمیده ای بود، امام از او خواست که قاتل را ببخشد و از قصاص او درگذرد.

جوان راضی نشد و در گرفتن خون پدر اصرار ورزید.

او فرمود:

اگر او حقی بر ذمه ی تو دارد به خاطر حقش از خون او درگذر و گناهش را ببخش.

جوان: آری، ای پسر پیغمبر! او را بر من حقی است ولی حقش به اندازه ای نیست که من به خاطر آن از خون پدرم درگذرم.

لکن حاضرم در مقابل حقی که بر من دارد از خونس درگذرم و با گرفتن دیه که معادل هزار مثقال طلاست او را ببخشم.

امام: او چه حقی بر ذمه ی تو دارد؟ جوان: ای فرزند رسول خدا! او به من عقاید حقه را آموخته و درسهایی از توحید، رسالت پیامبر اسلام، امامت علی بن ابی طالب و ائمه ی طاهرین را تعلیم داده است.

امام: عجب! او حقی به این بزرگی بر گردن تو دارد؟ به خدا سوگند! حقی که او بر تو دارد به جز خون انبیاء و ائمه ی هدی با خون تمام مردم روی زمین، از اولین تا آخرین که کشته شوند برابری می کند.

سپس به قاتل گفت:

آیا تو حاضری ثواب مسائل دینی یاد دادنت را به من بدهی تا من بدهی تو را بپردازم و تو از کشته شدن نجات یابی؟ قاتل: پسر پیغمبر شما نیازی به ثواب دین آموزی من نداری، من که گناهان بزرگی مرتکب شده ام به ثواب آموزشم محتاجم. زیرا غیر از گناهی دیگر که انجام داده ام، گناه بزرگی را که بر اثر قتل مرتکب شده ام، گذشته از این، طرفم خود شخص مقتول است نه فرزندش، که به خونخواهی او برخاسته است.

بدینگونه قاتل به هیچ قیمتی از ثواب آموزشش صرف نظر نکرد.

آنگاه امام رو به جوان فرمود:

بندی خدا! میان گناهی که این مرد نسبت به تو مرتکب شده و حقی

که بر ذمه ی تو دارد سنجش به عمل آور، گرچه او پدر تو را کشته و او را از لذت زندگی در این دنیا و تو را از لذت مصاحبت و دیدار او در این چند روز دنیا محروم گردانیده است، ولی بین او چه چیز گرانبهائی به تو داده! او به تو سرمایه ی جاودانی آموخته است تا در پرتو آن وارد بهشت ابدی گردی و از عذاب دائم جهنم نجات یابی تازه اگر در مصیبت پدرت شکیبایی و تحمل نشان دهی، خداوند پاداش تو را می دهد که با او همنشین گردی.

بنابراین لطف و احسانی که دربارهی تو انجام داده به مراتب از میزان جنایتی که بر تو روا داشته برتر و بالاتر است.

اکنون توجه داشته باش اگر حاضری در مقابل خوبی که او به تو کرده او را ببخشی و از خونس بدون گرفتن دیه درگذری، حدیثی از فضایل پیامبر خدا برای شما هر دو نقل می کنم که آن حدیث از دنیا و آخرت و هر چه در آن است، با ارزش تر می باشد. و اگر نمی توانی او را ببخشی، من خودم، از مال خودم، دیهی او را به تو می پردازم ولی حدیث را فقط برای او نقل می کنم و به تو نمیگویم تا در نتیجه منفعتی از دست تو برود که هرگاه به حساب آن بررسی از جهان و هر چه در آن است با ارزش تر است.

جوان: پسر پیغمبر من تحمل چنین خسارتی را ندارم، من او را

ص: ۱۰۱

بدون گرفتن دیه و بی هیچ قید و شرطی تنها به خاطر رضای خداوندی و حقی که بر ذمه ی من دارد از قصاصش میگذرم. من او را می بخشم تا از برکات سخن شما بهره مند شوم. اینک لطف بفرمایید و حدیث فضیلت پیغمبر را بر ما نقل کنید.

امام با نقل حدیث فضیلت رسول خدا صلی الله علیه و آله جوان را راضی کرد و قاتل را از قصاص نجات بخشید. (۱)

ص: ۱۰۲

۱- ۲: ص ۱۲. در متن این روایت نیامده که امام علی (علیه السلام) کدامین حدیث فضیلت پیامبر را بیان فرموده است.

روزی زهری از یاران امام سجاد بود، با حالت غم و اندوه خدمت امام زین العابدین (علیه السلام) رسید، امام پرسید:

زهری چرا غمگینی؟ گفت: یابن رسول الله! غمهایم از دست عده ای است که به آنها خوبی میکنم ولی آنها به من حسد می ورزند.

امام پس از آنکه در مورد حفظ زبان به او دستوراتی داد و اینکه هر سخن را نباید گفت، فرمود:

هر کس عقلش کامل نباشد به آسانی گرفتار می شود.

سپس فرمود: بر تو لازم است که مسلمانان را همانند خانواده ی خود بدانی! بدین گونه که:

آن کسی که از تو بزرگتر است پدر و آن کسی که از تو کوچکتر است فرزند، و آن کسی که هم سن توست برادر خویش گمان نمایی.

در این صورت کدام یک از آنها حاضر می شوند نسبت به شما ستم کنند و یا شما درباره ی آنها بی مهربی کنی و یا آبرویشان ریخته شود.

هر گاه شیطان تو را وسوسه کرد، فکر کردی از مسلمانان دیگر که

بزرگ تر از تو است، بهتری بگو: چگونه من بهترم با اینکه او جلوتر از من ایمان آورده و عمل نیک او بیش از من است. و اگر کوچکتر از تو بود، بگو:

من از او بیشتر گناه دارم و در معصیت کردن بر او پیشی گرفته ام و او از من بهتر است. و اگر هم سن و سال تو است بگو:
من در گناه کاری خود یقین دارم و در گناه کاری او شک دارم پس او بهتر از من است چون من به یقین گناه کارم ولی گناه او را نمی دانم.

چنانچه تو را احترام کردند و بزرگ دانستند باز خود را سزاوار این مدان، بلکه با خود بگو:

این عمل به خاطر آن است که در اسلام احترام به دیگران جزء وظایف و کارهای نیک است که وی انجام می دهد.

و هرگاه از آنان بی مهربی و بی اعتنائی دیدی باز بگو:

این برخورد نادرست به خاطر گناهی است که از من صادر شده.

اگر این دستورات را رعایت کنی دوستانت بیشتر و دشمنانت کمتر می شوند. از رفتارهای خوب آنان شاد میگردی و از رفتارهای بدشان متأثر و ناراحت نمی شوی. (۱) این است روش بهزیستی در جامعه از دیدگاه امام سجاد علی.

ص: ۱۰۴

امام سجاد می فرماید:

خداوند همه انسانها را روز قیامت در یک صف واحد قرار می دهد. آنگاه فریادگری از جانب خداوند فریاد می زند این اهل الفضل:

برتران کجایند؟ عده ای از بین مردم جواب می دهند، ماییم برتر از دیگران.

فرشتگان می پرسند امتیاز و برتریتان در چیست؟ می گویند:

ما درای این سه خصلت بودیم:

۱- کسانی که با ما قطع رابطه می کردند با آنان ارتباط برقرار میکردیم.

۲- کسانی که چیزی بمانی دادند به آنان عطا می کردیم.

۳- از ستمگران در حق ما می گذشتیم.

فرشتگان می گویند راست گفتید، اکنون وارد بهشت شوید. (۱)

ص: ۱۰۵

شخصی به نام کامل تمار می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:

آیا می دانی معنی این آیه که خداوند می فرماید:

قد أفلح المؤمنون: به راستی مؤمنان رستگارند. چیست؟ آیا میدانی مؤمنانی که رستگار می باشند کیانند؟ کامل تمار: شما آگاه تر هستید.

امام باقر: منظور آن مؤمنانی هستند که تسلیم حق می باشند، و تسلیم شدگان حق، همان افراد نجیب و خوب هستند.

انسانهای نجیب غریب، کمیابند، پس مؤمن غریب و کمیاب است. در هر کجا، در هر پست و مقام باشند، چون همدل همگام با آنان کم هستند.) خوشا به حال غریبهها که تنهائند و ایشان فقط با خدا است. (۱)

ص: ۱۰۶

۱- ب: ۲، ص ۲۰۴. با اندکی تفاوت در همان ص ۱۱۹ و ص ۲۰۰. در برخی حدیث آمده، طوبا للغرباء: خوشا به حال غریبهها. منظور مؤمنانی هستند که در برابر همه ی دستورات خداوند تسلیم اند. که این ها در جامعه غریبان واقعی می باشند.

۵۷- یک نقطه‌ی سفید و یک نقطه‌ی سیاه در قلب

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

هر بنده ای در دلش نقطه‌ی سفیدی است (۱) هرگاه گناهی کند نقطه‌ی سیاهی در آن پیدا می شود.

اگر توبه کند آن سیاهی پاک می گردد و اگر به گناه خویش ادامه دهد آن سیاهی می افزاید تا روی سفیدی را بپوشاند، چون سفیدی پوشیده شد دیگر صاحب آن دل به کار خیری گرایش پیدا نمی‌کند.

و همین مطلب را خداوند در قرآن بیان فرموده:

«کلاب ران علی قلوبهم ما کانو یکسبون: نه چنین است بلکه کارهایشان به صورت زنگاری بر دل‌هایشان بسته است» (۲).

ص: ۱۰۷

۱- این نقطه سفید مرحله‌ی اول به وسیله‌ی ایمان ایجاد می شود و با اقرار با زبان بزرگتر می گردد، وقتی که با اعضاء و جوارح کارهای نیک انجام داد نقطه توسعه پیدا میکند تا جای که همه قلب را فرا می گیرد و قلب مانند یک آینه شفاف می درخشد و با ارتکاب گناه و کارهای زشت، مطلب به عکس می شود. در چنین حال بدبختی و سقوط انسان حتمی است مگر اینکه توبه کند.

۲- ب: ج ۷۳، ص ۳۳۲

سدیر یکی از ارادتمندان امام باقر (علیه السلام) بود می گوید:

امام باقر (علیه السلام) به من فرمود:

ای سدیر! آیا هر روز یک برده آزاد می کنی؟

گفتم: نه.

- در هر ماه چطور؟

- خیر.

- آیا در هر سال یک برده آزاد می کنی؟

- نه.

فرمود: سبحان الله! آیا دست یکی از شیعیان ما را نمی گیری تا به خانه ات ببری و به او غذا بدهی تا سیر گردد، سوگند به خدا اگر این کار را انجام دهی، برای تو بهتر از آزاد کردن برده ای است که از فرزندان اسماعیل پیامبر باشد. (۱)

ص: ۱۰۸

۵۹- پندهای امام باقر (علیه السلام) و اخذ فدک

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز، خلیفه ی درستکار اموی، وارد مدینه شد، دستور داد جارچی اعلان کند هر کس ستمی دیده، یا شکایتی دارد بیاد تا به حق او رسیدگی شود.

عده ای از ستم دیدگان نزد خلیفه آمدند و شکایت کردند، امام محمد باقر نیز آمد.

خدمتکار عمر بن عبدالعزیز اطلاع داد که امام محمد باقر بر درب خانه است.

خلیفه گفت: وارد شود.

وقتی حضرت وارد شد، دید عمر بن عبدالعزیز چشمانش را از گریه پاک میکند.

امام فرمود: چرا گریه میکنی؟ هشام بن معاذ که از حاضران بود سبب گریهی خلیفه را بیان کرد، معلوم شد برای کارهای دنیا گریسته است.

حضرت فرمود:

ای خلیفه! دنیا چون بازاری است که گروهی از آن سود می برند و

ص: ۱۰۹

گروهی زیان. چه بسیار افرادی که فریب دنیا خوردند تا مرگ گریبان آنها را گرفت با سرافکنندگی از دنیا رفتند، چرا که اعمالی که آنها را وارد بهشت می کند، انجام ندادند و وسیله ای را که از آتش جهنم نگاهشان دارد، تهیه نمودند! ثروتی که جمع کرده بودند وارثان حق شناس قسمت کردند، و یک بار هم از او تشکر نکردند. وارد محضر الهی شدند که عذرشان را نمی پذیرد، اکنون بر ما لازم است که در مورد کارهای خوب آنها دقت کنیم و برای خود سرمشق قرار دهیم، و از کارهای زشت ایشان که باعث بدبختی آنها گشت خود را نگاه داریم.

ای عمر! اتق الله: خداترس و پرهیزگار باش و در دوران عمر به دو نکته دقت کن ۱. هر چه را که دوست داری وقتی که پیش پروردگارت رفتی با تو باشد، جلوتر بفرست.

۲. و هر چه را بد داری هنگامی که نزد خداوند رفتی با تو باشد، بجای آن چیز دیگری انتخاب کن. مبدا متاعی را بخری که بازارش کساد است و خریدار ندارد، به امید اینکه شاید از تو قبول کنند.

اتق الله یا عمر: ای عمر! از خدا بترس تو مسؤول جامعه هستی، درها را به روی مردم باز بگذار و دربانان را بگو به مردم آسان بگیرند به

سپس فرمود:

سه چیز است هر کس آن سه چیز را داشته باشد ایمانش به خدا کامل می شود.

در آن لحظه عمر بن عبدالعزیز به دو زانوی ادب نشست و عرض کرد:

شما خاندان پیغمبر هستید، خواهش می کنم بفرمایید آن سه چیز کدامند؟ حضرت فرمود: بسیار خوب!

۱. مؤمن کسی است که هنگام شادمانی و خوشحالی وارد گناه و باطل نشود.

۲. وقتی که غضبناک شد، غضب او را از حق خارج نکند.

۳. زمانی که به قدرت رسید دست تعدی و تجاوز به حق دیگران نگشاید.

عمر بن عبدالعزیز که از ظلم پشینیان و غضب فدک ناراحت بود، چنان تحت تأثیر سخنان امام قرار گرفت، همان لحظه دستور داد کاغذ و قلم حاضر کردند. نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم: فدک را که حق محمد بن علی (امام باقر) بود به او رد کردم. (۱)

ص: ۱۱۱

۶۰- معجزه ای از امام باقر (علیه السلام)

ابوبصیر از شاگردان برجسته ی امام باقر و از هر دو چشم نابینا بود، می گوید:

به امام باقر عرض کردم:

شما وارث رسول خدا هستید؟ فرمود: آری.

عرض کردم:

رسول خدا وارث همه ی پیامبران بود، آیا آنچه آنان می دانستند رسول خدا نیز می دانست؟

فرمود: آری.

عرض کردم:

پس شما آیا می توانید مرده را زنده کنید و کور و بیمار مبتلا به پستی را خوب نمایید؟

فرمود: آری، به اذن خدا.

سپس حضرت به من فرمود:

نزدیک بیا. نزدیک رفتم، دست مبارکش را بر صورت و چشمم

ص: ۱۱۲

کشید، خورشید، آسمان، زمین، خانه ها و هرچه در آن بود، دیدم سپس به من فرمود:

آیا دوست داری همین گونه باشی تا در روز قیامت همانند سایر مردم به حساب و کتاب الهی کشیده شوی و یا بدون حساب و کتاب وارد بهشت گردی؟ عرض کردم:

می خواهم به همان حال قبل برگردم.

امام دست مبارکش را بر صورتم کشید و نایبنا شدم. این ماجرا را برای، ابی عمیر، یکی از شاگردان ممتاز امام ان نقل کردم.

وی گفت:

شهادت می دهم که این حادثه (ظهور اعجاز از امام) حق است چنانچه روز روشن حق است. (۱)

ص: ۱۱۳

۱- ب: ج ۱۱، ص ۷۷.

۶۱- هشدار به ثروتمندان و ریخت و پاشهای خود نمایی

حسین بن ابی العلی که یکی از شیعیان ثروتمند بود، می گوید:

با گروهی بیش از بیست نفر برای زیارت خانه ی خدا به سوی مکه حرکت کردیم، به هر منزل که میرسیدیم، من از مال شخصی خودم یک گوسفند میکشتم و غذا برای آن عده تهیه می کردم.

وقتی که به محضر امام صادق رسیدیم، حضرت فرمود:

ای حسین! چرا مؤمنان را ذلیل و سرافکنده می کنی؟ گفتم: پناه می برم به خدا از اینکه چنین صفت زشتی داشته باشم.

امام فرمود:

به من گزارش دادند که تو در ایستگاه های راه مکه یک گوسفند سر بریده و به همسفران خود می خورانی؟ گفتم: راست است من چنین کاری میکردم ولی این کارها را برای رضایت خدا انجام می دادم غرض دیگری نداشتم، وانگهی اطعام مؤمنان مخصوصاً در سفر مکه، چگونه باعث تحقیر و ذلت مؤمنان می شود؟ حضرت فرمود:

ص: ۱۱۴

مگر تو توجه نداشتی، افرادی باتو همسفر بودند که آنها هم مایل بودند همانند تو هر جا رسیدند گوسفندی سر ببرند و دیگران را اطعام کنند ولی چون توانایی نداشتند پیش خود شرمنده و سر به زیر می شدند.

بنابراین کار ریخت و پاش های تو موجب شرمندگی مؤمنان می گردید و آنها را ناراحت می ساخت.

گفتم: من از کردهای خود استغفار میکنم و با خویش عهد می بندم که از این پس کاری های که باعث سر افکندگی دیگران می شود، انجام ندهم(۱)

ص: ۱۱۵

۱- ب: ۷۶: ص ۲۶۹. ظاهراً عمل آن ثروتمند جنبه ی خودنمایی داشته، که کارهایش مورد رضایت امام صادق (علیه السلام) قرار نگرفته است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

دوستی شرطهایی دارد و هر کس یکی از این شرط ها را نداشت او را دوست واقعی ندان و کسی که هیچ یک از آن ها را نداشت اساساً نام دوست نمی توان بر وی گذاشت.

شرط اول: آنکه درون و برونش نسبت به تو یکسان باشد (چند چهره نباشد).

شرط دوم: آنکه خوبی تو را خوبی خود و بدی تو را بدی خود بداند آبروی تو را آبروی خویش و رسوایی تو را رسوایی خود بداند).

شرط سوم: آنکه اگر وضع مالیش بهتر شد و به ثروتی دست یافت یا به مقامی رسید، با تو تغییر روش ندهد.

شرط چهارم: آنکه به اندازه ی توانایی و قدرتش از یاری و همراهی با تو مضایقه نکند.

و بالاخره شرط پنجم: آنکه تو را در پیش آمدهای ناگوار و گرفتاری های روزگار فراموش نکند و نهایت نگذارد. (۱)

ص: ۱۱۶

صفوان می گوید:

عبدالله بن سنان بر من مهمان شد پرسید:

چیزی در منزل داری؟

گفتم: آری. آنگاه پسرم را پول دادم مقداری گوشت و تخم مرغ بخرد.

عبدالله گفت:

پسرت را کجا فرستادی؟ - فرستادم کمی گوشت و تخم مرغ بخرد.

- او را برگردان، سرکه و زیتون نداری؟ . چرا، سرکه و زیتون داریم.

به آنها را بیاور. از حضرت امام صادق شنیدم فرمود:

نابود باد کسی که آنچه در خانه دارد برای برادر مؤمنش کم شمارد و نابود باد شخصی که هر چه برادرش برای او آورد کم

به نظر بیاورد. (۱)

ص: ۱۱۷

۶۴- آفرینش مگس

روزی مگسی در صورت منصور نشست او را فراری داد باز آمد برای مرتبه سوم فراری داد، باز برگشت.

امام صادق حضور داشت پرسید: خداوند چرا مگس را آفرید؟ فرمود: تا ستمگران را خوار کند. (۱)

۶۵- جایی که باید نشست

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

هرگاه یکی از شما وارد منزل برادر خود شد هر کجا او را امر کرد بنشیند چون صاحب منزل از شخص تازه وارد بهتر می داند چه جایی مناسب است مهمان بنشیند. (۲)

ص: ۱۱۸

۱- ب: ۴۷، ص ۱۶۶.

۲- ب: ج ۷۵، ص ۴۵۱ و ۴۶۵.

معلی بن خنیس، صحابه‌ی وفادار امام صادق (علیه السلام) میگوید:

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: مسلمان چه حقی بر برادر مسلمان خود دارد؟ امام فرمود: برای هر مسلمانی بر برادر مسلمان خود، هفت حق واجب دارد، هرگاه یکی را ضایع کند، از ولایت خدا و اطاعت او خارج می شود و دیگر بهره ای از رحمت خدا ندارد.

عرض کردم: فدایت شوم آنها کدام است؟ فرمود: اینی علیک شفیق آخشی آن تضحیح و لا تخفظ و تعلم و تغل.

ای معلی! تو مورد علاقه ی منی، میترسم آنها را بدانی و عمل نکنی.

معلی: برای انجام آنها از خدا مدد می خواهم و توفیق می طلبم.

امام: کوچک ترین آن حقوق این است که هرچه برای خود می پسندی، برای او نیز به پسندی، و آنچه برای خود درست نمیداری، برای او نیز دوست نداشته باشی.

دوم: او را به خشم نیاوری و ناراحتش نکنی و در پی خشنودی

برادر ایمانی خود باشی و به خواسته هایش عمل کنی.

سوم: او را با جان، مال، زبان، دست و پای خود یاری کنی.

چهارم: مواظب و راهنمای او باشی، همانند آینه عیب های او را نشان داده و بر طرف نمایی.

پنجم: تو سیر و او گرسنه، تو سیراب او تشنه، تو لباس به تن و او عریان نباشد.

ششم: هرگاه تو خدمتگذار داشتی او نداشت، سزاوار است که خدمتگارت را نزد او بفرستی، تا لباسهایش را شسته و برایش غذا و طعام فراهم کند و سایر کارهای خانه را انجام دهد.

هفتم: سهم و بهره او را نیکو نموده و دعوت او را بپذیری، و هنگام بیماری به عیادتش بروی و در کنار جنازه اش حاضر شوی، و هرگاه دانستی که احتیاجی دارد پیش از آنکه از تو تقاضای کمک کند، پیش قدم باشی و خواسته ی او را بر آوری.

و هرگاه به این دستورات عمل کنی رابطه ی دوستی او را محکم ساخته و از عهده انجام وظایف خوب برآمده ای. (۱)

ص: ۱۲۰

داود بن کثیر می گوید:

در خدمت امام صادق (علیه السلام) بودیم تا بر سر چاهی عمیق رسیدیم حضرت صادق (علیه السلام) متوجه مرد بلخی شد و فرمود:

ما را از این چاه آب بده! مرد بلخی بر سر چاه آمد نگاهی کرد و برگشت و گفت:

چاه بسیار عمیق است و در آن آب دیده نمی شود.

حضرت خود نزد چاه آمد خطاب به چاه نمود و فرمود:

ای چاه شنوا و فرمانبردار خداوند! ما را از آبی که خداوند در تو قرار داده، سیراب کن.

داود میگوید:

آب از چاه بالا آمد همگی از آن آشامیدیم و سیراب شدیم و از آن مکان گذشتیم، رفتیم تا در محلی به درخت خرمایی رسیدیم.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ای درخت خشکیده ما را از میوه ات که خداوند در تو قرار داده مهمان کن. فوراً خرمایی تر و تازه از درخت فرو ریخت، بعد از آن

ص: ۱۲۱

اثری از خرما در آن ندیدم.

به راه خود ادامه دادیم تا در راه آهوایی پیش آمد با حرکات و صدای مخصوص خود التماس میکرد، نزدیک امام آمد مطلبی را گفت.

امام فرمود:

انشاء الله انجام می دهیم. آهو برگشت و راهش را پیش گرفت و رفت.

مرد بلخی گفت:

امروز چیز شگفت انگیزی دیدیم، آهو چه میگفت؟ حضرت فرمود:

این حیوان به من پناهنده شد، گفت:

یکی از شکارچیان مدینه همسرم را شکار کرده و دو بچهی شیرخوار دارد که باید از شیر مادر رشد نمایند.

از من خواست نزد صیاد رفته، همسرش را خریده آزاد کنم من نیز ضامن شدم این کار را بکنم...

پس از آن امام به مدینه برگشت و ما در خدمتش بودیم، ماده آهو را از شکارچی خرید و آزاد کرد. (۱)

ص: ۱۲۲

امام صادق (علیه السلام) حال یکی تاجران را جويا شد. یکی از حاضران گفت: او آدم خوبی است، ولی تنها عییش این است که تجارت را ترک کرده و بیکار است. حضرت سه بار فرمود: عمل الشیطان: ترک تجارت و بیکاری کار شیطانی است. سپس فرمود: رسول خدا شتری را که از شام آورده بودند خرید و آن را فروخت، و با سود آن، وام خود را پرداخت کرد و بقیه را بین خویشاوندان خود تقسیم نمود، خداوند در باره تاجران خوب می فرماید:

رجال لا تلهيهم تجاره ولا بيع عن ذكر الله: (۱) مردانی هستند که تجارت و داد و ستد، آنها را از یاد خدا باز نمی دارد، آنان تجارت و مادیات را پلی برای هدف های خدا پسند قرار می دهند. (۲) بنابر این بیکاری عمل مخرب شخصیت و زندگی است که باید از آن به شدت بر حذر بود.

ص: ۱۲۳

۱- نور آیه ۳۱.

۲- ب: ج ۸۳، ص ۵.

صدقه حلوانی یکی از ارادتمندان امام صادق (علیه السلام) بود. می گوید:

در مکه مشغول طواف خانه خدا بودم، چند دور در اطراف کعبه گشتم، در آن حال یکی از مسلمانان دو دینار از من قرض خواست. به او گفتم: بنشین و کمی صبر کن تا طواف من به پایان برسد. پس از هفت دور طواف به خدمت شما میرسم. پنجمین دور طوافم را انجام داده بودم و ششمین دور را شروع کرده بودم. ناگاه امام صادق در حال طواف دستش را روی شانه من گذارد، با این حال هفتمین دور طواف خود را به پایان رساندم، ولی امام صادق (علیه السلام) همچنان دستش را روی شانه من است و به من تکیه نموده. به احترام آن حضرت به طواف ادامه دادم تا هفت دور طواف آن حضرت نیز پایان یابد. آن شخص که از من قرض می خواست همچنان منتظر من بود. او امام صادق را نمی شناخت و خیال می کرد من وعده خویش را فراموش کرده ام، بدین جهت جلو آمد و با دست به من اشاره نمود.

امام صادق فرمود: برای چه این شخص به تو اشاره می کند؟ گفتم: فدایت شوم، این مرد منتظر است طواف من تمام شود تا برای

موضوعی نزد او روم، ولی هنگامی که شما دست بر شانه ام گذاشتی نخواستم پس از پایان طواف خودم از طواف خارج
گردم و شما را تنها بگذارم.

حضرت فرمود: طواف را رها کن و با من نیز کاری نداشته باش، برو به کار او رسیدگی کن. من از طواف بیرون آمدم و به
طرف آن مرد رفتم و دو دینار به او قرض دادم، حاجت وی برطرف شد.

فردای آن روز به حضور امام صادق (علیه السلام) رسیدم، دیدم شاگردان و اصحاب در محضرش گرد آمده اند و حضرت
برای آنها صحبت می کند، وقتی چشمش به من افتاد، سخنش را قطع کرد و فرمود:

هرگاه برای برآوردن حاجت یکی از برادران مؤمن خود حرکت کنم برای من بهتر است که هزار برده آزاد سازم و با هزار
اسب زین کرده و افسار زده، در راه خدا روانه جبهه جنگ نمایم. (۱)

ص: ۱۲۵

۱- ب: ج ۷۴، ص ۳۱۵

احمد بن محسن میگوید:

من و ابن ابی الأوجاء و عبدالله بن مقفع (۱) در مسجدالحرام نشسته بودیم، جمع زیادی از مردم مشغول طواف خانهی خدا بودند و امام صادق (علیه السلام) در گوشه‌ی مسجد بود.

ابن مقفع نگاهی به مردم کرد و با دست خود اشاره به حضرت نمود و گفت:

جز این مرد که در آنجا نشسته، همه چهار پایانی بیش نیستند و هیچ کدام سزاوار نام انسان را ندارد.

ابن ابی الأوجاء با ناراحتی گفت:

چگونه است که تنها نام انسان را شایسته‌ی او میدانی و دیگران را

ص: ۱۲۶

۱- ابن ابی اوجاء از شاگردان حسن بصری معروف است، پس از اینکه سالها در نزد وی درس خواند یکسره منکر مبدا و معاد گردید و کافر شد، بارها محضر امام صادق (علیه السلام) آمده و با آن حضرت به مناظره پرداخته است، یکی از آنها همین مناظره است که نقل شد. و عبدالله بن مقفع نیز از ادباء عرب بوده و همان کسی است که کلیله و دمنه را از فارسی به عربی ترجمه کرده است ولی او نیز به مبدا و معاد عقیده نداشت و معروف به کفر و زندیه است.

حیوان مینامی؟ ابن مقفع گفت: برای اینکه در او چیزهایی دیده ام که نزد دیگران ندیده ام.

ابن ابی الأوجاء گفت: باید او را آزمایش کنیم تا حقیقت سخنان تو روشن گردد؛ - این اندیشه را از سرت بیرون کن، زیرا می ترسم با او روبرو شوی تو را از عقیده ات بازگرداند و با دلیل و برهان باطل سازد.

- نه، ترس تو از این جهت نیست، بلکه از این میترسی خلاف گفته‌ها ظاهر شود و سخنان نزد من بی اساس گردد؟ . اکنون که چنین خیالی درباره ی من کردی برخیز و پیش او برو، ولی تا می توانی مواظب خود باش تا لغزش از تو سرنزد. دیگر اینکه کاملاً مواظب باش هرچه به تو گفت نپذیری که تو را هم مرام خود خواهد کرد و ضمناً سخنان را گزیده گوی و با تأمل حرف بزنی و از گفتن هرآنچه در زبان توست خودداری کن احمد بن محسن میگوید:

ابن ابی الأوجاء برخاست و نزد آن حضرت رفت و ما همچنان با ابن مقفع نشستیم بودیم که ناگاه ابن ابی الأوجاء برگشت و گفت:

ای پسر مقفع! این مرد بشر نیست، و اگر در جهان مردی روحانی

محض باشد و در جسم ظاهری مجسم گردیده و جلوه گر شود، همین مرد است؟ ابن مقفع: مگر از او چه دیدی؟ ابن ابی الأوجاء: رفتم، کنار او نشستم، هنگامی که مردم از اطرافش رفتند، بدون آنکه حرفی بزنم، رو به من کرده، گفت:

اگر آنچه این مردم (طواف کنندگان می گویند (خدا و قیامت هست)، راست باشد، در این صورت اینها نجات یافته اند و شما گرفتار خواهید شد به جهت آنچه که می گویند (خدا و روز قیامت نیست) و اگر آنچه را که شما می گویند (خدا و قیامت نیست) درست باشد قطعاً چنین نیست شما با آنها یکسانید. (۱) ابن ابی الأوجاء می گوید من به او گفتم:

مگر ما چه می گوئیم و آنها چه می گویند؟ سخن ما و اینها یکی است

ص: ۱۲۸

۱- یعنی این مردم به خاطر عقیده داشتن به خدا و روز قیامت کارهایی انجام می دهند که شما به خاطر نداشتن عقیده انجام نمی دهید. اگر عقیده آنها درست باشد، چنانچه درست هم است، آنها نجات یافته اند و شما گرفتار خواهید بود و اگر بر فرض محال گفتار شما صحیح باشد و مبدا و معادی در کار نباشد آنها ضرری نکرده و با هم یکسانند، با این فرق که آنها کارهای اضافه بر اعمال شما انجام داده اند...

و ما نیز گفته ی آنها را قبول داریم. (در محضر امام خواست عقیده‌های باطنی خود را آشکار نکند).

حضرت فرمود:

چگونه سخن شما با آنها یکسان است در صورتی که آنها می گویند خدا و روز قیامت هست و ثواب و عقاب در کار است و این آسمان آفریده شده و شما می گویند هیچکدام از این حرفها درست نیست؟! ابن ابی الأوجاء گفت در این وقت از فرصت استفاده کرده و گفتم:

اگر این سخن درست باشد و واقعا خدایی هست چرا خود را برای مردم آشکار نمی کند که آنها را مستقیم به پرستش خود دعوت کند، حتی دو نفر هم در وجودش اختلاف نداشته باشند.

ولی به جای اینکه خود را برای بندگانش آشکار سازد پیامبرانی از جانب خود فرستاده و خود پنهان گشته و دیده نمی شود در حالی که اگر خودش می آمد و آشکارا مردم را دعوت میکرد بهتر به او می‌گرویدند.

ابن ابی الأوجاء می گوید: در این وقت امام به من گفت:

وای بر تو! چگونه خداوند خود را از تو پنهان داشته در صورتی که قدرتش را در وجودت به تو نشان داده است ، زیرا تو هنگامی که نبودی، تو را به وجود آورد و کوچک بودی بزرگت کرد، ناتوان بودی

ص: ۱۲۹

توانایت نمود، پس از توانایی دوباره ناتوانت کرد، سلامت بودی بیماریت کرد و بار دیگر سلامتی را به تو بخشید، خشنود بودی خشمگینت ساخت، پس از آن دوباره خشنودت نمود، خوشحال بودی غمناک کرد، سپس خوشحالت نمود، دوستیت را به دشمنی و دشمنی ات را به دوستی تبدیل کرد. در انجام کارها به تو اراده می دهد، بار دیگر اراده را از تو می گیرد این ابی الأوجاء گفت: و همین طور پی در پی، قدرت خدا را که در وجود خودم قابل انکار نبود، برایم شمرد تا جایی که من خیال کردم هم اکنون خداوند در نظرم مجسم خواهد شد!^(۱)

ص: ۱۳۰

۱- ب: ج ۳، ص ۴۳.

۷۱ - سه دعا در پیشگاه خداوند

حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

سه دعاست که مانعی برای مستجاب شدن آنها در نزد خداوند نیست. آن سه دعا قطعا مستجاب می شود:

۱. دعای پدر در حق فرزندش، آنگاه که نسبت به پدر نیکی نماید و همین طور نفرین پدر هرگاه فرزند احترامش را ننگه ندارد.

۲. نفرین ستم دیده درباره ستمگر خود، و هم دعایش برای آن کس که حق او را از ظالم گرفته.

۳. دعای مرد مؤمن برای برادر مؤمن خود، هنگامی که او را کمک نموده و نفرین او برادرش را، زمانی که قدرت داشته ولی

او را یاری نکرده و او نیز به شدت نیازمند یاری او بوده است. (۱)

ص: ۱۳۱

۱- ب: ج ۷۴، ص ۷۲ و ص ۳۹۶ و همان ج ۹۳، ص ۳۵۶ و ص ۳۶۰.

۷۲ - پیروان حقیقی امام صادق (علیه السلام)

امام جعفر صادق (علیه السلام) به یکی از یاران خود فرمود:

پرهیز از پستی، همانا پیروان حقیقی علی (علیه السلام) کسانی هستند که از شکم پرستی و بی بند و باری جنسی خود را رها ساخته، و در راه عفت و بندگی خدا تلاش و کوشش فراوان دارند، به ثواب او امیدوارند و از عقاب او بیمناک، (به همین دلیل) پیوسته در راه حق حرکت می کنند.

هرگاه کسی را با این صفات بینی آنها شیعیان جعفر بن محمد می باشند. (۱)

ص: ۱۳۲

۱- ب: ج ۶۸، ص ۱۸۷. در وسایل و کافی به جای شیعه ی علی شیعه ی جعفر است.

۷۳- ازدواج یک ارزش معنوی و الهی

یکی از بانوان به خاطر کسب کمالات ازدواج نمی کرد، روزی محضر امام صادق (علیه السلام) رسید و عرض کرد:

من زنی هستم هرگز ازدواج نمیکنم.

حضرت به او فرمود:

چرا ازدواج نمیکنی؟ عرض کرد:

می خواهم با ترک ازدواج به مقام بزرگی از زهد و تقوا برسم.

امام فرمود:

برو از این اندیشه دست بردار، اگر با ترک ازدواج فضیلتی به دست می آید، حضرت (زهرا سلام الله علیها) سزاوارتر از تو بود، برای کسب زهد و تقوا ازدواج نکند. زیرا

انه لیس احد یسبقها الی الفضل:

هیچ بانویی در تحصیل فضیلت ها نمی تواند از حضرت زهرا (سلام الله علیها) پیش دستی کند. (۱)

ص: ۱۳۳

۱- ب: ج ۱۰۳، ص ۲۱۹.

۷۴- فلسفه ی تحریم زنا

شخصی بی دین از امام صادق (علیه السلام) پرسید:

چرا خدا زنا را حرام کرده است؟ حضرت فرمود:

چون فساد به بار می آورد و نظام قانون ارث را برهم میزند، پیوندهای نسبت را می گسلد، زن از صاحب اولاد خبر ندارد، کودک پدر را نمی شناسد، خویشاوندی از بین می رود، بکلی ارتباط خویشان گسسته می گردد و افراد یک خانواده از مهر و محبت و نیکی به یکدیگر محروم می شوند. (۱)

ص: ۱۳۴

۱- ب: ج: ۱۰۳، ص ۳۶۸.

مردی صاحب دختری شده بود، خدمت امام صادق رسید.

حضرت او را ناراحت و افسرده دید. فرمود: چرا غم و اندوه قیافه ات را فراگرفته؟

عرض کرد: چون نوزاد دختری برآیم به دنیا آمده.

فرمود: اگر خدا از تو می خواست من فرزند تو را انتخاب کنم یا تو خود انتخاب می کنی، چه جواب می دادی؟

مرد: میگفتم خدایا تو انتخاب کن.

فرمود: اکنون خدا انتخاب کرده.

سپس افزود خداوند در عوض پسری که آن دانشمند (حضرت) رفیق موسی، او را کشت، به پدر و مادرش دختری عنایت فرمود که هفتاد پیغمبر از نسلش به وجود آمد، چنانچه در سوره ی کهف به همین مطلب اشاره شده:

«فَأَرْزَنَّا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا: ما خواستیم پروردگار آن پدر و مادر به جای این پسر فرزندی پاک و مهربان تر به آنها عطا فرماید» (۱).

ص: ۱۳۵

۷۶- اهمیت امانت داری در اسلام

عبدالله بن سنان می گوید:

در مسجد محضر امام صادق (علیه السلام) رسیدم. دیدم بعد نماز عصر رو به قبله نشسته است، عرض کردم:

یا بن رسول الله! بعضی از سلاطین به عنوان امانت اموال خود را به ما می سپارند، با اینکه خمس مال خویش را به شما نمی دهند. آیا امانت آنها را رد کنیم؟

حضرت سه مرتبه فرمود:

به پروردگار این قبله سوگند! اگر ابن ملجم قاتل پدرم امانتی به من بسپارد، هر وقت امانت خود را بخواهد به او می دهم. [\(۱\)](#)

ص: ۱۳۶

۱- بحار: ج ۷۵، ص ۱۱۷

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: عقل چیست؟ امام فرمود: مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ أُكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ

عقل نیرویی است که آدمی بدان وسیله خدا را عبادت کند، و وسیله ی رفتن به بهشت را فراهم می نماید.

آنگاه پرسیدند:

پس آنچه در معاویه وجود داشت چه بود؟

فرمود: تِلْكَ التَّنْكَرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ

آن نیرنگ است، آن شیطنت است.

هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ:

آن نمایش عقل را دارد ولی عقل نیست. (۱)

ص: ۱۳۷

۷۸ - پیام امام صادق (علیه السلام) به شیعیان

امام صادق (علیه السلام) به شیعیان می فرماید:

من شما را به

۱. خدا ترسی.

۲. پرهیزگاری در دین

۳. کوشش در راه خدا.

۴. راستگویی

۵. رد کردن امانت به صاحبش چه خوب باشد، چه بد.

۶. طولانی نمودن سجده.

۷. خوشرفتاری با همسایگان سفارش میکنم.

اینها دستوراتی است که پیغمبر اسلام محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) است.

۱. با خویشان صلی ارحام داشته باشید.

۲. بر جنازه ی آنها حاضر شوید.

۳. از مریضهایشان عیادت کنید.

۴. حقوقشان را ادا نمایید.

ص: ۱۳۸

زیرا اگر یکی از شما در دین، راستگو و خوشرفتار با مردم باشد و رد امانت کند، می گویند: (این شخص از پیروان جعفر بن محمد است، در نتیجه من خوشحال می شوم و از رفتار چنین شخصی مسرور میگردم).

گوواژینا و آلا تکونوا شینا: بکوشید با رفتارتان باعث زینت ما باشید، باعث ننگ ما نباشید.

با اعمال نیک محبت دیگران را به سوی ما جلب کنید و آنچه زشت است از ما دور نمایید.

چون هرچه خوبی هست، در ماست، و هر چه بدی هست از ما به دور است. قرآن بر حقانیت ما گواه است و ما خاندان پیغمبر و تطهیر شده از جانب خداوند هستیم. هر کس غیر از ما چنین حرفی بزند، دروغگو است.

بیشتر به یاد خدا و مرگ باشید و بیشتر قرآن بخوانید و بر پیامبر صلوات بفرستید، صلوات بر رسول خدا ده تا حسنه دارد، آنچه من به شما سفارش کردم مواظب باشید. در خاتمه شما را به خدا می سپارم و به همه ی شما سلام دارم. [\(۱\)](#)

ص: ۱۳۹

۱- ب: ۷۸ ص ۳۷۲ و با اختلاف در ص ۳۴۸.

سماعه بن مهران به حضور امام صادق (علیه السلام) رسید، حضرت از او پرسید:

بدترین مردم چه کسانی هستند؟

سماعه پاسخ داد: یابن رسول الله! ما هستیم.

امام صادق از پاسخ سماعه چنان خشمگین گشت که گوشه‌هایش برافروخته شد. تکیه داده بود، برخاست و راست نشست، بار دیگر فرمود:

سماعه! بدترین افراد در نظر مردم چه کسانی هستند؟

سماعه: به خدا سوگند! من به شما دروغ نگفتم بدترین افراد در نظر مردم ما هستیم چون دشمنان، ما را کافر و رافضی (۱) می نامند، در این وقت حضرت نگاهی به من کرد و فرمود:

چگونه خواهید بود آن روزی که شما را به بهشت و آنها را به سوی آتش دوزخ ببرند؟

آن روز به سوی شما نگاه می کنند و میگویند:

ص: ۱۴۰

۱- در آن زمان به شیعه رافضی می گفتند.

چه شد آن کسانی که در دنیا بدترین مردم می دانستیم و اکنون در جهنم نمی بینیم.

ای سماعه! هر کدام از شما گناهی بکند روز قیامت به پیشگاه خدا می رویم و برای او شفاعت می کنیم و خداوند شفاعت ما را می پذیرد.

به خدا سوگند! ده نفر از شما به جهنم وارد نمی شوند.

نه، به خدا سوگند! پنج نفر هم وارد نمی شوند.

نه، سوگند به خدا! سه نفر هم وارد دوزخ نمی شوند.

نه، به خدا قسم! یک نفر هم وارد نمی شود.

بکوشید در به دست آوردن درجه ی عالی بهشت و دشمنان را به وسیله ی تقوا و پرهیزکاری گرفتار غم و اندوه نمائید. (۱)

آری، بزرگان دین شفاعت خواهند کرد ولی باید قابلیت شفاعت را داشت.

ص: ۱۴۱

۱- ب: ج ۲۴، ص ۲۵۹ و ج ۶۸، ص ۱۱۷.

محمد بن فضیل می گوید:

مردی به خدمت امام موسی بن جعفر مشرف شد، عرض کرد:

فدایت شوم در باره‌ی برادر دینی ام چیزی نقل کردند که من از آن خوشم نیامد، از خودش پرسیدم انکار کرد در حالی که جمعی از افراد مورد اطمینان این مطلب را از او نقل کرده اند.

حضرت فرمود:

كَذَّبَ سَمْعَكَ وَ بَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ ، وَ إِن شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ:

گوش و چشمت را درباره برادر مسلمانت تکذیب کن حتی اگر پنجاه نفر سوگند بخورند، برادر مسلمانت هر چه در این زمینه به تو میگوید او را تصدیق کن و دیگران را تکذیب نما تا مطلبی که او را لکه دار نموده و شخصیتش را ویران کند، شهرت نیابد. اگر چنین نکنی تو نیز از کسانی خواهی بود که خداوند در مورد آنها می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُجْبُونَ أَنْ تَشْتَبِعَ الْفَاحِشَةَ فِي الدِّينِ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (۱)

ص: ۱۴۲

۱- نور آیه ۱۹، آنان که دوست دارند کارهای زشت در میان مؤمنان شهرت یابد برایشان در هر دو جهان عذاب دردناک است.

۸۱- امام کاظم (علیه السلام) در زندان

احمد بن عبدالله از پدرش نقل می کند که روزی نزد فضل بن ربیع (نخست وزیر مأمون) روی پشت بام نشسته بود، رفتم. به من گفت:

نزدیک بیا، نزدیک رفتم تا رو به رویش رسیدم.

گفت: از روزنه به داخل این اتاق نگاه کن. نگاه کردم.

چه می بینی؟

□ جامه ای روی زمین افتاده.

. خوب نگاه کن. با دقت نگاه کردم، دیدم شخصی در سجده است.

. مردی در حال سجده است.

. آیا این مرد را می شناسی؟

- نه.

□ او آقا موسی بن جعفر است. من در تمام شبانه روز متوجه ایشان هستم، پیوسته در همین حالت است.

نماز صبح را در اول وقت می خواند، و پس از نماز تا طلوع خورشید مشغول تعقیب است، سپس به سجده می رود، همچنان تا ظهر در

ص: ۱۴۳

سجده است. به یک نفر مأمور سفارش کرده وقت نماز ظهر را به او اطلاع دهد و هنگامی که مأمور دخول وقت نماز ظهر را خبر می دهد، از سجده بر می خیزد بدون آنکه وضوء تازه بگیرد، به نماز می ایستد.

این عادت اوست.

پس از نماز مغرب افطار می کند سپس تجدید وضو میکند آنگاه به سجده می رود، همواره در دل شب مشغول نماز است، تا سپیده دم فرا می رسد.

یکی از نگهبانان می گفت: من زیاد شنیده ام که این دعا را می خواند:

اللهم أنت تعلم كل أشئلك أن تفرغني بيناديك اللهم فقد فعلت فلگ الحمد: خدایا! تو آگاهی همواره جای خلوت از تو برای عبادت می خواستم عنایت فرمودی، سپاسگزارم.

و در سجده میگفت: قبح الذنب من عبدك فليحسن العفو من عندك: گناه از بنده زشت و عفو از تو بهتر است.

قسمتی از دعاهای آن حضرت در سجده این بود:

اللهم إني أشئلك الراحة عند الموت والعفو عند الحساب : خداوندا! هنگام مرگ راحتی و وقت حساب گذشت را از تو می خواهم. (۱)

ص: ۱۴۴

شقیق بلخی یکی از عرفای عصر امام کاظم (علیه السلام) بود، می گوید:

در سال ۱۴۹ هجری برای انجام مراسم حج حرکت کردم، به منزلگاه قادسیه که رسیدیم، در میان انبوه جماعت چشمم به چهره ی زیبای جوانی افتاد که لاغر اندام و گندمگون بود و روی لباسش، لباسی از پشم پوشیده و ردایی به دوش و نعلینی به پا داشت و تنها در گوشه ای نشسته بود. با خود گفتم:

این جوان از صوفی هاست و می خواهد در مسافرت سر بار مردم گردد، به خدا سوگند نزدش می روم و او را سرزنش میکنم. نزدیک او رفتم، متوجه من که شد فرمود:

ای شقیق! اجتنبوا کثیرا من الظن إن بعض الظن إثم: از بسیاری گمانها پرهیزید چون که برخی از گمانها گناه است. (۱)

آنگاه مرا تنها گذاشت و رفت، با خود گفتم:

این، یک حادثه ی بزرگ و عجیبی است، این جوان از نیت درونی من خبر داد و نام مرا به زبان آورد، حتما این جوان بنده ی صالح

ص: ۱۴۵

خداست، به خدمتش میرسم و از او معذرت خواهی میکنم، به دنبالش رفتم، هر چه کوشیدم به او نرسیدم از نظرم غایب شد، و او را ندیدم، تا اینکه وارد منزلگاه (واعصه) شدیم. دیدم مشغول نماز است، اعضاء بدنش در نماز می لرزید و اشک از چشمانش سرازیر بود.

با خود گفتم: پیدایش کردم همین جوان است، می روم نزدش و از او می خواهم مرا حلال کند. نزدیکش رفتم پس از نماز متوجه من شد فرمود:

ای شقیق! این آیه را بخوان.

إني لغفار لمن تاب و أمن و عمل صالحا ثم اهتدى: من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد سپس هدایت شود می آمرزم. (۱) سپس مرا ترک کرد و رفت. با خود گفتم: این جوان از پاکان نمونه و بی نظیر است، زیرا بار دوم از نیت باطن من خبر داد، به راه خود ادامه دادیم، به منزلگاه زباله که رسیدیم، دیدم کنار چاهی ایستاده و در دستش مشک کوچکی هست می خواهد از چاه آب بکشد. ناگاه مشک آب از دستش رها شد و به چاه افتاد، سر به آسمان بلند کرد و

ص: ۱۴۶

گفت:

انت ربی اذا ظئمت الی الماء و قوتی اذا اردت الطعام: تو خدای منی و قتی تشنه شوم سیرابم میکنی و وقتی که احتیاج به طعام داشته باشم غذایم می دهی. ای خدای من! غیر از این ظرفی را ندارم آن را به من بازگردان.

سوگند به خدا ناگاه دیدم آب چاه بالا آمد آن جوان دستش را دراز کرد و مشک را پر از آب نمود بیرون آورد، با آن وضو گرفت و چهار رکعت نماز خواند سپس به سوی تل ریگی رفت و مقداری ریگ برداشت و در میان آن ظرف ریخت، و آن را حرکت داد و آشامید،^(۱) نزدش رفته و سلام کردم، جواب سلام مرا داد، گفتم:

از اضافه ی غذای خود که خدا به تو نعمت داده به من نیز بده.

فرمود: ای شقیق همواره نعمت های ظاهری و پنهانی خدا به ما می رسد، به خدای خود ظن نیک داشته باش.

آنگاه ظرف آب را به من داد. از آب آن نوشیدم، همانند شربت شیرین و گوارا بود، که هرگز نوشیدنی لذیذتر و خوشبوتر از آن را نیاشامیده بودم، هم سیراب و هم سیر شدم به طوری که چند روز

ص: ۱۴۷

۱- ممکن است کار امام (علیه السلام) از این جهت بوده، که امروز می گویند شن و ماسه، آب را تصفیه می کند.

نیازی به آب و غذا نداشتم.

شقیق میگوید:

دیگر آن جوان را ندیدم تا اینکه نیمه های شب او را در کنار مکه دیدم با راز و نیاز، زمزمه و گریه ای مخصوص نماز می خواند، تا سحرگاه مشغول عبادت بود وقت نماز صبح که رسید، برخاست نماز صبح را خواند و تسبیح گفت. سپس هفت مرتبه خانه خدا را طواف کرد، ناگاه دیدم از آنجا بیرون رفت.

به دنبالش رفتم، بر خلاف آنچه که در راه او را تنها می دیدم عده ای از مستمندان، نیازمندان و غلامان و مردم زیادی اطرافش را گرفته اند، و بر او سلام و تهنیت می گویند از یکی از کسانی که به او نزدیک تر بود پرسیدم: این جوان کیست؟

گفت: موسی بن جعفری است.

گفتم: باید هم چنین کارهای عجیب و شگفت انگیزی از او سریزند و این گونه کرامت های بزرگ از ایشان تعجب آور نیست. (۱)

ص: ۱۴۸

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) غلامی را فرستاد تا تخم مرغی بخرد غلام تخم مرغها را خرید و با یک یا دو تخم مرغ قمار بازی کرد. هنگامی که آنها را آورد حضرت از آنها خورد. (۱)

یکی از غلامان عرض کرد:

آقا! در میان این تخم مرغ ها، تخم مرغی بود که با آن قمار بازی کرده بودند.

حضرت فوراً دستور داد طشتی آوردند هر چه خورده بود استفراغ کرد. (۲)

ص: ۱۴۹

-
- ۱- گاهی ائمه علی به برخی مسائل متوجه نشده اند. علتش را در بحث علم امامان بیان کرد اند. خلاصه اش این است که خداوند گاهی بر اساس مصالحی، آگاهی را در برخی از چیزها در اختیار ائمه علی قرار نمی داد.
- ۲- ۴۸، ص ۱۱۷.

هروی یکی از اصحاب امام رضا (علیه السلام) است، می گوید:

هنگامی که امام رضا (علیه السلام) در زندان بود روزی از زندانبان اجازه خواستم به خدمت آن حضرت برسم.

زندانبان گفت: ممکن نیست.

پرسیدم: چرا؟

گفت: برای اینکه او در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند.

فقط اول صبح یک ساعت و پیش از ظهر نیز ساعتی فراغت دارد مختصری هم نزدیک غروب آفتاب، چون در این وقت ها در محراب خود نشسته مشغول راز و نیاز با خداوند است.

گفتم: در همین وقت ها برایم اجازه بگیر. اجازه گرفت و به حضورش رسیدم دیدم در محراب نشسته مشغول مناجات است. (۱)

ص: ۱۵۰

عبدالله صالح هروی می گوید: در محضر امام رضا (علیه السلام) بودم، فرمود:

رحم الله عبداً أحیا أمرنا:

خداوند کسی را که امر (برنامه، آئین ما را زنده نماید، رحمت کند).

عرض کردم:

چگونه زنده نماید؟

فرمود:

علوم ما را بیاموزد و به مردم یاد بدهد، زیرا اگر مردم زیبایی های گفتار ما را بیاموزند و به آنها آگاه شوند، از ما پیروی می کنند.

گفتم: یابن رسول الله! برای ما از امام صادق نقل کرده اند که فرمود:

من تعلم علماً لیمازی به السفهاء أو یناهی به العلماء أو یقبل بوجه الناس إلیه فهو فی النار:

هر کس علمی را به این خاطر بیاموزد که با دانش خود با افراد سفیه و احمق، ستیزه و بحث کند، یا بر علماء فخر فرورد، یا مردم را متوجه خود کند، چنین شخص اهل جهنم است.

امام رضا (علیه السلام) فرمود:

ص: ۱۵۱

جدم راست گفته، آیا می دانی منظور از افراد سفیه (در این سخن) کیستند؟

گفتم: نه، نمی دانم.

فرمود: منظور داستان سرایان دشمنان ما می باشند.

. آیا می دانی مقصود از علماء کیستند؟

- نه، یابن رسول الله!

-به منظور علماء آل محمد (صلی الله علیه و آله) هستند که خداوند اطاعت و دوستی آنها را واجب کرده است. (فخر فروشی بر آنها جایز نیست).

- آیا می دانی معنی با مردم را متوجه خود سازد، چیست؟

-نه، نمی دانم.

- سوگند به خدا! منظور از آن، ادعای بدون حق است. بنابراین اگر کسی علم را به این خاطر بیاموزد از قصه گوهای مخالف ما گردد و بر علمای آل محمد برتری جوید و ادعای امامت و پیشوایی ناحق نموده و در سایه علم خود، مردم را به سوی خود دعوت نماید اهل دوزخ است. ولی اگر علم را به این خاطر یاد نگیرد، خدا او را رحمت کند که موجب زنده شدن دستورات و برنامه ی ما می شود. (۱)

ص: ۱۵۲

۱- ب: ج ۲، ص ۳۰

پس از شهادت امام کاظم (علیه السلام) یکی از علویان به نام محمد بن جعفر بر ضد حکومت هارون خروج کرده بود. هارون در بغداد یکی از دژخیمان خونخوار خود به نام جلودی را برای سرکوب شورشیان به مدینه فرستاد و به او دستور داد که اگر به محمد بن جعفر دست یافت گردنش را بزند، سپس خانه های آل ابوطالب را غارت نماید و برای زنان آنها جز یک لباس نگذارد.

جلودی با لشکر خود وارد مدینه شد و همین فرمان را اجرا کرد و خانه های علویان را غارت نمود. هنگامی که به خانه ی امام رضا رسید با لشکر خود به خانه ی آن حضرت هجوم کرد.

وقتی که حضرت در مقابل این حادثه ی تلخ قرار گرفت، همه ی زنان خانه را در اطاقی جمع کرد، و خود جلوی در آن اطاق ایستاد. آنگاه جلودی نزد امام رضا (علیه السلام) آمد و بین آنها گفتگو شد.

جلودی گفت: حتما باید وارد این اطاق شوم و لباسهای زنان را (جز یک لباس) غارت نمایم.

امام فرمود: من خود لباس های آنها را میگیرم و به تو تحویل می دهم.

جلودی: نه، من باید وارد اطاق شوم.

امام: همین که گفتم. من نمی گذارم وارد اطاق شوی، سوگند به خدا خودم لباس های آنها را میگیرم و به تو تحویل می دهم. جلودی همچنان با غرور و گستاخی، بی شرمانه اصرار می کرد که خودش وارد اطاق گردد، ولی امام مانع می شد. سرانجام جلودی چاره ای ندید جز اینکه تسلیم پیشنهاد امام رضا شود.

امام وارد اطاق شد و لباس های اضافی زنان و حتی گوشواره ها و زیورآلات و آنچه در خانه بود، همه را گرفت و به جلودی تحویل داد و او را از خانه بیرون کرد.^(۱)

ص: ۱۵۴

۱- ب: ج ۴۹ ص ۱۶۶.

مأمون پس از پدرش هارون به مسند خلافت نشست و امام رضا (علیه السلام) به ولیعهدی مأمون برگزیده شد. عده ای از افسران و فرماندهان مخالفت کردند و از بیعت با امام رضا (علیه السلام) سرباز زدند و مورد غضب مأمون قرار گرفتند. یکی از آنها جلودی بود. بعد از مخالفت افسران دو نفر از آنها را گردن زده بودند، نوبت به جلودی رسید او را نیز برای اعدام آوردند. همین که در برابر مأمون حاضر شد، امام رضا به مأمون فرمود:

این شخص را برای من ببخش و اعدامش نکن!

مأمون گفت:

سرورم! این همان کسی است که در مدینه به بانوان خاندان رسالت جسارت کرد و هرچه داشتند غارت نمود.

حضرت فرمود:

در عین حال از او بگذر!

جلودی خیال کرد که امام رضا نیز همفکر مأمون است و در گفتگوی محرمانه اش با مأمون، از مأمون میخواهد که او را اعدام کند. بدین

ص: ۱۵۵

جهت رو به مأمون کرد و گفت:

ای امیر مؤمنان! تو را به خدا و به خدمتی که به هارون الرشید کرده ام، سوگند می دهم سخن این شخص (امام رضا) را در مورد من نپذیر.

مأمون هم گفت:

به خدا سوگند! سخن او را درباره ی تو نمی پذیرم. سپس دستور داد گردنش را بزنند. [\(۱\)](#)

ص: ۱۵۶

۱- ب: ج ۴۹، ص ۱۶۷.

روزی مهمانی بر حضرت وارد شد، هنگام مشغول خوردن غذا با مهمان بود چراغ خاموش شد.

مهمان دست دراز کرد تا چراغ را درست کند. امام او را از این کار منع کرد و خودش به اصلاح چراغ پرداخت و فرمود:

ما قومی هستیم از مهمان خویش کار نمیکشیم. (۱)

ص: ۱۵۷

۱- ب: ج ۴۹، ص ۱۰۲.

یکی از اصحاب امام جواد مریض بود. حضرت آمد و بر بالین او نشست، دید او گریه می کند و درباره ی مرگ بی تابمی نماید.

امام فرمود:

ای بنده خدا ترس شما از مرگ به خاطر این است که نمی دانی مرگ چیست؟ آیا اگر چرک و کثافت تو را فراگیرد و موجب ناراحتی تو گردد و جراحات و زخمهای پوستی در بدن تو پدیدار گردد و بدانی شستشو در حمام همه این آلودگی ها و زخمها را از بدن تو پاک میکنند، آیا نمی خواهی به حمام بروی و از زخمها و آلودگی ها پاک گردی؟ و یا میل داری به حمام نروی و با همان آلودگی ها و زخمها بمانی؟

بیمار عرض کرد:

البته که دوست دارم در این صورت به حمام بروم و بدنم را بشویم.

امام فرمود:

مرگ برای مؤمن همان حمام است و آن آخرین مرحله پاکسازی از گناه و آلودگی و شستشوی ناپاکیها در این دنیا است.

بنابراین وقتی به سوی مرگ رفتی و مرگ تو را درک کرد، در حقیقت

از همه اندوه و گرفتاری نجات یافته و به وادی سرور و خوشحالی وارد شده ای.

مريض از فرمایشات امام جواد (علیه السلام) قلبش آرام گرفت و خاطرش آسوده شد و شاد و خرم گردید و آرامش روحی پیدا نمود و حالت نگرانی و دلهره اش از بین رفت. (۱)

«آری اگر انسان از لحاظ ایمان و عمل خود را آماده سفر آخرت کند از مرگ واهمه نخواهد داشت».

ص: ۱۵۹

۱- بحار: ج ۶، ص ۱۵۶

۹۰- یک معجزه از امام جواد (علیه السلام)

ابو هاشم جعفری می گوید:

همراه امام جواد (علیه السلام) به مسجد رفتیم در حیاط مسجد درخت سدر خشکیده ای بود.

امام جواد آب طلبید و پای آن درخت، وضو گرفت، آب وضوی حضرت به پای آن درخت ریخت، درخت در همان سال سبز و خرم شد و میوه داد. (۱)

ص: ۱۶۰

۱- ب: ج ۵۰، ص ۶۲.

۹۱ - اعتراف دشمن به عظمت امام هادی (علیه السلام)

متوکل دهمین خلیفه ی عباسی کوشش فراوان داشت که امام هادی را جزء اطرافیان خود قرار دهد و از این راه شخصیت امام هادی را از نظرها پایین آورد. متوکل در این مورد، سعی بسیار نمود و ترفندهای زیاد به کار برد ولی مقاومت امام نگذاشت او به هدف شومش برسد.

او چنان درمانده شد که یک روز به اطرافیان خود گفت: ویحکم قد آعیانی آمر ابن الرضا، آبی آن یشرب معی أو ینادمنی أو أجد فیه فرصه فی هذا: وای بر شما! این پسر رضا (منظور امام هادی است) مرا بیچاره و عاجز ساخت، هر چه کوشش کردم او با من به میگساری پردازد و همدم و هم پیاله ی با من شود، قبول نکرد. و هر کاری میکنم قادر نیستم فرصتی پیدا کنم تا او را وارد بزم خود نمایم. (۱) آری استقامت محکم امام هادی (علیه السلام) در برابر خواسته ی طاغوت مغرور و خونخوار همچو متوکل عباسی درس بزرگ ایستادگی در برابر هوسهای نامشروع را به انسانهایی آزاده و پیروان خط ائمه ی اطهار می آموزد که آنان هرگز تسلیم خواسته های هوسبازان و زرق و برق زودگذر دنیاپرستان که دین به دنیا می فروشند، نگردند.

ص: ۱۶۱

۱- ب: ج ۵۰، ص ۳. با کمی تفاوت در همان ص ۱۵۸.

۹۲ - دعای مخصوص امام هادی (علیه السلام)

امام هادی (علیه السلام) دعای مخصوصی داشت که خود آن حضرت می فرماید:

من بسیاری از اوقات خدا را با این دعا می خواندم. و آن را به شیعیانش آموخت و فرمود:

از خداوند خواسته ام که هر کس در کنار قبر و بارگاه من این دعا را بخواند دعایش مستجاب شود و خداوند او را ناامید نکند و آن دعا این است:

یا عدتی عند العدد و یا رجائی و المعتمد و یا کھفی و السند و یا واحد و یا أحد و یا قل هو الله أحد اللهم بحق من خلقک من خلقک و لم تجعل فی خلقک مثلهم أحداصلی علیهم و افعل بی کذا و کذا:

ای یاور من هنگام یاری ها، و امید و اعتماد گاه من، و ای پناهگاه و تکیه گاه محکم، و ای خدای یکتا و بی همتا، و ای قل هو الله احد، از در گاهت خواستارم به حق آفریدگان برگزیده ات که هیچ کس را در مقام و منزلت آنها نیافریدی، بر همه ی آنها رحمت فرست و فلان و فلان حاجتم را بر آور! (۱)

ص: ۱۶۲

ابو هاشم جعفر که یکی از فقهاء و اصحاب امام هادی و امام عسکری بود نقل می کند: در محضر امام حسن عسکری بودم، فرمود:

یکی از گناهایی که آمرزیده نمی شود این است که انسان بر (اثر کوچک شمردن گناه) بگوید:

لیتینی لا- أؤاخذ الا- بهذا: ای کاش! مرا به جز این یک گناه باز خواست نکنند. با خود گفتم: این سخن بسیار دقیق است و سزاوار است انسان مواظب کارهای خود باشد و درباره هر چیز دقت کند (که گاهی انسان گناهی را مرتکب می شود و خیال می کند مهم نیست، غافل از اینکه همان گناه گرفتارش خواهد کرد بنا بر این هیچ گناهی را نباید کوچک شمرد).

در این وقت امام عسکری متوجه من شد و فرمود:

درست فکر میکنی ای ابو هاشم! آنچه به خاطرت آمد صحیح است، باید در تمام کارها دقت نمود، زیرا تشخیص شرک (ریا) در انسان از دیدن اثر پای مورچه روی سنگ سخت در شب تاریک، و

راه رفتن مورچه روی پلاس سیاه، مشکل تر است. (۱)

(یکی از خطرناکترین گناه ریا است که تشخیص آن این همه دقت و ژرف نگری می خواهد).

ص: ۱۶۴

۱- ج ۵۰، ص ۲۵۰ و ج ۷۳، ص ۳۵۹ و ج ۷۸، ص ۳۷۱

ابو حمزه می گوید:

بارها شنیدم که امام حسن عسکری با غلامان ترک و رومی و ... خود به زبان خودشان صحبت می کند، من تعجب می کردم و با خود می گفتم: امام عسکری عالی در مدینه به دنیا آمده، و تا هنگام رحلت پدرش، به جای مسافرت نکرده است و نزد کسی هم درس زبان نخوانده، پس چگونه به زبانهای گوناگون سخن می گوید؟ در این فکر بودم، که ناگاه حضرت به من متوجه شد و فرمود:

خداوند حجت خود را در همه چیز بر سایر مردم برتری داده، از این رو امامان به همه ی زبان ها و نژادها آگاهند و همه ی حوادث و پیش آمدها را می دانند، اگر چنین نبود، بین پیشوایان الهی و سایر مردم فرقی نبود. (۱)

ص: ۱۶۵

۱- ب: ج: ۵۰، ص ۲۶۸

ابو غالب زراری می گوید: در اوایل جوانی که بیست سال کمتر داشتم با دختری را ازدواج کردم، مراسم عروسی در منزل پدر همسرم انجام گرفت، چندین سال همسرم در خانه پدرش بود و در این مدت من سعی میکردم که آنها اجازه دهند او را به خانه خودم ببرم آنها نمی پذیرفتند. در این مدت از من باردار شد و دختری به دنیا آورد، کودک پس از مدتی فوت کرد من نه وقت تولد حاضر بودم و نه هنگام فوت دخترم. به دلیل این که اختلاف شدید بین من و فامیل همسرم بود، من اصلاً فرزندم را ندیدم. پس از این اتفاق صلح کردیم و آنها قبول کردند که همسرم را به خانه بیاورم.

اما وقتی رفتم همسرم را بیاورم باز از تحویل دادن به من خودداری کردند. از قضا در آن گیرودار بار دیگر باردار شد. من بارها از آنها خواستم مطابق صلحی که نموده ایم بگذارند همسرم را به خانه خود ببرم. آنها حاضر نشدند و بدین جهت آتش اختلاف شعله ور شد و من هم ناچار از نزد آنها رفتم، و در غیاب من باز دختری به دنیا آمد. از آن تاریخ تا دو سال همچنان به حالت قهر به سر می بردیم.

سپس به بغداد آمدم. در آن موقع سرپرست شیعیان کوفه ابوجعفر محمد زجوزجی بود که نسبت به من حکم عمو و پدر را داشت، من نزد وی رفتم و از وضع خودم و اختلافاتی که میان من و فامیل او بود به او شکایت نمودم ابوجعفر گفت:

نامه ای به حضور امام (زمان عج الله تعالی و فرجه الشریف) بنویس و از حضرت بخواه درباره ی تو دعا فرماید. من هم نامه نوشتم و شرح حال خودم و آنچه میان من و بستگان همسرم اتفاق افتاده بود و از تحویل ندادن همسرم در آن توضیح دادم. نامه را برداشتم و به اتفاق ابوجعفر نزد محمد بن شلمغانی (۱) بردیم. شلمغانی آن روزها از ما شیعیان و حسین بن روح (رضی الله عنه) که سومین نایب خاص امام زمان بود. حمایت میکرد. نامه را به شلمغانی دادیم و خواهش کردیم که به خدمت حضرت تقدیم کند. او هم نامه را از من گرفت ولی مدتی جواب نامه نیامد. سپس او را دیدم گفتم: از نیامدن جواب نامه ناراحتم.

شلمغانی گفت: ناراحت نباش که من تأخیر جواب را به نفع تو

ص: ۱۶۷

۱- نوشته اند که حسین بن روح (سومین نایب امام زمان) مدتی در زندان (خلیفه مقتدر عباسی بود و کارهای او را شلمغانی انجام می داد). متأسفانه وی از موقعیت استفاده کرد با ادعای بی منطق، اول ادعای باییت کرد، سپس گفت: اصلاً من خود امام زمان هستم از جاده ی حقیقت منحرف شد و سرانجا از ناحیه ی امام (علیه السلام) مورد نفرت و سرزنش قرار گرفت.

می دانم. و با اشاره گفت: که اگر جواب زود بیاید از جانب حسین بن روح است و اگر دیر صادر شود به خاطر مصلحتی است که خود امام زمان دارد. من هم برگشتم. اندک مدتی گذشته بود ابو جعفر زجوزجی مرا خواست به خدمتش که رسیدم ورقی از نامه ای در آورد و به من داد و گفت: این جواب نامه ی تو است. اگر می خواهی آن را رونوشت کن، بنویس و اصلش را به من برگردان.

نامه را که گرفتم و خواندم. دیدم نوشته است: کار مرد و زن را خداوند اصلاح فرمود. من آن را یادداشت کردم و ورقه را به وی دادم.

سپس به کوفه آمدم خداوند همسر من را به بهترین وجه فرمانبردار من گردانید. به خانه ام آمد، سالها با هم زندگی کردیم. خداوند از وی فرزندی به من عنایت کرد، با این که مشکلات فراوان برایش پیش آمد به طوری که زنان دیگر تحمل آن را نداشتند، همه را بر خود هموار نمود، و از آن روز میان من و او و بستگانش اختلافی پیش نیامد تا آنکه روزگار میان ما جدایی انداخت و فوت کرد. (۱)

ص: ۱۶۸

۹۶- ظهور امام زمان (عج الله تعالی و فرجه الشریف) و زنده شدن مردگان

مفضل یکی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) می گوید:

در خدمت حضرت صادق (علیه السلام) بودم، صحبت از حضرت ولی عصر (عج الله تعالی و فرجه الشریف) به میان آمد و از افرادی که عاشقانه در انتظار ظهور آن بزرگوار هستند و پیش از درک محضر امام عصر از دنیا می روند، گفتگو شد. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

هنگامی که حضرت ولی عصر (عج الله تعالی و فرجه الشریف) قیام کند، مأموران الهی بر سر قبر مؤمنین آمده و به آنان می گویند:

ای بنده خدا! مولایت ظهور کرده است، اگر می خواهی که به او پیوندی آزاد هستی، و اگر بخواهی در میان رحمت الهی بمانی باز هم آزاد هستی^(۱).

«مطابق برخی روایت عده ای از مؤمنان زنده شده و به محضر امام عصر (عج) شرفیاب می شوند.»

ص: ۱۶۹

۱- ب: ج ۵۳، ص ۹۱

بخش دوم: معاصران چهارده معصوم علیهم السلام

اشاره

ص: ۱۷۱

هشام بن سالم می گوید:

خدمت هشام بن حکم که از شاگردان بزرگ مکتب امام صادق (علیه السلام) بود رسیدم از او پرسیدم که اگر کسی از من سؤال کرد که چگونه خدایت را شناختی به او چه جواب بدهم؟ هشام گفت اگر کسی از من بپرسد خدایت را چگونه شناختی در پاسخ می گویم من خداوند را به وسیله وجود خودم شناختم. زیرا که نزدیک ترین چیزهاست به من، چون می بینم اندام من دارای تشکیلاتی است که اجزای گوناگون آن با نظم خاص در جای خود قرار گرفته است. ترکیب این اجزاء با کمال دقت انجام گرفته و دارای آفرینش معین و دقیقی است و انواع نقاشیها بدون کم و زیاد در آن وجود دارد. و می بینم که برای من حواس گوناگون و اعضاء مختلف از قبیل چشم و گوش، قوه ی شامه، ذائقه و لامسه. آفریده شده و هر کدام به تنهایی وظیفه خویش را انجام می دهد در اینجا عقل همه عقلا محال می داند که ترکیب منظم بدون ناظم، و نقشه دقیقی بدون نقاش به وجود آید. از این راه فهمیدم که نظام وجود و نقش های بدنم بدون ناظم و طراح باهوش نبوده و

ص: ۱۷۳

۹۸- استقامت در راه هدف

حجاج بن یوسف دو نفر از غلامان علی (علیه السلام) را دستگیر کرد، به یکی از آنان دستور داد از علی بیزاری بجوی! غلام گفت: اگر بیزاری نجویم چه میکنی؟ حجاج ناراحت شد و گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم اکنون انتخاب کن دو دست را جدا کنم یا دو پایت را؟ غلام گفت: هر طور بکنی همان طور کشته خواهی شد، هر کدام را تو مایلی انتخاب کن.

-خیلی زبان آوری، بگو آفریننده ی تو کجا است؟

- او در کمینگاه ستمگران است.

حجاج با کمال بی رحمی دستور داد دستها و پاهایش را بریده و به دار بیاویزند. آنگاه رفیق او را آوردند، حجاج به او گفت: تو چه می گویی؟ غلام پاسخ داد: هر چه رفیقم گفت. حجاج گفت: گردنش را بزنید و او را نیز به دار بیاویزید. (۲) و چنین کردند.

ص: ۱۷۴

۱- بحار: ج ۳، ص ۴۹.

۲- ب: ج ۴۶، ص ۱۴۰.

شخصی از اویس قرنی (۱) پرسید: حالت چگونه است؟

اویس در پاسخ گفت: چگونه می شود حال کسی که وارد صبح می شود امید ورود به شب را ندارد و آنگاه که شب می کند امید دیدن صبح را ندارد، او را مژده ی بهشت داده اند ولی برای بهشتی شدن کاری نمی کند و از آتش دوزخ ترسانده اند ولی از عوامل گرفتاری آتش پرهیز نمی کند.

به راستی در دنیا مرگ و مشکلات آن، یادآوری گرفتاری های پس از مرگ و روز قیامت، برای مؤمن شادی نمی گذارد، با پرداخت حقوق الهی، طلا و نقره برای ما نمی ماند، دفاع از حق، دوستی برای انسان نمی گذارد.

هنگامی که امر به معروف و نهی از منکر می کنیم، به ما فحش می دهند، مجرم و گناهکار می دانند، و در این راه افراد فاسد را دور خود جمع کرده از آنان کمک می گیرند.

ولی والله لا یمنعنا ذالک ان نقوم فیهم بحق الله: به خدا سوگند! آنان با این طرفندها نمی توانند مانع شوند و ما باتمام توان در راه پیاده کردن حق در جامعه خواهیم کوشید. (۲)

ص: ۱۷۵

۱- اویس قرنی در یمن چوپان بیابانی بود.

۲- ب: ج ۷۵، ص ۳۶۷

عبدالرحمن بن عوف میگوید: در جنگ بدر در صف مسلمانان به جانب راست و چپ می نگریستم ناگاه دیدم در میان دو کودک کم سن و سال (حدوداً کمتر از ۱۴ سال) قرار گرفته ام، یکی از آن دو کودک به من گفت:

ای عمو ابو جهل (۱) را می شناسی.

گفتم: آری میشناسم، برادر زاده! با ابو جهل چه کار داری؟

گفت: به من گفته اند که او به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) دشنام داده است.

سوگند به خدا! که جانم در تحت قدرت اوست، اگر ابو جهل را بشناسیم تا او را نکشیم آرام نمیگیریم.

سپس کودک دیگر نیز این حرف را زد. من از جرأت و شهامت این دو کودک سخت تعجب کردم. طولی نکشید ناگهان ابو جهل را دیدم که در میدان تاخت و تاز می کند، او را به آن دو کودک نشان دادم.

ص: ۱۷۶

۱- ابو جهل از سران دشمنان سرسخت پیامبر علیه ، در میدان جنگ بدر که در سال دوم هجری واقع شد، حضور داشت و با تلاش و کوشش فراوان مشرکان را بر ضد مسلمان می شورانید ولی سر انجام در جنگ بدر به دست دو کودک کشته شد.

آنها مثل برق به سوی ابوجهل حمله بردند و با شمشیری که در دست داشتند او را کشتند.

آنگاه به محضر پیامبر خدا باز گشتند و خبر کشته شدن ابوجهل را به حضرت دادند.

رسول خدا به آنها فرمود:

ایکما قتله: کدامیک از شما او را کشته است؟ هر یک از آن دو گفتند: من کشتم.

حضرت فرمود: آیا شمشیرهای خود را از خون پاک نموده اید؟

گفتند: نه.

پیامبر خدا شمشیرهای آنها را نگاه کرد، دید هر دو به خون رنگین است.

فرمود:

کلاکما قتله: هر دوی شما او را کشته اید.

این دو کودک هر دو «معاذ» نام داشتند (معاذ بن عمرو و معاذ بن عفرأ) و حدود ۱۴ سال داشتند. [\(۱\)](#)

ص: ۱۷۷

در زمان خلافت عمر بن خطاب شهر بصره نیاز به یک قاضی خوب داشت، عمر در فکر یافتن چنین قاضی بود. در آن روزها زنی برای شکایت از همسرش نزد عمر آمد و چنین شکایت نمود:

شوهرم روزها را روزه می گیرد و شبها را با عبادت به سر می برد.

عمر گفت: شوهرت شخصی نیکوکار است. کاش من نیز مانند او بودم.

زن دریافت که خلیفه متوجه هدف او نشد. دوباره گفت:

شوهرم همه روزها را روزه می گیرد و همه شبها را مشغول عبادت است.

کعب بن سور که در آن مجلس بود به عمر گفت:

ای امیر مؤمنان! این زن اگرچه شوهرش را به نیکی یاد می کند ولی منظورش این است که شوهرش (از لحاظ غریزه جنسی) هیچ توجهی به او ندارد.

عمر دستور داد شوهرش را حاضر کردند. به او گفت:

همسر تو شکایت محترمانه ای نمود و من تا به حال کسی را ندیده بودم که اینگونه شکایت بزرگوارانه کند.

شوهر عذر آورد و گفت:

ای امیر مؤمنان! آیاتی که در سوره حجر و نحل و هفت سوره طولانی نازل شده مرا سخت ترسانده و همه اندیشه ام متوجه آخرت است.

کعب بن سور به شوهر زن گفت:

آن لها علیک حقا: در اسلام زن بر گردن شوهر حق دارد، اول حق همسرت را ادا کن، سپس نماز و روزه ات را انجام بده.

عمر رو به کعب بن سور کرد و گفت: بین این زن و شوهر قضاوت کن.

کعب به آنها گفت:

خداوند در هر چهار شب همبستری را بر شوهر روا داشته، ولی در چهار شب یک شب حق همخوابگی با شوهر را دارد.

بنابراین در چهار شب، مرد باید یک شب حق زنش را ادا کند و در سه شب دیگر آزاد است. آنگاه به شوهر زن گفت این دستور را حتما رعایت کن.

اصمعی می گوید: این قضاوت هوشیارانه ی کعب سبب شد که عمر

ص: ۱۷۹

او را قاضی بصره قرار دهد و دستور داد به سوی بصره برای قضاوت برود.

کعب قاضی بصره بود تا وقتی که عثمان کشته شد. هنگامی که مخالفانی علی (علیه السلام) جنگ جمل را به راه انداختند، کعب بن سور قرآنی را بر گرنش آویزان نمود و در صف دشمنان علی قرار گرفت و مردم را بر ضد لشکر آن حضرت می شوراند و خود نیز به شدت می جنگید. سر انجام با سه برادرش در جنگ جمل کشته شدند. [\(۱\)](#)

«بدین گونه قاضی هوشیار به خاک ذلت ابدی افتاد و همیشه بدنامی از خود به جای نهاد.»

ص: ۱۸۰

۱-ب: ج ۳۲، ص ۲۰۳

ام سلمه (۱) می گوید:

روزی همسرم، ابوسلمه، از نزد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت:

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود:

هر کس از مسلمان ها مصیبتی بیند و در هنگام رسیدن آن مصیبت، کلمه ی استرجاء انا لله و انا الیه راجعون را بر زبان جاری کند و سپس بگوید:

خدایا! مرا در این مصیبت پاداش نیکو بده و به جای آن، نعمت بهتری بر من مرحمت فرما، قطعاً خداوند این کار را درباره ی او انجام می دهد. (۲)

ص: ۱۸۱

۱- ام سلمه همسر بزرگوار و با فضیلت پیامبر بود که در بعضی از روایات پس از حضرت خدیجه (علیها السلام) هیچ یک از همسران آن حضرت در شخصیت و فضیلت مانند او نمی شوند. وی قبل از این که به همسری پیامبر اسلام در آید همسر ابوسلمه که یکی از فرماندهان لشکر رسول خدا بود که در یکی از جنگها به شهادت رسید.

۲- لا یصیب أحدہ من المسلمین مصیبه فسترجع فیقول: اللهم اجرنی مصیبتی واخلف لی خیرہ الا فصل ذلک به .

ام سلمه در ادامه ی سخنان خود می گوید:

من این حدیث را حفظ کردم هنگامی که ابوسلمه به شهادت رسید، همین کلمات را گفتم، ولی پس از آن با خود گفتم:

کجا برای من بهتر از ابی سلمه پیدا می شود؟

تا این که پس از گذشت دوران عده ام، رسول خدا از من خواستگاری کرد و مرا به همسری خویش در آورد و در پایان

حدیث می گوید:

بدینگونه خداوند پس از ابوسلمه بهتر از او، پیامبر خدا من عنایت فرمود. [\(۱\)](#)

ص: ۱۸۲

۱- ب: ج ۸۲ ص ۱۴۰.

۱۰۳- مناظره ی دانشمند و دیوانه

ابوالهذیل علاف، دانشمند و متکلم معروف میگوید:

هنگامی که به رقه (۱) وارد شدم شنیدم مردی دیوانه با بیانی شیرین و سخنان دلپذیر سخن می گوید. پیش او رفتم دیدم وی پیرمرد خوش قیافه ای است، روی مسند نشسته، سر و ریشش را شانه می زند.

سلام گفتم، جواب داد و پرسید:

اهل کجایی؟

گفتم: از اهل عراق می باشم.

گفت: آری، مردم عراق اهل ذوق و ادبند.

- از کدام شهر عراقی؟

- از بصره.

- بسیار خوب! بصره، مردم دانشمند و فاضل زیاد دارد.

- از کدام طایفه ی بصره هستی؟ ممکن است خود را معرفی کنی؟

- من ابوالهذیل علافم.

- به همان متکلم نامی؟

- آری.

ص: ۱۸۳

۱- نام محلی است

از جای خود برخاست و مرا روی مسند خویش نشاند.

پس از آنکه قدری صحبت های معمولی کردیم، وارد مبحث عقیده ای شد و پرسید:

عقیده ی شما در مورد امامت چیست؟

گفتم: منظورتان کدام امامت است؟

گفت: امام و پیشوا پس از پیامبر کیست؟

گفتم: آن کسی که پیغمبر او را به امامت تعیین نمود و بر همه مقدم داشت.

دیوانه پرسید: مقصودتان چیست؟

گفتم: ابوبکر.

دیوانه گفت: ای ابوالهذیل! چرا ابو بکر را مقدم داشتی؟

- به دلیل اینکه پیغمبر فرمود:

بهترین خود را مقدم بدارید و از خوبانتان پیروی کنید، لذا مردم به او راضی شدند.

گفت: ای ابوالهذیل! از همین جا در اشتباه بزرگ واقع شدی زیرا فرمایش رسول خدا (بهترین را مقدم بدارید و از خوبان

پیروی کنید) در مورد ابوبکر صادق نیست. مگر خود او در منبر نگفت:

من فرمانروای شما هستم ولی بهترین شما نیستم.

ص: ۱۸۴

اگر راست گفته خلاف دستور پیامبر عمل کرده است و اگر دروغ گفته منبر پیامبر جای دروغگویان نیست.

اما اینکه گفتم مردم به حکومت ابوبکر راضی شدند پس چرا انصار می گفتند:

یک امیر از ما و یک امیر از شما. و مهاجرین نیز مخالف بودند، مگر زبیر نگفت جز با علی بیعت نخواهم کرد و دستور داد شمشیرش را بشکنند.

ابوسفیان بن حرب نیز گفت: یا اباالحسن! اگر مایل باشی تمام مدینه را پر از سپاه و لشکر می کنم.

و سلمان هم (به زبان فارسی) گفت: کردند و نکردند و ندانند که چه کردند (کردید آنچه را که می دانید چه کردید).

و مقداد و ابوذر نیز همین طور، اینها مهاجرین بودند.

از اینها گذشتیم. ای ابا الهذیل! مگر او بالای منبر نگفت:

من شیطانی دارم، گولم می زند اگر دیدید خشمگینم از من بترسید.

که موجب ناراحتی شما نشوم.

او خودش می گوید: من چنین و چنان هستم. چگونه وی را فرمانروای خود کردید.

راستی یک جمله هم از عمر شنیده ام که در منبر گفته است:

آرزو داشتم یک مو در سینه ی ابوبکر باشم. با یک هفته فاصله (جمعه ی بعد) به منبر رفته و گفته بود:

بیعت ابوبکر کار عجولانه و بی فکر بود که ... هرکسی دو مرتبه چنین کاری را مرتکب شود او را بکشید.

یک روز آرزو می کند مویی در سینه ی ابوبکر باشد و روز دیگر دستور می دهد که هرکس چنین بیعتی را بکند او را بکشند.

از اینها بگذریم...

ای ابوالهذیل! بگو بینم به گمان برخی ها پیغمبر کسی را جانشینی تعیین نکرد، اما ابوبکر، عمر را جانشین خود نمود و خود او، کسی را تعیین نمی کند. کارهای شما ضد و نقیض است و منشأ این تناقض کاریها چیست؟

راستی بگو بینم، عمر امر حکومت را به شورا واگذار کرد و آن شش نفر را اهل بهشت دانست و لایق حکومت تشخیص داد، به جرم مخالفت به کشتن آنها، دستور داد و گفت:

اگر دو نفر آنها با چهار نفر مخالفت کردند آن دو را بزنید و اگر سه نفر با سه نفر دیگر مخالفت کردند آن سه نفر را که عبد الرحمن بن عوف در میان آنها است بزنید. آیا این درست است که دستور کشتن بهشتیان را صادر می کند؟...

ص: ۱۸۶

ابوالهذیل می گوید:

در همان حال که با من صحبت می کرد ناگهان عقل از سرش پرید و دیوانه شد. علت دیوانگی او این بود که سرمایه و ثروتش را با مکر و حيله از او گرفته بودند.

ماجرای او را به مأمون گزارش کردم. مأمون به حضورش خواست و او را معالجه کرد و تمام ثروت و املاک او را به خود او برگرداند، و از نزدیکان خود قرار داد بدین جهت خود را شیعه می دانست. [\(۱\)](#)

ص: ۱۸۷

۱- ب: ج ۴۹، ص ۲۸۰.

محمد بن مسلم (۱) می گوید:

شبی بالای پشت بام بودم، ناگهان در حیاط کوبیده شد، پرسیدم: کیست؟

پاسخ داد: شریک هستم، خداوند تو را رحمت کند.

وقتی از پشت بام نگاه کردم، دیدم زنی است که می گوید:

دختر نو عروسی داشتم درد زایمان به او دست داد، زایمانش سخت شد و فوت کرد، اکنون بچه در شکمش زنده است و حرکت می کند، چه کار باید بکنم؟

گفتم:

از امام باقر شبیه همین سؤال را کردند، حضرت فرمود:

باید شکم میت را شکافت و بچه را بیرون آورد، تو نیز همین کار را بکن.

آنگاه پرسیدم:

ص: ۱۸۸

۱- محمد بن مسلم از اصحاب حضرت باقر و صادق (علیه السلام) است و از بزرگان صحابه به شمار می رود ولی سه هزار حدیث از امام باقر لیلا و شانزده هزار از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است.

من مخفی زندگی میکنم، بگو بینم چه کسی تو را پیش من فرستاد؟

گفت:

به ابوحنیفه قاضی معروف مراجعه کردم، گفت:

من در این مورد چیزی نمی دانم، ولی برو پیش محمد بن مسلم جواب پرسش تو را خواهد داد، هر جوابی داد بیا به من بگو.

فردا صبح به مسجد رفتم، دیدم ابوحنیفه همین مسأله را مطرح کرده و با اصحاب خود بحث می کند.

سرفه کردم، ابوحنیفه متوجه شد و گفت: اللهم غفوه، دعنا نعیش.

خداوندا! لغزش ما را ببخش، بگذار زندگی کنیم. با کنایه تقاضا کرد سرش را فاش نکنم. (۱)

ص: ۱۸۹

۱- ب: ج ۴۷، ص ۴۱۰

۱۰۵- گفت گویی ابن عباس با عمر در پیرامون خلافت

عبد الله بن عباس می گوید: وقتی عمر زخمی شد، من به دیدن او رفتم دیدم بسیار ناراحت است، گفتم:

ای رئیس مومنان! این ناراحتی برای چیست؟

گفت: برای فرا رسیدن مرگم نیست غصه ی اسلام را می خورم و در فکر حکومت آینده هستم، از این ناراحتم که پس از من چه کسی رهبر مسلمانان خواهد شد؟!

ابن عباس: من پیشنهاد می کنم حکومت را به طلحه واگذار کن.

عمر: او آدم تندخو و عصبی است . امور مسلمانان را به دست یک فرد عصبی و تندخو نمی توانم بدهم.

- به زبیر بن عوام بسپار

- زبیر مرد بخیل است، با زنش سر یک دوک نخ درگیر شده بود، کار مسلمانان را در اختیار فرد بخیل نمی گذارم.

- به سعد بن ابی وقاص واگذار.

- او مردی اسب سوار و تیرو کمان است، لیاقت رهبری مسلمانان را ندارد و به درد خلافت نمی خورد.

ص: ۱۹۰

- به عبد الرحمن بن عوف واگذار.

- نه، او مردی بی عرضه است، نمی تواند زن و بچه اش را اداره کند.

- فرزندان (عبدالله) را به جانشینی تعیین در این وقت بر خاست و نشست و گفت:

پسر عباس! به خدا هرگز چنین کاری نمی کنم پسر من نمی تواند زنش را طلاق بدهد او شایستگی رهبری را ندارد.

- عثمان را به حکومت نصب کن.

□ اگر او را رهبر مسلمانان قرار دهم نزدیکان خود را بر گردهی مسلمانان سوار می کند و این امر قابل تحمل نیست، عاقبت مردم او را می کشند. او این سخن را سه مرتبه تکرار کرد.

ابن عباس می گوید: دیگر من ساکت شدم و چیزی نگفتم.

□ ابن عباس چرا نام دوست خود (علی) را نبردی؟

- بسیار خوب، حکومت را به علی واگذار کن.

- به خدا سوگند! همه ی ناراحتی من برای این است. اگر علی را به رهبری انتخاب کنم مردم را به شاهراه سعادت هدایت میکند.

چنانچه مردم از او اطاعت کنند آنها را به بهشت می برد در این امر تردید ندارم. ولی... (۱)

ص: ۱۹۱

۱- ب: ج ۴۹، ص ۲۸۰.

۱۰۶- شناخت قاتل به وسیله سگ مقتول

شخصی در بیابان اصفهان مردی را کشت و برای مخفی کردن جنایتش، جسد او را در میان چاه انداخت.

سگ مقتول کنار آن چاه می رفت، خاک اطراف آن را می کند، کنار میریخت و هر وقت شخص قاتل را می دید به او حمله می نمود و صدای عوعو بلند می کرد.

کارهای سگ باعث شد که اولیای مقتول، درون چاه رفته و جنازه ی مقتول را پیدا کردند. آنگاه نسبت به کسی که سگ بادیدن او شدیداً پارس می کرد ظنین شده، دستگیرش کردند و او نیز به جنایت قتل آن شخص اقرار کرد.^(۱)

ص: ۱۹۲

۱- بحار: ج ۱۲، ص ۶۰.

هنگامی که مختار بر اوضاع شهر کوفه مسلط گردید، روزی حفص فرزند عمر بن سعد به نزد مختار آمده و گفت: پدرم میگوید: آیا به امان خود درباره ی ما عمل می کند؟ مختار جواب داد بنشین!

سپس ابا عمره را طلبید و پنهانی بر او دستور داد که برود عمر بن سعد را در منزل خویش بکشد. طولی نکشید دیدند ابا عمره با سر عمر بن سعد وارد شد.

حفص گفت: انالله و انا الیه راجعون.

مختار به حفص گفت: این سر را می شناسی؟

گفت: بلی، از این پس در زندگی خیری نیست!

مختار گفت: آری، پس از پدرت زندگانی نخواهی کرد. آنگاه دستور داد او را هم کشتند، بعد از آن گفت: عمر با حسین (علیه السلام) و حفص با علی اکبر برابر نیستند. به خدا قسم! هفتاد هزار نفر را به خاطر شهدای کربلا خواهم کشت چنانچه در عوض خونهای یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر کشته شد. (۱)

ص: ۱۹۳

محمد بن ابی عمیر (۱) یکی از شیعیان سر شناس و از اصحاب امام کاظم (علیه السلام) و شخص بزاز بود به علت ظلم و ستم حکومت وقت، اموالش را از دست داده و فقیر شد. او از شخصی ده هزار درهم طلب داشت. آن شخص خانه ی خود را فروخت و پولش را نزد محمد بن ابی عمیر آورد تا بدهی خود را بدهد. محمد به او گفت: این پول چیست؟ گفت: این طلب شماست که از من داشتی.

- از کجا تهیه کرده ای، مگر ارثی به تو رسیده؟

- نه.

- کسی به تو بخشیده؟

- خیر.

- پس از کجا آورده ای؟ به خانه ام را فروختم تا بدهی شما را بدهم.

محمد گفت: مولایم امام صادق (علیه السلام) فرمود: به خاطر بدهی نباید بدهکار خانه اش را بفروشد. این پول ها را بردار، به خدا سوگند گرچه اکنون به یک درهم پول محتاجم، ولی این پول را هرگز از تو نخواهم گرفت. (۲)

ص: ۱۹۴

۱- ابن ابی عمیر اسامی شیعیان را میدانست چون در اختیار هارون الرشید نگذاشت، مورد خشم واقع شد، به طوری که تمام دارای او (۵۰۰۰۰۰ درهم) بود مصادره و خودش محکوم به چهار سال زندان گردید.

۲- ب: ج ۴۹، ص ۲۷۳

هنگامی که سربازان اسلام با رومیان می جنگیدند، ابویوب انصاری (۱) نیز در میان آنان بود. یک وقت او را در نزدیکی دریا دیدند، پرسیدند ابو ایوب چه حاجتی داری؟

گفت: من درباره ی دنیای شما هیچ حاجتی ندارم. ولی تقاضای من این است اگر مرگ من فرا رسید جنازه ی مرا تا می توانید به درون خاک دشمن ببرید و در آنجا دفن کنید. چون من از پیامبر خدا شنیده ام که فرمود: یکی از نیکان اصحاب من نزد قلعه ی قسطنطنیه (استانبول) دفن خواهد شد و امیدوارم من همان صحابی باشم.

هنگامی که ابویوب فوت کرد. سربازان اسلام او را در تابوت گذاشتند و هر اندازه پیشروی می کردند تابوت او را نیز همراه خود به جلو می بردند.

قیصر (پادشاه روم) کسی را نزد مسلمانان فرستاد که بپرسد این تابوت چیست و چرا آن را همراه خود به جلو می آورند؟ مأمور قیصر نزدیک شد و ماجرای تابوت را پرسید.

ص: ۱۹۵

۱- اولین میزبان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مدینه و یار وفادار آن حضرت بود.

مسلمانان در پاسخ گفتند:

در این تابوت جنازه ی یکی از یاران پیامبر است که پیش از مردنش از ما خواسته او را در سرزمین شما به خاک بسپاریم و ما به وصیت او عمل خواهیم کرد.

رومیان گفتند: وقتی که شما برگشتید ما جنازه ی او را از خاک در می آوریم و جلوی سگها می اندازیم.

سربازان اسلام گفتند:

اگر او را از قبر بیرون بیاورید در کشورهای عربی دیگر هیچ نصرانی زنده نخواهد ماند و تمام کلیساها خراب خواهد شد.

پس از دفن ابویوب بر سر قبر او بارگاهی ساخته شد و تاکنون شبها در آن چراغ روشن می شود و قبرش در کشور ترکیه زیارتگاه مردم است. (۱)

ص: ۱۹۶

۱- ب: ج ۲۲، ص ۱۱۳.

ابو وائل می گوید:

من و رفیقم بر سلمان فارسی وارد شدیم، سلمان گفت:

اگر پیامبر از تکلف برای مهمانان نهی نکرده بود، خود را به زحمت افکنده و طعام خوبی برای شما تهیه می کردم، سپس مقداری نان و نمک حاضر کرد.

رفیقم گفت:

اگر با این نمک قدری سبزی هم بود بهتر بود، سلمان آفتابه ی خود را گرو گذاشت و سبزی خرید، پس از صرف غذا رفیقم در مقام شکر خدا چنین گفت:

الحمد لله الذی قنعنا بما رزقنا.

خدا را حمد می کنم که ما را به آنچه داده قانع گردانیده است.

سلمان گفت: اگر قانع بودی آفتابه ام به گرو نمی رفت. (۱)

ص: ۱۹۷

پس از جنگ خندق، جبرئیل فرمان جنگ با بنی قریظه را آورد. (۱) پیامبر با عده ای از مسلمانان به سوی بنی قریظه حرکت نمود. سپاه اسلام قلعه ی آنان را محاصره کردند محاصره به درازا کشید ناگزیر از حضرت تقاضا کردند که ابولبابه را (که قبلاً با آنان پیمان و سابقه ی دوستی داشت) نزد ما بفرست تا در این باره با او مشورت کنیم، سپس تصمیم خود را در جنگ یا تسلیم شدن اعلان نماییم.

پیغمبر نیز به ابولبابه فرمود: ای ابولبابه! نزد دوستان سابق خود برو و با آنان صحبت کن و ببین چه می گویند. ابولبابه نزد آنان رفت. هنگامی که زنها و بچه ها او را دیدند شروع به گریه و زاری کردند. او می توانست از موقعیت به نفع هر دو دسته (مسلمانان و یهود) استفاده کند مثلاً جنگ را به صلح بکشاند ولی این منظره ابولبابه را تحت تأثیر گذاشت و دلش به حال آنها سوخت.

بنی قریظه گفتند: ابولبابه! ما چه کار کنیم؟ تسلیم شویم و یا جنگ کنیم؟ ابولبابه با دست به گلوی خود اشاره کرد. یعنی اگر تسلیم شوید کشته خواهید شد. او این جمله را که گفت همان لحظه سخت پشیمان شد که چرا به خدا و پیامبر او خیانت ورزید. از قلعه بیرون

ص: ۱۹۸

۱- بنی قریظه عده ای از یهود بودند که در چهار کیلومتری مدینه در قلعه های زندگی می کردند. با اینکه با پیامبر پیمان بسته بودند که به دشمن کمک نکنند در جنگ خندق پیمان خود را شکستند و به دشمن کمک کردند، لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از جنگ خندق به به کوشمالی آنان مأموریت یافت.

آمد، دیگر نتوانست به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برود و یکسره به مدینه بازگشت. و وارد مسجد پیغمبر شد و با ناراحتی شدید کردن خود را به یکی از ستون های مسجد (۱) بست و به گریه زاری پرداخت.

سپاه اسلام فاتحانه از جنگ بنی قریظه برگشت. ماجرای ابولبابه را به حضرت رسانیدند، فرمود: اگر نزد ما می آمد از خداوند برایش طلب آمرزش می کردیم، اما حالا که به درگاه الهی پناه برده خداوند در رد و یا قبول توبه ی او سزاوار است. ابولبابه روزها را روزه می گرفت و هنگام افطار دخترش برای او غذا می برد و به اندازه ای که از خطر گرسنگی جان به در برد چیزی می خورد و برای قضای حاجت و تجدید وضو او را از ستون باز می کرد، دوباره خود را به ستون می بست و می گفت: من خود را از این ستون باز نخواهم نکرد مگر اینکه بمیرم یا خداوند توبه ام را بپذیرد.

روزی که پیغمبر در خانه ام سلمه بود آیه (۲) در باره قبولی توبه ابولبابه بر پیامبر نازل شد.

ص: ۱۹۹

۱- هنوز ستونی که ابولبابه خود را به آن بسته بود، در مسجد مدینه با به اسطوانه توبه با اسطوانه ابولبابه معروف است). هنوز ستونی که ابولبابه خود را به آن بسته بود، در مسجد مدینه به اسطوانه توبه با اسطوانه ابولبابه معروف است.

۲- و آخرون اعترفوا بذنبهم حلطو عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله أن يتوب عليهم ان الله غفور رحيم

خبر پذیرش توبه را به ابولبابه مژده دادند، بسیار شادمان شد مسلمانان خواستند دست و پایش را باز کنند، نگذاشت. گفت: نه، نمیگذارم شما در این باره دخالت کنید تا رسول خدا (ص) با دست مبارک خود مرا باز کند و به دست مبارکش آزاد شوم.

حضرت تشریف آورد و فرمود: ای ابولبابه خداوند توبه تو را پذیرفت. آنگاه با دست خود ریسمان از گردن او باز کرد.

ابولبابه عرض کرد: یا رسول الله! مایلم به شکرانه قبولی توبه ام تمام اموال خود را بین فقرا تقسیم کنم.

حضرت فرمود: نه.

- دو سهم آن را بدهم. فرمود: خیر.

- نصف آن را صدقه بدهم. فرمود: نه.

- یک سوم آن را تصدق کنم. در این وقت این آیه مبارکه نازل شد:

«خذ من أولهم صدق تطهرهم و تزكهم بها: از اموال آنان به عنوان صدقه بپذیر تا پاک و پاکیزه گردند».(۱)

آنگاه ثلث اموال او را پذیرفت و میان مستمندان تقسیم نمود.(۲)

(آری، قدرت ایمان است که می تواند انسان را چنان کنترل کند که هرگز اندیشه خیانت را در مغز خود راه ندهد و ضامن اجراء اصلاحات جامعه میگردد.

اگر ایمان و ترس از بازرس وجدان در او نباشد، هیچ قدرتی نمی تواند در تمام شئون زندگی در خلوت و جلوت حافظ و نگهبان افراد بشر باشد).

ص: ۲۰۰

۱- توبه، ۱۰۴

۲- ب: ج ۲۰، ص ۲۷۵ و با کمی تفاوت در همان ج ۵۵، ص ۹۴.

بخش سوم: پیامبران الهی و امت های گذشته

اشاره

ص: ۲۰۱

روزی ابراهیم خلیل (علیه السلام) از کنار دریایی می گذشت، لاشه ای دید که در کنار دریا افتاده است. در حالی که مقداری از آن داخل آب و مقداری دیگر در خشکی است. حیوانات دریا از یک سو و حیوانات خشکی از سوی دیگر او را می خورند، و گاهی درگیر شده و قوی ترها ضعیف ترها را از بین می برند.

حضرت ابراهیم از دیدن این منظره به اندیشه زنده شدن مردگان پس از مرگ، افتاد و با خود گفت: همه می خواهند بدانند انسان پس از مرگ چگونه زنده می شود.

ابراهیم فکر می کرد اگر جسد انسان را جانداران دیگر بخورند و جزو بدن آنها گردد، مسأله رستاخیز که باید با همین بدن جسمانی انجام گیرد چگونه خواهد بود؟ ابراهیم گفت:

پروردگارا به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی؟ خداوند فرمود:

مگر به این امر ایمان نداری؟ ابراهیم پاسخ داد:

چرا ایمان دارم لکن میخواهم با (چشم ظاهر بینم) دلم آرام گیرد.

چهار پرنده (۱) را بگیر و قطعه قطعه کن و گوشت‌های آنان را در هم بیامیز و سپس آنها را چند قسمت کن و هر قسمتی را بر فراز کوهی بگذار سپس آنها را فراخوان تا شتابان به سوی تو آیند و چگونگی زنده شدن مردگان را بینی.

ابراهیم مرغها را گرفت، سر آنها را از بدن جدا کرد و همه را درهم کوبید و به هم آمیخت، سپس آنها را به ده جز تقسیم کرد و بر سر هر کوهی یک جز از آن را قرار داد و سرها را در دست خود گرفت، آنگاه مرغها را یک یک صدا زد، هر مرغی را که صدا میزد اجزای از گوشت، پوست، استخوان، پر و غیره از بقیه جدا می شد و در هوا به هم پیوسته و به سوی ابراهیم می آمد و به سرش پیوند می خورد و زنده می شد.

ابراهیم در کنارش آب و دانه گذاشته بود، پرندگان پس از زنده شدن از آن آب و دانه می خوردند و پرواز می کردند.

ابراهیم پس از مشاهده ی این صحنه ها گفت: و انی اعلم ان الله عزیز حکیم. (۲)

ص: ۲۰۴

-
- ۱- در برخی از روایات آمده است که پرندگان عبارتند از: طاووس، خروس، کبوتر، کلاغ
 - ۲- برگرفته از ب: ج ۷، ص ۱ و ۳۶ و ۳۷ و همان ج ۱۲، ص ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۷۳ و همان ج ۱۱، ص ۷۸

شیطان نزد حضرت نوح آمد و گفت:

شما بر من حق بزرگی داری، نیکی درباره ی من کرده ای می خواهم آن را جبران کنم، از من نصیحتی بخواه و بدان که در نصیحتم هرگز به شما خیانت نخواهم کرد! حضرت نوح از گفتار شیطان ناراحت شد و چیزی از او نخواست.

خداوند به او وحی کرد که با شیطان سخن بگو و از او مطلبی بپرس که من سخنی حق به زبان او جاری خواهم ساخت.

نوح و به او گفت:

سخنانت را بگو.

شیطان خطاب کرد و گفت: (۱) هرگاه فرزند آدم را بخیل، حریص، حسود، ستمگر و پر عجله یافتیم، او را همانند گویی (همچون والیبالیست ها یا فوتبالیست ها) می گردانیم و اگر همه ی اینها در یک فرد گرد آید او را شیطان سرکش

ص: ۲۰۵

۱- اذا و جدہ ابن آدم شحیحہ او حریص او حسودا او عجولا، تلقفناه تلقف الکرة قان اجتمعت لنا هذه الاخلاق سمیناه شیطانہ مریدا.

می نامیم.

سپس نوح گفت:

آن حقی که بر تو دارم چیست؟ جواب داد:

تو بر مردم دنیا نفرین کردی همه را در مدت کوتاه به دوزخ فرستادی و مرا راحت نمودی و اگر نفرین تو نبود من روزگاری در گمراهی آنان گرفتار بودم. [\(۱\)](#)

ص: ۲۰۶

۱- ب: ج ۷۲، ص ۱۹۵.

۱۱۴ - قصاص با زنده شدن دین

روزی حضرت داود (علیه السلام) از محلی می گذشت دید گروهی از پسران نوجوان باهم بازی می کنند، یکی را به نام مات الذین، صدا می زنند.

حضرت نزد آن جوان رفت و پرسید: اسمت چیست؟

جوان: مات الذین! (دین مرد)

داود: چه کسی این نام را بر تو انتخاب کرده است؟

-مادرم.

- مادرت کجاست؟

- در منزل .

حضرت همراه آن پسر نزد مادر وی رفت و پرسید:

نام پسرت چیست؟

مادر: مات الذین.

. چه کسی پسرت را به این اسم نامیده است؟

- پدرش.

- چرا این نام را گذاشته؟

- پدرش با عده ای به سفر رفتند، در آن وقت من باردار بودم،

ص: ۲۰۷

همسفران برگشتند در حالی که شوهرم همراه آنان نبود؟

پرسیدم : چرا همسرم با شما نیامد؟

گفتند: او مرده است.

- اموالش چه شد؟

- اموالی از خود باقی نگذاشت.

هنگام مرگ وصیتی کرد؟

آری، او گمان می کرد تو باردار هستی، سفارش نمود هنگامی که همسرم نوزادی به دنیا آورد، نامش را مات الدین بگذارد، خواه پسر باشد یا دختر. من هم به سفارش او عمل کردم، اسم نوزاد را مات الدین گذاشتم.

داود: همسفران شوهرت را می شناسی؟

- آری.

- آنها مرده اند یا زنده اند؟

- همه زنده اند.

داود رو به زن کرد و گفت:

همراه من بیا، تا نزد همسفران شوهرت برویم.

زن با حضرت داود رفت و خانه های همسفران شوهرش را نشان

ص: ۲۰۸

داود پیامبر آنان را به محکمه ی قضاوت احضار کرد. در محکمه همه را از یکدیگر جدا نموده سپس هر کدام را به تنهایی مورد باز پرسى قرار داد، طوری که هیچکدام، از پاسخ های یکدیگر با خبر نبودند. پس از اتمام باز پرسى جواب هیچ کدام از آنها یکسان نبود و بر حضرت ثابت شد که پدر آن نوجوان را کشته اند لذا همه را محکوم به قصاص و رد اموال مرده کرد، و به مادر نوجوان گفت: از این پس نام فرزندت را عاش الدین (دین زنده شد) بگذار. (۱)

(آری، هنگامی دین زنده است که به فرامین آن عمل شود، چنانچه دستوراتش اجرا نگردد آن دین مرده است. علی (علیه السلام) برای احیای دین، همین روش را در یکی از قضاوتهایش به کار گرفت و حقیقت را آشکار ساخت.)

ص: ۲۰۹

۱- ب: ج ۱۴، ص ۱۱ و همان ج ۴۰، ص ۲۶۲.

حضرت موسی در حال عبور چشمه ای را در دامنه ی کوه دید، از آب آن وضو گرفت، سپس بالای تپه رفت که نماز بگذارد، در آن حال مشاهده کرد سواری آمد کیسه ی پولش را کنار چشمه گذاشت، آب از آن خورد، کیسه را فراموش کرد و رفت. پس از او چوپانی آمد کیسه ی پول را بر داشت و رفت.

بعد از چوپان، پیر مردی فقیری، در حالی که پشته هیزم بر دوش داشت آمد، پشته را کنار چشمه گذاشت، و دراز کشید تا استراحت کند.

کمی گذشته بود سواری بر گشت کیسه پولش را پیدا نکرد، روی به پیر مرد کرد و گفت:

تو برداشته ای، باید کیسه ی پول را بدهی! پیر مرد انکار کرد، بگو و مگو بین آن دو بالا- گرفت عاقبت سواری پیر مرد را کشت. موسی (علیه السلام) پس از دیدن آن منظره عرض کرد:

خدایا!! عدالت تو در این کارها چگونه است؟

خداوند فرمود:

«ای موسی! آن پیر مرد پدر سواری را کشته بود و پدر سواری به پدر چوپان همان مقدار پول که در کیسه بود، بدهکار بود، که در بین آنها عدالت اجرا شد.»

بدین گونه، سواری خون پدرش را از پیر مرد گرفت، و چوپان نیز به پولش که پدر سواری به پدر وی بدهکار بود، رسید.

سپس فرمود: «ای موسی! تمام کارهایم این چنین بر حکمت و عدالت استوار است»^(۱).

ص: ۲۱۱

۱- ا. ب: ج ۶۴، ص ۱۱۷. اگر چه این ماجرا به ظاهر با قواعد وفق نمی دهد ولی مطلب همان است که من شد. ۲. خداوند عادل است کارهایش بر اساس حکمت و عدالت انجام می پذیرد. باید اعتقاد داشته باشیم حادثه ها و پیش آمدها، همه دارای حکمت و مصلحت است که ما از آنها خبر نداریم.

حضرت یوسف هنگامی که به جرم بی گناهی به زندان افتاد، خداوند تعبیر خواب را به او آموخت و او خوابهای زندانیان را تعبیر می کرد.

دو نفر جوان زندانی خواب دیدند، پیش یوسف آمدند و تعبیر آن را خواستند. یوسف گفت:

چه خوابی دیده اید؟ یکی از آنها گفت:

من دیدم غذایی بر سر گرفته ام و پرندگان از آن می خورند.

دیگری گفت: من دیدم شراب در مجلس پادشاه می دهم.

حضرت یوسف گفت: اینکه در خواب دیده ای پرندگان از غذایی که بر سر داشتی می خورند، تعبیرش این است که به زودی اعدام می شوی.

و به دیگری فرمود: اینکه در خواب دیدی ساقی (آب دهنده ، باده گردان) مجلس شاه هستی تعبیرش این است که چند روز دیگر ساقی مجلس شاه می شوی.

سپس به او گفت: هنگامی که ساقی شدی، نزد پادشاه یادی از ما که

بی گناه در کنج زندان هستیم بکن.

یوسف صدیق اینجا لحظه ای لغزش کرد و تکیه به غیر خدا نمود.

در همان لحظه خداوند به او وحی کرد و فرمود:

ای یوسف چه کسی آن خوابی را که دیدی بر تو الهام نمود؟ یوسف: تو ای پروردگار من.

خداوند: چه کسی تو را نزد پدرت محبوب کرد؟

- تو ای پروردگار من .

-چه کسی کاروان را بر سر چاه آورد و تو را از آن نجات داد؟

- تو ای پروردگار من.

- چه کسی تو را از مکر و حيله ی زنان رهایی بخشید؟

-به تو ای پروردگار من. و...

. حالا- که تمام کارها در دست من است چه طور شد که به غیر از من پناه بردی و به من پناه نیاوردی؟ حاجت خود را از مخلوقی خواستی و از من نخواستی؟ به خاطر لغزش گفتارت باید مدت هفت سال دیگر (۱) در زندان بمانی.

ص: ۲۱۳

۱- در مدت سال زندان اختلاف است بعضی گفته اند ۳ تا ۵ سال، عده ای گفته اند ۳ تا ۷ سال، گروهی گفته اند ۳ تا ۹، عده ای گفته اند کمتر از ده سال است و اکثر مفسرین گفته اند در آیه ی شریفه هفت سال می باشد. ب ۱۲، ص ۲۴۲ و ۳۱۰ وب ۷۱، ص ۱۱۳.

اشاره

حضرت اسماعیل (علیه السلام) به شخصی در بیرون مکه در محلی وعده داد و در آنجا مدتی طولانی ماند و آن مرد نیامد، مردم مکه از حضرت سراغ می گرفتند و نمی دانستند کجا است تا اینکه مردی او را دید و عرض کرد: ای پیامبر خدا! ما پس از تو بسیار ناتوان شدیم و نزدیک بود هلاک شویم. فرمود: من به فلان مرد وعده داده ام که در اینجا باشم و از اینجا حرکت نکنم تا او بیاید. مردم آن شخص را پیدا کردند و گفتند:

ای دشمن خدا با پیامبر الهی پیمان می بندی و آن را می شکنی؟ وی متوجه شد و خدمت حضرت اسماعیل آمد و گفت: ای پیامبر خدا! مرا ببخش! من این وعده را فراموش کرده بودم. اسماعیل فرمود: به خدا سوگند اگر نمی آمدمی تا هنگام مرگ در اینجا می ماندم و روز قیامت از اینجا برانگیخته می شدم. بدین جهت خداوند در باره ی اسماعیل فرمود: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ :

اسماعیل را بیاد آور که او در وعده خود راستگو است».(۱)

ص: ۲۱۴

حضرت عزیز که یکی از پیغمبران الهی است روزی به خدا عرض کرد:

خدایا! تمام کارهای تو را مطالعه و بررسی کردم و عدالت تو را در همه ی امور به میزان عقلم دریافتم، تنها یک مطلب است که نمی توانم بفهمم که چگونه با عدالت تو می سازد!

تو بر کسانی که مستحق کیفر و بلا- هستند خشم می کنی و بلا- بر همه ی آنها می فرستی، در صورتی که در میان آنها کودکان بی گناه هستند.

... به او گفته شد هنگامی که یک جمعیت سزاوار بلا شدند، بلا را به وقت رسیدن مرگ کودکان مقدر می کنیم، از اینرو کودکان با مرگ طبیعی خود می میرند، و آنها که سزاوار کیفرند به عذاب اعمال خود هلاک می شوند. (۱)

ص: ۲۱۵

۱۱۸ - در خواست های خاضعانه و قلب های آلوده

حضرت ادریس پیامبر صلی (علیه السلام) می فرماید:

هنگامی که وارد نماز شدید، افکارتان را از چیزهای دیگر به نماز برگردانید،

خدا را با پاکی و شادابی بخوانید و از او صلاح و منفعت خود را خاضعانه، خاشعانه و مطیعانه و در حالت فروتنی بخواهید.

و هر گاه روزه می گیرید، روان خود را از پلیدی و آلودگی پاک سازید و برای خدا با قلبهای خالص و شفاف روزه بگیرید، حتی خود را از فکر گناه نیز پاک گردانید.

فإن الله يستحبس القلوب اللطخ و النیات المدخوله:

زیرا که خداوند قلبهای آلوده و نیتهای ناخالص را محروم از رحمت خویش میکند. (۱)

ص: ۲۱۶

۱- ب: ج ۷۸، ص ۴۵۳.

۱۱۹ - حضرت عیسی و گریه ی گناهکاران

گروهی گنهکار در محلی جمع شده و برای گناهانشان گریه می کردند، حضرت عیسی (علیه السلام) از کنار آنها می گذشت. پرسید:

چرا اینها گریه می کنند؟

گفتند: اینها به خاطر گناهانشان می گریند.

عیسی پیامبر (علیه السلام) فرمود:

فلید عوها یغفر لهم

آنها گناهانشان را ترک کنند، (و از ارتکاب آنها توبه کنند) آمرزیده خواهند شد. (۱)

ص: ۲۱۷

۱- ب: ج ۱۴، ص ۳۰۴.

اشاره

هنگامی که خداوند با موسی سخن گفت و او را هم سخن خویش قرار داد و تورات را بر او فرستاد و معجزه های گوناگون در اختیار او گذاشت، موسی به خویشتن بالید و با خود گفت:

گمان نمی کنم خداوند کسی را از من داناتر آفریده باشد. در این موقع پروردگار به جبرئیل وحی کرد پیش از آنکه موسی با این خودپسندی هلاک شود او را دریاب، بگو در آنجا که در دریا به هم می رسند (تنگه) مرد عابدی است او را پیروی کن و از دانش بیاموز.

جبرئیل پیام پروردگار را به موسی رساند، موسی (علیه السلام) فهمید این دستور الهی به خاطر آن فکری است که در نفس او پیدا شد و به خویشتن بالید.

موسی به همراه وصی خود، یوشع بن نون، به سوی آن تنگه حرکت کرد، تا به همان تنگه رسید، در آنجا دید خضر مشغول عبادت است.

موسی به خضر گفت:

آیا اجازه می دهی همراه تو باشم و از آنچه آموخته ای به من

بیاموزی؟

خضر در پاسخ گفت:

إنك لن تستیع معی صبرا:

تو هرگز تحمل همراهی مرا نداری. چون من به کاری مأمور شده ام که تو طاقت آن را نداری، و تو را نیز به کاری گمارده اند که من طاقتش را ندارم.

موسی گفت:

چرا، من می توانم صبر و تحمل داشته باشم.

خضر: و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا:

چگونه تاب می آوری در مقابل چیزی که از حقیقت آن بی خبری.

موسی: ستجدنی إنشاء الله صابرا:

انشاء الله مرا شکبیا خواهی یافت و در هیچ کاری نافرمانی تو را نخواهم کرد.

خضر: اگر همراه من آمدی باید هر چه دیدی از من نپرسی تا خودم علتش را بیان کنم.

ص: ۲۱۹

کارهای حیرت انگیز حضرت خضر (علیه السلام)

موسی با این شرط را پذیرفت همراه خضر به راه افتادند تا به کشتی رسیدند و سوار بر آن شدند کشتی به راه افتاد، در بین راه موسی با تعجب دید خضر کشتی را سوراخ کرد، به طوری که کشتی در خطر غرق شدن قرار گرفت. این کار به قدری در نظر موسی بزرگ آمد که پیمان خود را فراموش کرد و سخت برآشفته و گفت:

این چه کاری بود کردی، می خواهی سر نشینان کشتی را غرق کنی؟

راستی که کار بزرگ و خطرناکی انجام دادی؟

خضر به آرامی گفت:

مگر نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی.

موسی به یاد پیمان خود افتاد و از گفتار خود پوزش خواست و گفت:

مرا در برابر فراموش کاری ام مؤاخذه مکن و کار را بر من سخت مگیر و محروم مدار.

از کشتی که پیاده شده و به راه خود ادامه دادند، همچنان که می رفتند در بین راه به کودکی رسیدند موسی ناگهان دید، خضر آن کودک را کشت، این حادثه برای موسی ناگوار آمد، خشمگینانه گریبان

خضر را گرفت و گفت:

چرا انسان بی گناهی را بدون جرم کشتی. براستی کار زشتی انجام دادی. خضر با همان خونسردی گفت: ... من به تو نگفتم تو هرگز طاقت همراهی مرا نداری.

موسی به اشتباه خود پی برد به عنوان عذر خواهی گفت:

این بار نیز از من صرف نظر کن، اگر بعد از این چیزی را از تو پرسیدم با من همراه مباش و مرا ترک کن

این ماجرا گذشت دوباره به راه خود ادامه دادند؛ گرسنه و خسته به قریه ای به نام ناصره رسیدند (نصارا به آن محل منسوبند) از اهالی دهکده غذایی خواستند ولی اهل قریه از پذیرایی آنان خودداری کردند. حضرت موسی و خضر با شکم گرسنه از دهکده بیرون آمدند.

خضر در کنار آن قریه دیواری را دید که در حال ریزش و ویرانی است، خضر آن را اصلاح نمود. در اینجا بود که موسی گفت: بهتر آن بود که در برابر این کار از اهل قریه مزد بگیری. خضر یقین کرد که موسی تاب صبر و تحمل را در برابر کارهای او را ندارد رو به موسی گفت: اینک موقع جدایی من و تو است، اکنون سر آنچه را که تاب دیدنش را نداشتی به تو خواهم گفت.

ص: ۲۲۱

اما کشتی که سوراخ نمودم، به گروهی مستمند تعلق داشت که با آن در دریا کار میکردند و با درآمد آن زندگی را اداره می کردند. چون در سر راه آنها پادشاه ستمگری بود که کشتی های سالم را به زور از صاحبانشان می گرفت، من آن کشتی را معیوب کردم تا برای مستمندان بماند و پادشاه او از غضب آن چشم پوشد و وسیله ی درآمد یک عده مسکین به دست آن پادشاه نیفتد.

و اما آن پسر بچه ای که دیدی کشته شد، چون پدر و مادرش با ایمان بودند و خود او در باطن کافر و بی ایمان بود، اگر باقی می ماند بواسطه ی علاقه ی پدر و مادری آنها را به کفر و طغیان می کشاند و کافر می نمود، من مأمور شدم آن پسر بچه را بکشم تا خداوند به جای او فرزند پاکتر و مهربان تر به آن دو عنایت کند.

و اما آن دیوار که دیدی بر پا داشتم، متعلق به دو کودک یتیم بود که پدری صالح داشتند و در زیر آن گنجی برای آن دو نهفته بود. من از طریق وحی مأمور شدم آن دیوار را بر پا دارم تا آن دو کودک به سن بلوغ و رشد برسند و گنج خود را بیرون آورند، و از آن بهره مند گردند و این عنایت الهی به خاطر خوبی و صلاح پدرشان شامل حال آن دو کودک گردید.

و اما گنجی که در زیر دیوار بود از طلا و نقره نبود، بلکه لوحی بود، که این جملات در آن نقش بسته بود: (۱)

۱. تعجب دارم از کسی که یقین به مرگ دارد، چگونه می خندد؟

۲. در شگفتم از کسی که یقین به تقدیر الهی دارد، چگونه غمگین می شود؟

۳. تعجب دارم از کسی که یقین به قیامت دارد چگونه ستم می کند؟!

۴. تعجب دارم از کسی که دنیا و دگرگونی هایش را نسبت به اهلش دیده است، چگونه به آن اعتماد می کنند.

با اینکه بین آن پدر صالح و این دو پسر یتیم هفتاد پدر فاصله بود ولی به واسطه ی نکویی پدر (جد) این لوح برای آن دو کودک نگهداری شده بود.

اراده ی خداوند این بود که آن دو کودک بالغ شوند و به حد رشد برسند. گنج را بیرون آورده و از آن بهره مند شوند و من این کارها را از

ص: ۲۲۳

۱- عجب لمن أيقن بالموت كيف يفرح؟ عجب لمن أيقن بالقدر كيف يحزن؟ عجب لمن أيقن أن البعث حق كيف يظلم؟ عجب لمن يرى الدنيا و تصرف أهلها حالا بعد حال كيف يطمئن إليها؟

روی خواسته ی دل و اراده ی خود انجام ندادم بلکه فرمان الهی و حی پروردگار مرا مأمور به آنها نمود و این بود حکمت و سر آنچه تاب و شکیبایی آن را نداشتی و سپس از یکدیگر جدا شدند. (۱)

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

پایان جلد هشتم

ص: ۲۲۴

۱- ب: ج ۱۳، ص ۲۸۶ و ۲۸۹ نقل به اختصار.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

